



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

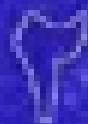
.org

.net

.ir

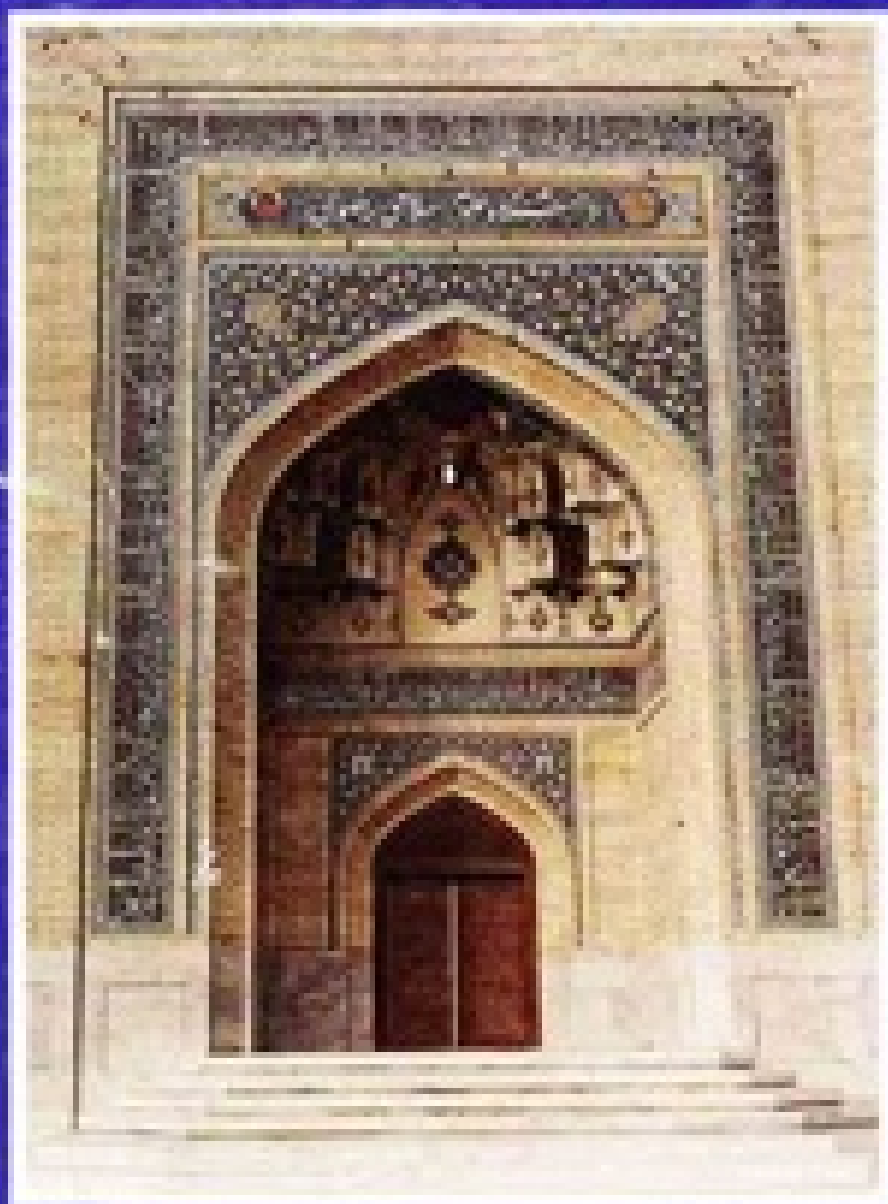
بحثهای اخلاقی سیاسی هفتم

تهذیب نفس از دیدگاه قرآن



پد سیبعلی

تعلیمی بر پایه تئوری نوبل جهانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تهذيب نفس از دیدگاه قرآن به ضمیمه تحلیلی بر نظم نوین جهانی

نویسنده:

حسین مظاهری

ناشر چاپی:

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	تهذیب نفس از دیدگاه قرآن به ضمیمه تحلیلی بر نظم نوین جهانی
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۱۷	گفتار اول: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن
۳۱	گفتار دوم: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن - ۲
۳۱	اشاره
۳۱	تأکید قرآن بر علم، تعلیم و تعلم
۳۲	براعت استهلال قرآن
۳۳	هرکجا علم است تمدن هم هست
۳۴	هدف از تکوین و تشریح، علم است
۳۵	یک ساعت تفکر بهتر از یک یا هفتاد سال عبادت
۳۵	همه علوم در اسلام محترم است
۳۶	دو صیغه لازم برای علم
۳۷	عالم بی عمل همچون سگ هار
۵۱	گفتار سوم: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن - ۳
۵۱	اشاره
۵۱	تعبد و تسلیم، فضیلتی بزرگ
۵۴	دو گونه تسلیم
۵۵	ابراهیم خلیل، یگانه متعبد
۵۶	مقام تسلیم و بهشت عنداللهی
۵۸	کسی که تسلیم نیست، مسلمان نیست
۵۹	سلطه شیطانی و کجرویهای انسانی

۶۲	خطر طلبگی و دانشجویی
۶۳	امام صادق (علیه السلام) و تنور رفتن هارون مکی
۶۵	مشکل، اما لازم است
۶۵	بعضی از چیزها را به هر کس نمی دهند
۶۶	عاقبت کسانی که مقام تسلیم ندارند
۷۱	گفتار چهارم: چگونگی تهذیب نفس-۱
۷۱	اشاره
۷۱	درآمد بحث
۷۲	شرط استاد، در جانب فضیلت
۷۳	تقوی معلم اخلاق
۸۰	توبه
۸۱	معلم اخلاق در جانب رذیلت
۸۳	اجتناب از شبهات
۸۳	تأکید بر تقوا
۸۵	با حساب و اندیشه، بگویید، بشنوید و فکر کنید
۸۷	گفتار پنجم: چگونگی تهذیب نفس-۲
۸۷	اشاره
۸۷	آیات اول سوره مزمل و دستورالعمل یازده گانه
۸۹	اولین دستورالعمل
۹۱	دومین دستورالعمل
۹۳	سومین دستورالعمل
۹۴	تأکید آیات و روایات بر نماز اول وقت
۹۹	چهارمین دستورالعمل
۱۰۰	سرو کار داشتن با قرآن
۱۰۲	تاکید بر حفظ قرآن
۱۰۴	سعه وجودی مؤمن

۱۰۷	گفتار ششم: چگونگی تهذیب نفس-۳
۱۰۷	اشاره
۱۰۷	دستورالعملی برای تهذیب نفس
۱۰۸	اهمیت نماز شب
۱۰۸	خضوع و خشوع در نماز
۱۱۰	تلاوت قرآن
۱۱۰	کار و عمل رمز موفقیت
۱۱۰	حرکت هدفدار منظومه شمسی
۱۱۱	فقیه شدن در جهت حل مشکلات اجتماعی
۱۱۲	حیات طیبه قرآنی
۱۱۲	کار تولیدی از نظر اسلام
۱۱۳	کار خدماتی از نظر اسلام
۱۱۴	برآوردن حاجت مؤمن
۱۱۶	مشکلات پیامبر (صلی الله علیه واله) در صدر اسلام
۱۱۶	تحمل مشکلات، رمز موفقیت بزرگان اسلام
۱۱۸	فقر و محرومیت بزرگان علم و دانش
۱۱۹	حرکت شتابدار نظام هستی
۱۲۰	مغبوطترین افراد در پیشگاه خدا بیکارهایند
۱۲۱	تکامل انسان در گرو تحمل مشکلات
۱۲۲	پرواز با دویال علم و تقوی
۱۲۳	گفتار هفتم: چگونه تهذیب نفس-۴
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	درآمد
۱۲۵	مراتب ذکر
۱۲۵	ذکر یونسیه
۱۲۸	اهمیت دعا و راز

- ۱۳۱ توسل به اهل بیت
- ۱۳۳ خدا را وکیل خود بگیرید
- ۱۳۴ خدا نداشتن یعنی دلهره و اضطراب
- ۱۳۵ چهار آیه مهم
- ۱۳۶ تأثیر صبر وسعه صدر
- ۱۳۹ گفتار هشتم: خودسازی و تجسم عمل
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۵۴ خلاصه بحث
- ۱۵۷ گفتار نهم: تحلیلی بر نظم نوین جهانی
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۷ نگاهی به وضعیت جهان
- ۱۵۹ تأثیر انقلاب اسلامی ایران در جهان
- ۱۶۰ صدور انقلاب اسلامی
- ۱۶۰ تأثیر انقلاب در مسیحیت
- ۱۶۲ نظم نوین جهانی
- ۱۶۴ شعار حقوق بشر
- ۱۶۵ طرح حقوق بشر ابزاری شیطانی
- ۱۶۶ سلاح فریبنده دمکراسی
- ۱۶۶ خلع سلاح عمومی ابزاری برای سلطه صهیونیسم
- ۱۶۷ اصطلاحات سیاسی و علمی بازچه دست استعمار غرب
- ۱۶۸ محیط زیست ابزار دیگر استکبار
- ۱۶۹ چکیده بحث
- ۱۷۶ واقع بینی و آرمان خواهی
- ۱۷۶ پرسش و پاسخ
- ۱۷۶ ایران و افغانستان
- ۱۷۷ رابطه ما برای حضور انقلاب اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ۱۷۸

درباره مرکز ۱۸۳

تهذیب نفس از دیدگاه قرآن به ضمیمه تحلیلی بر نظم نوین جهانی

مشخصات کتاب

سرشناسه: مظاهری، حسین، - 1312

عنوان و نام پدیدآور: تهذیب نفس از دیدگاه قرآن به ضمیمه تحلیلی بر نظم نوین جهانی / متن اثر مجموعه سخنرانیهای از مظاهری و علی اکبر ولایتی

مشخصات نشر: مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، 1374.

مشخصات ظاهری: 172 ص.

فروست: (بحثهای اخلاقی سیاسی هفته 2)

شابک: 2000ریال ؛ 2000ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستتویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: تقوا -- جنبه های قرآنی

نظم نوین جهانی

سیاست جهانی

اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: ولایتی، علی اکبر، . - 1324

شناسه افزوده: دانشگاه علوم اسلامی رضوی

رده بندی کنگره: BP104/ت75م6 1374

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: م75-5693

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

مجموعه سخنرانیهای از آیه الله مظاهری و دکتر علی اکبر ولایتی

متن اثر: مجموعه سخنرانیهای از آیه الله مظاهری و دکتر علی اکبر ولایتی

ناشر: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد

تیراژ: 2000 نسخه

تاریخ چاپ: 1374

نوبت چاپ: اول

چاپ و امور فنی: چاپخانه روزنامه قدس

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

مجموعه ای که پیش رو دارید، دربردارنده 8 سخنرانی اخلاقی، و یک سخنرانی سیاسی است. بحث اخلاقی آن در سال 1371 از سوی استاد اخلاق حضرت آیه الله مظاهری در جمع دانشجویان و طلاب حوزه و دانشگاه ایراد شده است. به دلیل جایگاه مسایل سیاسی، در این مجموعه از سخنرانی جناب آقای دکتر علی اکبر ولایتی وزیر محترم امور خارجه جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان «تحلیلی بر نظم نوین جهانی» استفاده شده است، تا تناسب بحثهای اخلاقی سیاسی هفته حفظ شود.

لازم به یادآوری است که در تنظیم این مجموعه برخی عبارتها از سوی ویراستار اصلاح شده تا بتواند به صورت کتاب و نشریه درآید، البته بدون این که دخل و تصرفی در مطالب به عمل آید.

بدیهی است عناوین و سرفصلها و تیتراهای مختلف، و منابع آن، و همچنین تصحیح آن، از سوی ویراستار علمی این مجموعه به متن سخنرانیها افزوده شده است.

به نظر می رسد که این مجموعه از نظر سبک بحث، و پرداختن به مسایل اخلاقی و سیاسی برای اقشار مختلف مفید و آموزنده باشد.

والسلام

ص: 4

گفتار اول: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن-1...7

گفتار دوم: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن-2...21

تأکید قرآن بر علم، تعلیم و تعلم / 21 براعت استهلال قرآن / 22 هرکجا علم است تمدن هم هست / 23 هدف، از تکوین و تشریح علم است / 24 یک ساعت تفکر بهتر از یک یا هفتادسال عبادت / 25 همه علوم در اسلام محترم است / 25 دو صیغه لازم برای علم، عالم بی عمل همچون سگ هار / 27.

گفتار سوم: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن-3...41

تعبد و تسلیم، فضیلتی بزرگ / 41 دو گونه تسلیم / 44 ابراهیم خلیل، یگانه متعبد / 45 مقام تسلیم و بهشت عنداللهی / 46 کسی که تسلیم نیست، مسلمان نیست / 48 سلطه شیطانی و کج رویهای انسانی / 49 خطر طلبگی و دانشجویی / 52 امام صادق (ع) و تنور رفتن هارون مکی / 53 مشکل، اما لازم است / 55 بعضی از چیزها را به هر کس نمی دهند / 55 عاقبت کسانی که مقام تسلیم ندارند / 56.

گفتار چهارم: چگونگی تهذیب نفس-1...61

درآمد بحث / 61 شرط استاد، در جانب فضیلت / 62 تقوی معلم اخلاق / 63 توبه / 70 معلم اخلاق در جانب رذیلت / 71 اجتناب از شبهات / 73 تأکید بر تقوا / 73 با حساب و اندیشه، بگوید، بشنویید و فکر کنید / 75.

گفتار پنجم: چگونگی تهذیب نفس-2...77

آیات اول سوره مزمل و دستورالعمل یازده گانه / 77 اولین دستورالعمل / 79 دومین دستورالعمل / 81 سومین دستورالعمل / 83 تأکید آیات و آیات برناز اول وقت / 84 چهارمین دستورالعمل / 89 سر و کار داشتن با قرآن / 90 تأکید بر حفظ قرآن / 92 مساله وجودی مؤمن / 94

گفتار ششم: چگونگی تهذیب نفس-3...97

دستورالعملی برای تهذیب نفس / 97 اهمیت نماز شب / 98 خضوع و خشوع در نماز / 98

تلاوت قرآن، کار و عمل رمز موفقیت، حرکت هدفدار منظومه شمسی / 100 صفتیه شدن در جهت حل مشکلات اجتماعی / 101
حیات طیبه قرآنی، کار تولیدی از نظر اسلام / 102 کار خدماتی از نظر اسلام / 103 برآوردن حاجت مؤمن / 104 مشکلات پیامبر(ص)
در صدر اسلام، تحمل مشکلات رمز موفقیت بزرگان اسلام / 106 فقر و محرومیت بزرگان علم و دانش / 108 حرکت شتابدار نظام هستی
/ 109 مغبوضترین افراد در پیشگاه خدا بیکارهایند / 110 تکامل انسان در گرو تحمل مشکلات / 111 پرواز با دو بال علم و تقوی / 112.

گفتار هفتم: چگونگی تهذیب نفس-4...113

درآمد / 113 مراتب ذکر، ذکر یونسیه / 115 اهمیت دعا و راز / 118 توسل به اهل بیت / 121 خدا را وکیل خود بگیرید / 123 خدا نداشتن
یعنی دلهره و اضطراب / 124 چهار آیه مهم / 125 تأثیر صبر و سعه صدر / 126.

گفتار هشتم: خودسازی و تجسم عمل...129

خلاصه بحث / 144.

گفتار نهم: تحلیلی بر نظم نوین جهانی...147

نگاهی به وضعیت جهان / 147 تأثیر انقلاب اسلامی ایران در جهان / 149 صدور انقلاب

اسلامی، تأثیر انقلاب در مسیحیت / 150 نظم نوین جهانی / 152 شعار حقوق بشر / 154 طرح

حقوق بشر ابزاری شیطانی / 155 اسلح فریبنده دمکراسی، خلع سلاح عمومی ابزاری برای سلطه صهیونیسم / 156 اصلاحات سیاسی و
علمی بازیچه دست استعمار غرب / 157 محیط زیست ابزار دیگر استکبار / 158 چکیده بحث / 159 سیاست خارجی جمهوری
اسلامی ایران / 161 رابطه ما برای حضور انقلاب اسلامی ایران / 162 واقع بینی و آرمان خواهی، پرسش و پاسخ، ایران و افغانستان
/ 163.

ص: 6

گفتار اول: اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن

*اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن(1)

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه/25-28)

خداوند را سپاس می گویم که توانستم خدمت شما عزیزان برسم، و از حضرت حجة الاسلام والمسلمین واعظ طبسی نیز تشکر می کنم که واسطه فیض شدند. امیدوارم به حق حضرت رضا سلام الله علیه - جلسه برای من و شما مفید باشد.

مسأله تهذیب نفس از نظر قرآن، از مهمترین مسایل است، و مسأله ای در قرآن مهمتر از تهذیب نفس نداریم. از نظر قرآن واجب مؤکد است که باید درخت رذالت را از دل کند، و درخت فضیلت را به جای آن غرس کرد. سوره شمس یک سوره منحصر به فرد در قرآن است. در این سوره مبارکه خداوند یازده بار قسم یاد کرده است، و در قرآن نظیر آن را نداریم. پس از یازده قسم با چند تأکید فرموده است «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (شمس/9 و 10)؛ رستگاری فقط و فقط مال کسی است که مهذب

ص: 7

1- این سخنرانی در تاریخ 71/2/10 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

باشد، توانسته باشد درخت رذالت را از دل بر کند، و درخت فضیلت را به جای آن غرس کند، و شقی و بی بهره حتما آن کسی است که صفت رذیله ای بر دل او حکمفرما باشد.

قرآن شریف قریب هفت هزار آیه دارد. دو ثلث قرآن شریف یا مستقیم یا غیر مستقیم مربوط به اخلاق و تهذیب نفس است. داستانهای قرآن همه و همه مربوط به اخلاق است. حضرت امام رضوان الله علیه- عقیده داشتند و بارها می فرمودند که همه آیات قرآن رنگ اخلاقی دارد؛ ایشان می فرمودند: اگر با این عینک وارد قرآن شوید می بینید که آیه ای نیست که مربوط به اخلاق نباشد، و قرآن کتاب اخلاق است گرچه همه چیز دارد و کارخانه آدم سازی است، ولو این که همه علوم در آن موجود است، و بالأخره قرآن باکمال وضوح می فرماید «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء / 89(1)). هیچ چیزی در روز قیامت نتیجه بخش نیست جز دل پاک. اگر دل پاک باشد مابقی نتیجه بخش است، و اما اگر دل گناه آلود باشد تقوا هم در روز قیامت به درد نمی خورد، تقوای ظاهری منهای تقوای باطنی کاربرد ندارد، حتی در دنیا هم کاربرد

ندارد.

چرا قرآن شریف این مقدار راجع به اخلاق تأکید دارد؟ چرا قرآن بعثت همه انبیارا مربوط

به اخلاق می داند؟ پاسخ این است که هدف از بعثت همه انبیاء ساختن انسانهاست؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا لَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (حدید / 25)(2). همه پیامبران آمدند، در حالی که قوه مقننه مال آنها بود، قوه قضائیه مال آنها بود و قوه مجریه مال آنها بود. برای چه آمدند؟ «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» در خصوص پیغمبر اکرم (ص) این مضمون در قرآن کریم تکرار شده که او برای پرورش و آموزش آمده است، آن جا که

ص: 8

1- روزی که نه مال سودی بخشد و نه فرزند، مگر آن که با دلی پاک به پیشگاه خداوند آید.

2- ما رسولان خویش را با آیات روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند، و نیز آهن را فرو فرستادیم که در آن قدرتی فراوان و منافی برای مردم است

می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/2) (1). پیامبر که ذی المقدمه است با معجزه قرآن آمده است، برای این که مردم را تزکیه کند برای این که مردم را مهذب کند، برای این که سطح معلومات را بالا ببرد.

دنیای روز می گوید: «آموزش و پرورش»، اما قرآن به طور مکرر می فرماید: پرورش و آموزش یعنی، علم منهای تهذیب جز وبال و سختی و بدبختی برای خود انسان و برای جامعه اش چیزی ندارد. پس باید گفت: «پرورش و آموزش»، چرا قرآن این مقدار تأکید دارد؟

پاسخ این چرا در قرآن کریم در آیات فراوانی از جمله در همین سوره شمس آمده است. در این سوره پس از یازده قسم و پس از بیان مقصود اصلی از این سوگندها یک داستانی که به منزله علت برای «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا» (شمس/9 و 10) است آمده، و آن قضیه ثمود است. می فرماید قوم ثمود هرچه پیامبرشان گفت نپذیرفتند، بعد برای این که پیامبر را از میدان به در برند از او معجزه ای خواستند، و آن این که شتری با بچه اش از کوه بیرون بیاید. آن پیامبر معجزه را آورد. همه و همه پای کوه آمدند، کوه شکافته شد و ناچه ای با بچه اش بیرون آمد. اما نپذیرفتند، و ایمان نیاوردند، بلکه تصمیم گرفتند شتر را با بچه اش بکشند، آن پاکدل که به فکر

مردم بود زنگ خطر را به صدا درآورد و گفت: شتر را نکشید که این خطر دارد. اما گفته

او مثل گفته های قبلش موثر واقع نشد و شتر را کشتند. پس از آن پروردگار عالم غضب

کرد و غضب او آن قوم را نابود کرد. قرآن این داستان را نقل می کند، اما با دو نکته: نکته

ص: 9

1- او همان کسی است که در میان درس نخواندگان رسولی از آنان را برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد.

اول آن که می فرماید: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَيْهَا» (شمس/11) (1)؛ یعنی قوم ثمود پیامبر خود را تکذیب کردند.

اینک جای این سوال است که چرا چنین شد؟ آیا پیغمبر پیغمبر نبود؟ آیا کوتاهی در انسانیت آنها بود؟ پاسخ این است که کوتاهی در هیچ یک از آنها نبود، بلکه در آن جا بود که طغیانگری، یعنی تکبر، یعنی غرور، یعنی سرسختی، یعنی لجاجت بر دل اینها حکمفرما شد، و این طغیان سرپوشی بود بر عقلهای آنان. لذا آن تکبر، آن سرسختی، آن لجاجت و آن غرور نمی گذاشت که اینها پیامبرشان را قبول کنند و آن معجزه کذائی را بینند. آنها حاضر شدند با آن که زنگ خطر برایشان زده شده بود بمیرند و دچار عذاب الهی بشوند، اما نپذیرند که زیر بار حق بروند. نکته دوم این داستان آن است که «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (شمس/15) (2). اینها به سبب آن افکار آلوده و به واسطه لجاجتشان و به علت تکبر و غرورشان عاقبت اندیش نبودند، بی فکر کار می کردند، و احتمال این که عذاب آخرت وجود دارد را نمی دادند، یا اگر می دادند برای آنها موثر واقع نمی شد. این داستانی که قرآن می فرماید، به منزله علتی است برای اهمیت علم اخلاق در قرآن.

قرآن شریف گاهی جامعه را به دو قسمت می کند، و یک برداشتی از جامعه ارائه می دهد که این ترسیم و این برداشت به منزله علت و برهانی بر این حقیقت است. اگر من کتاب اخلاقم، بجا هستم و اگر می گویم اخلاق واجب مؤکد است، درست است.

قرآن می فرماید: مردم دو قسم هستند: یک قسم افرادی که پاکدل هستند، عاطفه آنها و وجدان اخلاقی آنها سرمشق زندگی آنهاست؛ می فرماید: اینها حق خواه و حق جو هستند، نه فقط حق جو، بلکه وقتی حق را ببینند از بس خشنود می شوند گریه شوق می کنند، «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا

ص: 10

1- ثمود به سبب طغیان و سرکشی خود تکذیب کرد.

2- و از فرجام آن بیم نکند.

عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» (مانده / 83)(1). وقتی حق را دیدند گریه شوق می کنند، و بعد هم با زبان حالشان یا زبان مقالشان می گویند، ما طرفدار حق هستیم، ما می گشتیم که حق را ببینیم و اینک حق را یافته ایم، چرا آن را قبول نکنیم و چرا مطلوب انسانیت را نپذیریم؟

این یک ترسیم از جامعه است، اما ترسیم دیگری که قرآن از جامعه و به عبارت دیگر از جامعه ای که صفت رذیله افراد آن را کور و کر کرده دل آنها را از آنها گرفته و به سبب صفات رذیله حجابهایی بر عقل آنها قرار گرفته، دارد، این است که می فرماید: کار آنها به آن جایی می رسد که وقتی حق را ببینند نه تنها گریه شوق نمی کنند، نه تنها حق خواه و حق جو نیستند، بلکه حق کشند و حتی اگر نتوانند حق را بکشند حاضرند خود بمیرند تا حق را نبینند؛ «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (انفال/ 32)(2). یک دسته ای گویند: خدایا اگر حق هست نمی توانم ببینم، نمی توانم بشنوم، سنگی یا آتشی بیاید مرا نابود کند. آن سان که بعضی می گویند وقتی پیامبر اسلام (ص) به نبوت مبعوث شد مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا این کار که کردی از جانب خودت بود یا از جانب خداوند؟ اگر از طرف خودت بود قبول ندارم و اگر از طرف خدا بود نمی توانم ببینم و بپذیرم. از خدا بخواه

سنگی یا آتشی بیاید و مرا نابود کند. آن مرد به جای این که بگوید: ای خدا اگر حق است دلی بده تا آن را بپذیرم، ای خدا اگر حق است چشمی بده تا آن را ببینم، گوشی بده تا آن را بشنوم، و در کی بده تا آن را بفهمم، به جای همه اینها می گوید: ای خدا اگر حق است عذاب دنیا و آخرت را بر من فرود آر.

این یک علت، برای این است که چرا قرآن و اسلام این قدر به اخلاق اهمیت داده

ص: 11

-
- 1- آنگاه که آنچه را بر پیامبر نازل شده شنیدند، می بینی که به سبب آنچه از حق دریافته اند اشک دیدگان آنان فرو می ریزد .
 - 2- هنگامی که گفتند : پرودگارا اگر این حق باشد از آسمان بر ما سنگ ببار، یا عذابی دردناک بر ایمان بیاور .

است، و چرا پیامبر اکرم می فرماید: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یا چرا قرآن می فرماید

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعراء/ 89)؟»

قضیه ولید بن مغیره انصافاً قضیه عجیبی است، ولید بن مغیره ریحانة العرب و از نظر فصاحت و بلاغت خیلی بالا است. مرحوم طبرسی - رضوان الله تعالی علیه - در مجمع البیان یک قضیه در سوره مدثر از او نقل می کند، که آن قضیه موجب شد چند تا آیه داغ بر ضد او نازل شود که شاید آیاتی به این داغی نداریم یا کم داریم.

ولید بن مغیره این ریحانة العرب به مسجد آمد و پیامبر (ص) را دید که قرآن می خواند. قرآن پیامبر او را مجذوب خود ساخت؛ چرا که او اهل دل و مرد فصاحت و بلاغت بود. لذا جذابیت قرآن او را تحت تأثیر قرار داد، به اندازه ای که بلند شد و به میان دوستانش برگشت. او عبارتی در مورد قرآن بر زبان آورد که به گفته ابن ابی الحدید معتزلی همانند آن یا گفته نشده، یا کمتر گفته شده است. او گفت: «ان له لحلاوة وان له لطراوة وان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق وانه يعلو ولا يعلی علیه». گفت: دوستان، این قرآن یک شیرینی خاصی دارد، یک طراوت مختص به خود دارد، و میوه آن شیرین است، ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و کلامی است که همانند آن کلامی نیامده است. وی پس از این سخنان برخاست و به خانه رفت. دوستانش دیدند ولید رفت، و اگر ولید مسلمان شود برای آنها خطر دارد. لذا ابوجهل روی روی کار کرد. او در حالی که قیافه مخصوصی به خود گرفته بود و می خواست ولید را تحریک کند به خانه او رفت. خدا

نکند که عاطفه یک کسی تحریک شود و صفت رذیله ای بر دل او حکمفرما باشد. ولید از او پرسید که چرا ترشروی می کنی؟ تو را با حالتی حاکی از غم و اندوه می بینم! ابوجهل گفت: راستی دوستان قصد دارند برای تو پول جمع کنند. ولید پرسید: چرا؟ او گفت: برای این که فهمیدند تو می خواهی مسلمان بشوی، و از این کار هدفی مادی در نظر داری. بعضی هم می گویند خرفت شدی، بی عقل شدی، و می خواهی مسلمان

بشوی. بدین ترتیب ابوجهل توانست مردی را که غرور، تکبر و جاه طلبی بر دل او حکمفرما بود تحریک کند. لذا ولید برخاست و به جمع دوستان خود آمد و به آنها گفت: او آدم دروغگویی است؟ همه گفتند: نه، او چهل سال به عقل و کیاست در میان ما شهرت داشته است. دوباره پرسید: آیا می شود گفت او کاهن است؟ گفتند: اللهم لا . سپس قدری اندیشید، و آنگاه ناگهان سر را بالا کرد و گفت: چیزی به نظرم رسید که می شود به واسطه آن پیغمبر را از صحنه بیرون کنیم، چیزی که مردم آن را می پذیرند، و آن این است که بگوییم: پیغمبر جادوگر است، برای این که جادوگرها روابط میان زن و شوهر یا دو تا برادر، یا پدر و پسر را به هم می زنند، و پیغمبر هم چنین کاری را انجام داده است. گفتند: آری، این خوب است. سرانجام در میان مردم شایع کردند که این مردی جادوگر است.

پس از این جلسه مشرکان، از بس که آن جلسه بد بوده غضب پروردگار عالم ظاهر شده و در پی آن چند آیه برضد آن جلسه و برضد ولید در قرآن آمده است؛ می فرماید: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (مدثر/ 18-25) (1).

می فرماید: فکر کرده است. مرده باد بر این نگرش! باز دوباره می فرماید: مرده باد بر این فکرش! حرف را برد و برگرداند فکر کرد و کرد و کرد و بالاخره گفت: «ان هذا الاسحر يوثر»؛ این قرآن یک سحر مؤثری است در میان مردم. ولید بن مغیره با آن فصاحت و بلاغت، ولید بن مغیره با آن جمله اول، اینک جای این پرسش است که ولید چه کرد که چنین آیاتی عتاب آمیز درباره او نازل شد؟ پاسخ آن است که در مورد او تنها و تنها یک نکته وجود داشت و آن آلودگی دل است. خدا نکند تکبر بر دل کسی حکمفرما

ص: 13

1- او اندیشید و سنجید. مرده باد که چگونه سنجیده است، سپس نگریسته، آنگاه چهره درهم کشیده، روی ترش کرده، سپس پشت کرده و تکبر ورزیده و گفته است این نیست مگر سحری که روایت می شود و این نیست مگر گفته های بشری .

باشد، خدا نکند، پول پرستی و ریاست طلبی بر دل کسی حکمفرما باشد که چنین کسی حاضر است دو ثلث جهان را نابود کند و برای این که بر ثلث دیگری حکومت کند، حاضر است کارهای زشتی انجام بدهد.

یکی از نویسندگان جمله عجیبی نقل می کند و می گوید: دختری در حال مرگ بود و همه به حال این دختر گریه می کردند، بویژه آن که او نامزد بود. در این میان دیدند می گوید: بگذار بمیرم و آنگاه انگشترم را در آور . وقتی نگریستند متوجه شدند آن پیرزنی که بالای سرش ایستاده منتظر است تا او چشمهایش را ببندد، تا وی انگشتر نامزدی او را در آورد و بدزدد.

مشاهده می کنید که آن دختر ك التماس می کند تا زنده هستم به این انگشتر علاقه دارم، صبر کن، بمیرم بعد در آورده. اما آن زن اعتنا نمی کند. هرچه آن دختر دست خود را عقب می کشد آن زن نیز دست خود را جلوتر می آورد و می خواهد انگشتر را از انگشت او در آورد؛ یعنی آن که حاضر است زشت ترین کارها را برای مختصری پول انجام دهد. چنین کسی دیگر گوش شنوا ندارد. او دیگر وجدان اخلاقی ندارد، او دیگر نمی شنود و نمی فهمد که این دختر خانم چه می گوید؛ تمام اندیشه او این است که به پول مختصری برسد.

شما عزیزان همه می دانید که در دنیای امروز، حاکمیت آمریکای جنایتکار، با آن تمدن، با آن علم، با آن ثروت و با آن گستره حکومتش دست به چه کارهای زشتی می زند تنها بدان خاطر که به ادعای خودش، منافع مادی اش در خطر است.

عزیزان من، از آمریکای جنایتکار درس عبرت بگیرید و از بی ادب، ادب آموزید. ببینید چه کارهای زشتی در دنیای امروز و در دنیای علم و دانش صورت می گیرد. چرا؟ تنها به دلیل این صفت رذیله ای که در دنیا حکمفرماست. اروپا با آن علم و تمدنش، اروپا با آن کارهای فوق العاده خویش، به اندازه ای کارهای زشت دارد که انسان شرمش

می آید آن را تصور کند. چه رسد به این که از آن سخن بگوید. چرا؟ تنها برای این که غیرت از مردها وعفت از زنها رفته است. وقتی یک انسان غیرت نداشته باشد، وقتی یک خانم یا یک دختر خانم عفت نداشته باشد کارهای زشتش به اندازه ای می شود که یک دختر کوچک ما، یا یک پسر کوچک ما، نمی تواند آن را تصور کند. یکی از آقایان پزشک به من می فرمود که با زن و بچه ام به اروپا رفتیم او برای گرفتن تخصصش رفته بود- وی گفت: در ماشین که می رفتیم دختر چندساله من یک صحنه بدی دید، اما به رو نیاورد، ما هم به رو نیاوردیم. دو سه روز این دختر بچه فکر می کرد و بعد از دو سه روز یک بار سر بلند کرد و گفت: بابا تو مسلمانی؟ گفتم: آری گفت: نه، اگر مسلمان بودی این جا نمی آمدی. آنگاه بنا کرد به گریه کردن. گفت: بابا، من نمی توانم این جا صبر کنم. ما را ببر و خودت تنها بیا. آن پزشک به من گفت: مجبورم. که در آن جا تنها بمانم، بدان علت که زن و بچه ام حاضر نشدند چنین صحنه هایی را ببینند.

پس می بینید در دنیای حاضر غیرت وعفت نیست، و اکنون جای این پرسش است که چرا دنیای علم چنین شده است. تنها علت این امر، و تنها پاسخ این سؤال در حاکمیت صفات رذیله است، و ما باید درس عبرت بگیریم، آن سان که می فرماید: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر/ 17 و 18)(1).

قرآن شریف درباره بلعم باعورا چند آیه دارد که برای ما زنگ خطر است. می فرماید: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا» (اعراف/ 175). وی آدمی بود که به او علم داده بودیم. حتی آن گونه که می دانید در روایات ما «نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا» معنای خاص دیگری هم دارد، یک روشنائی ونور. او نه فقط از علم و آگاهی بهره

ص: 15

1- پس بشارت ده بندگان مرا که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند، همینان کسانی اند که خداوند هدایتشان کرده و همینان صاحبان خردند.

داشته، بلکه برخوردار از الهاماتی هم بوده، و بالاخره یک عنایات ویژه ای از طرف حق به او داده شده است، اما می فرماید «فَأَنسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ» (اعراف/175)؛ آنچه به او داده بودیم رفت؛ «فانسلخ منها». مثل ماری که از پوست بیرون بیاید، از آن عنایت خاص ما بیرون آمد و تابع شیطان و یا شیطان تابع او، و بالاخره گمراه شد، آن هم چه گمراهی سختی! بعد می فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (اعراف/176).

دیگر کارش به آن جا رسید که نشد دست او را بگیریم، دیگر در زمین میخکوب شده بود، تنها به خاطر هوی و هوس، و برای این که هوی و هوس بر دل او حکمفرما شد، و آن صفت رذیله او را در زمین میخکوب کرد به اندازه ای که دیگر دست عنایت ما نتوانست او را بالا ببرد.

این آیات در ادامه خود زنگ خطری نیز برای ما طلبه ها دارد، و می فرماید «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» (اعراف/176). کار آن مرد به جایی رسید که مثل یک سگ هار شد. سگ هار صفت رذیله اش این است که اگر به او حمله کنی حمله می کند، اگر هم به او حمله نکنی او همان درندگی خود را دارد. سگ هار صفت رذیله اش این است که حتی اگر یک بچه بی گناه را مقابل خود ببیند او را مورد حمله قرار می دهد، زبان خود را در می آورد و له می کند و پارس می کند، و به هر بیگناهی حمله می کند، هم کسی که به او حمله کرده و هم کسی که به او حمله نکرده است.

مفاد این آیه آن است که اگر کسی صفات رذیله بر او حکمفرما شود، علمش برای جامعه مضر است. چنین کسی خواه در جامعه باشد و خواه نباشد، خواه جامعه او را بپذیرد و خواه نپذیرد برای جامعه مضر است. اگر جامعه او را نپذیرد عقده ای می شود. علیه اسلام، علیه روحانیت، علیه انقلاب و بالاخره علیه انسانیت کتاب می نویسد، و

اگر هم جامعه او را بپذیرد به فرموده حضرت امام خمینی (ره) می فرمودند: به تجربه برای من اثبات شده - اتفاقا این فرمایش ایشان برای من هم اثبات شده است که هر دهی، هر شهری که عموماً نجیب و ذات متدین باشد، اگر ریشه یابی کنید خواهید دید که عالمی با علمایی مهذب در میان آنها بوده اند، یا الآن هستند، و هر شهری که ذاتاً نانجیب و بد باشد یا اکثر آنها بد باشند، خواهید دید عالمی با علمایی غیر مهذب در میان آنها بوده یا الآن هستند.

این فرمایش حضرت امام خیلی ارزش دارد و زنگ خطری برای ماست. ما طلبه ها باید بدانیم حساب ما جدای از حساب دیگران است. امام صادق (ع) - که این چند روزه شهادت ایشان است و باید اسمی از ایشان ببرم و خدا را شکر می کنم که اسمی از ایشان آمد به یکی از خویشان سببی دور خود فرمود: «الحسن لكل احد حسن ومنك احسن لمكانك منا والقبيح لكل احد قبيح ومنك اقبح لمكانك منا»؛ کار خوب از هر که سرزند خوب است اما از تو بهتر است؛ چون منسوب به ما هستی. کار بد نیز از هر که سر بزند بد است، اما از تو بدتر است؛ چون منسوب به مایی. این روایت خطاب به این جلسه پر عظمت است و امام صادق (ع) به شما عزیزان فرموده است.

حضرت رضا (ع)، که ان شاء الله نظر لطفی به مجلس ما دارد، الآن به زبان حال به همه می گوید: «الحسن لكل احد حسن ومنك احسن لمكانك منا والقبيح لكل احد قبيح ومنك اقبح لمكانك منا». حساب ما غیر از حساب دیگران است. عزیزان من، ما اگر مهذب باشیم، با علممان و با گفتارمان می توانیم دیگران را بسازیم که امام صادق (ع) به شاگردانشان سفارش می کردند: «كونوا دعاة الى الله بغير السنتكم وكونوا لنا زينا»؛ زینت ما باشید و با عملتان دیگران را بسازید. البته این ساختن نه این است که به فرموده حضرت امام مسجدیها را می سازید، بلکه باید با عملت نسل آینده را بسازی و مردمی نجیب و متدین تحویل جامعه بدهی که این کاری با ارزش و احیای

انسانهاست، آن سان که قرآن می فرماید: اگر یک نفر را زنده کنی مثل این است که جهان را زنده کرده باشی؛ «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده / 32) (1)

امام صادق (ع) هم چنین می فرماید: «ولا تكونوا لناشينا» یعنی مایه ننگ ما نباشید. دوستان، مواظب باشید، با عملتان برای امام صادق (ع) برای امام عصر (عج) برای روحانیت ننگ نباشید. اگر چنین شدیم چه پیش خواهد آمد؟ به فرموده حضرت امام نسل آینده را نابود می کنید، آن هم چه نابودی، که قرآن می فرماید «اگر کسی را بکشید یعنی یک فرد را منحرف کنید مثل این است که جهان را کشته باشید. گناه انحراف یک انسان، کشتن یک انسان نیست، یک نسل کشی است.

وظیفه ما سنگین است، گرچه الحمدلله پاداش ما هم پر عظمت است. وظیفه ما سنگین است و ما باید قبل از همه چیز درصدد باشیم صفات رذیله را از دل بزدایم. جمله ای که باید با کمال جسارت به همه شما عرض کنم این است که بدانیم نمی شود به این زودی کسی ادعا کند که من مهذب هستم. چهل سال خون جگر می خواهد آن هم به صورت مداوم تا انسان بتواند یک صفت رذیله را از دل بزدايد.

حتما شنیده اید که مرحوم بحرالعلوم - با آن عظمتش - تنها پس از سالها تلاش، و در آخر کار بود که بالای منبر رفت در حالی که خیلی خشنود بود، می گفت: الحمدلله توانسته ام ریشه ریا را از دلم بر کنم و توانسته ام درخت خلوص را در دل غرس کنم.

همه ما صفت رذیله داریم، و به این زودیهها نمی شود آنها را ریشه کن ساخت، اگر درصدد باشیم، به فکر نباشیم و تنها در حاشیه درسهایمان یک بحث اخلاقی داشته باشیم، کار درست نمی شود. مسأله خودسازی مقدم بر مسأله علم است. روشن است اگر علم نباشد روحانیت نیست، و اگر علم نباشد این دستگاه نیست. اما مقدم بر علم

ص: 18

1- هرکس کسی را به هدایتا زنده کند مثل آن است که همه مردم را زنده کرده است.

مسأله تهذیب نفس است، و شما باید دوش به دوش این که باید عالم شوید درس هم بخوانید و کاملاً تهذیب نفس کنید.

بیش از این مزاحم نمی شوم. و در پایان بحث یک آیه از سوره یس برایتان می خوانم و امیدوارم این آیه سرمشق همه ما برای تهذیب نفس باشد. می فرماید اگر صفت رذیله ای بر دل کسی حکمفرما باشد ولو خیلی انسان قوی هم باشد، نمی تواند حرکت کند، اگر سدی عقب یا جلوی او باشد چطور می تواند حرکت بکند، و بالأخره تشبیه معقول به محسوس. سومش می فرماید: اگر کسی چشمهایش بسته شده باشد چه طور می تواند حرکت کند، ولو وسیله عالی باشد ولو علم بالا باشد؟ قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (یس/7-9)(1).

در این آیه سه تشبیه معقول به محسوس دارد:

یک تشبیه این که صفت رذیله در دل نظیر غل و زنجیری است بر چشم؛

تشبیه دوم این که صفت رذیله در دل نظیر یک سد است برای یک انسانی که می خواهد حرکت کند، آن هم سدی که هم پشت سر او قرار دارد و هم پیش روی او؛

تشبیه سوم این است که اگر صفت رذیله ای بر دل حکمفرما باشد، دل را کور می کند و دیگر نمی تواند این دل حرکت کند، نظیر کسی که چشمهایش بسته است و نمی تواند حرکت کند.

خدایا، به عزت و جلالت قسمت می دهم صفات انسانیت و حالت تنبه و بیداری، نورانیت دل، توفیق عبادت و بندگی و ترک معصیت، و توفیق وظیفه شناسی، و عمل کردن به وظیفه و توفیق تهذیب نفس به همه ما عنایت فرما!

ص: 19

1- ما زنجیرهایی در گردن ایشان قرار دادیم و آن تا چانه هایشان می رسد، و آنان لجام زدگانند و نیز در پیش روی و پشت سر آنان سدی قرار دادیم، و بر آنان پرده افکندیم و آنان نمی بینند.

خدایا، به عزت و جلالت عاقبت امر همه ما را ختم به خیر فرما!

خدایا، به عزت و جلالت روح پرفتوح حضرت امام عالی است عالی تر فرما!

خدایا، با نابودی کفر با رسوایی کفر، بویژه با نابودی صهیونیسم و آمریکای جنایتکار، روح پرفتوح امام را شاد فرما!

خدایا، به عزت و جلالت این انقلاب و مقام معظم رهبری را در پناه امام زمان از همه آفات و بلیات حفظ فرما!

پروردگارا، دست ما را در دنیا و آخرت از دامن قرآن و اهل بیت کوتاه نفرما!

خدایا، به حق حضرت زهرا(س) نظر لطف حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا(ع) را بر سر همه ما مستدام بدار؛

وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله.

*اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن(1)

بحث ما در باره اهمیت خودسازی و تهذیب نفس بود. در جلسه قبل در این باره صحبت کردم. بحث امروز هم در همین باره است، و من خیال می کنم بحث این جلسه برای ما مفیدتر و لازم تر از بحث گذشته باشد.

تأکید قرآن بر علم، تعلیم و تعلم

قرآن شریف راجع به علم و تعلیم و تعلم و معلم خیلی پافشاری کرده، و آیات فراوانی در این باره نازل شده است. قرآن شریف عالم را بر همه و همه مقدم می دارد.

گرچه قرآن و اسلام همه امتیازها را ملغی کرده است، اما امتیاز علم را به درجاتی، و امتیاز عالم را به درجاتی قبول کرده است: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله/11).

قرآن شریف یک براءت استهلالی دارد که به ما می گوید: مقام علم، مقام معلم، و مقام تعلیم و تعلم خیلی بالاست. آیات اول سوره علق در کوه حراء بر پیغمبر(ص) نازل شد و پیامبر اکرم(ص) مبعوث به رسالت شدند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 21

1- این سخنرانی در تاریخ 71/8/21 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است .

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق / 1-5).

از نظر قاعده براءت استهلال⁽¹⁾، این آیات باید فشرده همه آیات باشد. این آیات باید برنامه بیست و سه ساله پیغمبر اکرم (ص) را تعیین کند. می دانید ادبا رسمشان این بود که در خطبه کتابشان براءت استهلال داشتند، و در این خطبه به طور فشرده تمام فصلها و مسایل کتاب را می آوردند و این خود یک نحوه فصاحت و بلاغت و شاهکار در ادبیات است.

براعت استهلال قرآن

این آیات به منزله براءت استهلال است و می بینید که از اول تا آخر آیات رنگ علم و تعلیم و تعلم و معلم دارد. در این آیات دوبار اطلاق معلم بر خدا شده است، در جمله

ص: 22

1- قاعده براءت استهلال از فنون بلاغت به حساب می آید و در علم بدیع از آن بحث می شود. در کتاب مختصر المعانی فصلی جداگانه ترتیب داده و در آن از سه مطلب که برای هر نویسنده، گوینده و شاعر بسیار حایز اهمیت می باشد بحث کرده است. این سه مطلب عبارتند از: یک: حسن الأبتداء یا حسن الأفتتاح، یعنی سخن را از جای خوبی شروع کند، الفاظ جذابی را به کار گیرد و پرجاذبه باشد؛ دو: حسن التخلّص، یعنی بخوبی از عهده کار برآید و مطلب را بخوبی برساند؛ سه: حسن الأتتهاء، یعنی بخوبی سخن را به پایان ببرد و پایان سخن جالب و جاذب باشد به طوری که حلاوت و شیرینی آن در جان شنونده و خواننده اثر خوبی به جا گذارد. اگر حسن الأبتداء مناسب مقصود هم باشد (یعنی اگر در سیاست صحبت می کند مناسب آن باشد، اگر در دیانت صحبت می کند مناسب آن باشد و اگر در اخلاق صحبت می کند مناسب آن باشد و همین طور)، در این صورت حسن الأبتداء با «براعة المطلاع» و یا به عبارت دیگر با «براعة الأستهلال» تقارن پیدا می کند و تنها در این هنگام، سخن، سخنی مطلوب است و به بهترین وجه ادا شده است. - به شرح نهج البلاغه خویی (ج 1، ص 111) و جواهر البلاغه هاشمی مصری مراجعه شود. ضمناً استاد خود تا حدی به مفهوم براءت استهلال اشاره فرموده است.

اولش «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» به تعلیم و تعلم اهمیت داده شده است. این براعت استهلال در آیات دیگری به طور تفصیل آمده است.

گاه آیه ای در قرآن شریف تکرار می شود، و این تکرار علامت تأکید است از جمله سوره جمعه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/4) (1). پیامبر آمده، با معجزه و با قرآنی آمده است، برای تعلیم و تعلم او معلم است، هم معلم تربیتی است و هم معلم آموزشی. پیامبر با قرآنش آمده، «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» یعنی خودش و قرآنش معلم تربیتی است، خودش و قرآنش معلم آموزشی است.

هرجا علم است تمدن هم هست

قرآن شریف بعضی اوقات راجع به معلم و علم و تعلیم و تعلم شاهکارهای عجیبی به کار برده است. در سوره یس قضیه انطاکیه (2) را نقل می کند. در آن جا اول انطاکیه را «ده» می نامد: «وَإِذْ رَبُّ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابِ الْقَرْيَةِ»؛ پیغمبر، مردم آن ده را برای مردم مثال بزن. این سازندگی دارد و برای خودسازی مفید است. بعد پیغمبر وارد آن ده می شود. بعد از آن که پیغمبر خدا وارد آن ده شد، همان ده از نظر قرآن شهر می شود، می فرماید: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ»، مردی از کنار شهر، دوان دوان آمد و گفت: از این مرد پیروی کنید. همان انطاکیه که اول ده بود و اطلاق ده بر آن شده بود، بعد از آن که پیامبر خدا، یعنی عالم، یعنی تعلیم و تعلم، در آن جا آمد همان ده، شهر شد، و

ص: 23

- 1- در این آیه و آیات مشابه آن به خلاصه وظایف انبیای عظام اشاره شده و هر چه در آیات دیگر می باشد شرح همین خلاصه و فشرده است. از این نظر این آیه براعت استهلال دارد. این آیه تأکیدی است بر مقام علم، تعلیم، تعلم و عالم.
- 2- شرح ماجرا شهر انطاکیه و مبلغان اعزامی به آنجا را در کتاب فرهنگی قصص قرآن بلاغی و حیاة القلوب مجلسی بخوانید.

پروردگار عالم اطلاق شهر بر آن کرد. این بدان معناست که از نظر قرآن هر کجا علم و تعلیم و تعلم باشد تمدن آن جاست و هر کجا عالم و تعلیم و تعلم نباشد، ولو این که از نظر تمدن ظاهری خیلی بالا باشد، دهی بیش نیست.

قرآن شریف اگر عالمی از دنیا برود، کره زمین را به اندازه موت همان عالم کم ارزش می داند. وقتی علم در روی کره زمین باشد از نظر قرآن کره زمین سنگین و پر قیمت است، و اگر عالمی از دنیا برود کره زمین سبک و بی قیمت می شود. قرآن می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (رعد/41)؛ آیا نمی بینید که ما گاهی از زمین می گیریم و زمین را ناقص می کنیم؟ امام سجاد- سلام الله علیه- می فرماید: این نقصانی که در اینجا آمده است نقصان کمی نیست، نقصان کیفی است، و معنای آیه شریفه این است که اگر عالمی بمیرد کره زمین بی بها

می شود. از نظر کیفیت کم می شود، و بی قیمت می شود، و هر چه علم، تعلیم و تعلم در کره زمین بیشتر باشد آن کره از نظر کیفیت سنگینتر، پربهاتر و تمام و کاملتر است.

هدف از تکوین و تشریح ، علم است .

بالا-تر از اینها، قرآن شریف هدف از عالم تکوین و عالم تشریح را علم و تعلیم و تعلم می داند. اما عالم تشریح، همین آیه ای که الان خواندم که در قرآن تکرار شده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/4)؛ یعنی علت بعثت انبیا و از جمله رسول گرامی، علت نزول کتابهای آسمانی و از جمله قرآن تعلیم و تعلم است. هدف «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» است. این از نظر عالم تشریح . از نظر عالم تکوین هم قرآن می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا» (طلاق/12) خدا آسمانها و زمینها را خلق کرده است، خدا آنچه در آسمانها و

زمین است را خلق کرده است، یعنی «ما سوی الله» را خلق کرده است، برای این که شما آدم شوید و بدانید.

یک ساعت تفکر بهتر از یک یا هفتاد سال عبادت

ما اگر در اسلام چیزی برای تعریف علم، و برای اهمیت تفکر، جز این روایتی که مشهور است «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»⁽¹⁾؛ (یک آن یا یک ساعت فکر کردن، از یک سال عبادت بهتر است نداشتیم همین بسنده می کرد. یک سال انسان روزه بگیرد و شبانه روز عبادت کند، اما یک ساعت فکر کند، این روایت می فرماید: آن یک ساعت مطالعه کردن و فکر کردن از آن یک سال بالاتر است.

مرحوم حضرت امام رضوان الله تعالی علیه- در چهل حدیث (2) این طور نقل کرده اند: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة».

معلوم است، مسلم ایشان روایت را دیده اند که در روایت «سبعین سنة» بوده است؛ یعنی یک آن یا یک ساعت فکر کردن، از هفتاد سال عبادت بالاتر است و یک ساعت مطالعه طلبه از هفتاد سال عبادتش بالاتر است.

همه علوم در اسلام محترم است

قدر متیقن از این علم، معارف اسلامی است، گر چه همه علوم در اسلام فضیلت دارد. اطلاق علم در روایات ما و در قرآن شریف، بر همه علوم مقدم شده است، چه

ص: 25

1- میزان الحکمة، ج 7، ص 543- - این حدیث از امام صادق (ع) است و به نقل از بحار، ج 71، ص 327.

2- در الرسالة فی الاحادیث النبویة، ص 178 به این نحو آمده است: قال النبی (ص): «تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة»؛ یعنی شصت سال.

علمی که مربوط به جسم انسان باشد (علم طبیعی) و چه علمی که مربوط به روح انسان باشد، و چه معارف اسلامی اما قدر متیقن آیات، معارف اسلامی است. در آن روایت مشهور که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: «إنما العلم ثلاثة: أیة محكمة، فريضة عادلة، سنة قائمة» (1) این حصرو تأکید، حصرو تأکید اضافی است؛ یعنی همه علوم را علم می دانند، اما سه علم است که این سه علم را برتر از همه علوم می دانند. کلام برای برتری و برای تأکید مطلب با «إنما» شروع شده و بر اساس این روایت، علم سه چیز است: علم به اصول دین، علم به احکام یعنی فقه، و علم به اخلاق با علم به کیفیت تهذیب نفس. این قدر متیقن است، ولی به هر حال، علم و تعلیم و تعلم، عقل را تقویت کردن، ملا شدن، متخصص شدن در امری از امور، چه مادی و چه معنوی، نزد شارع مطلوب است.

دو صبغه لازم برای علم

چیزی که همه مخصوصا ما طلبه ها باید به آن توجه داشته باشیم این است که این علم باید دو رنگ داشته باشد. اگر این دو رنگ به علم و تعلیم و تعلم بخورد، آن علم در اسلام ارزش دارد، اما اگر این دو رنگ با یکی از این دو رنگ را نداشته باشد از نظر قرآن علم ولو خیلی بالا باشد، به اندازه بال مگسی ارزش ندارد: صبغه اول تهذیب نفس است. باید دوش به دوش تعلیم و تعلم تهذیب نفس باشد. عالمی که درخت رذالت را از دل کنده و درخت فضیلت را به جای آن غرس کرده باشد، علم این عالم در اسلام فضیلت دارد. اما اگر علمی باشد که با آن علم تهذیب نفس نباشد، و اگر علمی باشد که

ص: 26

1- اصول کافی، همراه با ترجمه مصطفوی، ج 1، ص 37 - متن کامل ترجمه چنین است: عده ای پیرامون کسی را گرفته بودند. فرمودند: این کیست؟ گفتند: علامه است. فرمود: چیست؟ گفتند: عالم به انساب عرب. فرمود: این علمی است که به نفع دارد نه ضرر. سپس فرمود: علم سه چیز است: ...

صفت رذیله ای بر صاحبش حکمفرما باشد، این علم ارزش ندارد. از قرآن بگوییم: قرآن شریف صاحب این علم را به سگ تشبیه کرده است، آن هم سگ هار، سگ درنده، یعنی آن علم برای خودش و برای جامعه اش فوق العاده ضرر دارد.

عالم بی عمل همچون سگ هار

قرآن می فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» (اعراف/ 17 و 176)؛ پیغمبر مثال بزن برای مردم، مثال بزن برای طلبه ها، به آن عالمی که عملش بالا بود، علم به اندازه ای بالا بوده که قرآن می فرماید: از آیاتمان به او داده بودیم، «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا»، اما از این علمش نه تنها استفاده نکرد، بلکه «فَانْسَلَخَ مِنْهَا» علم را زیر پا گذاشت و متابعت از شیطان کرد و گمراه شد. می خواستیم به واسطه علمش او را بالا ببریم، برایش در عالم ملکوت اسم و رسمی درست بکنیم، ولی او در زمین میخکوب شده بود و صفت رذیله اش او را به زمین چسبانده بود و علم نتوانست او را بالا ببرد، ما نتوانستیم او را بالا ببریم؛ زیرا استعداد و لیاقت نبود.

بعد قرآن داغش می کند؛ می فرماید مثل این، مثل یک سگ هار گزنده است که اگر با او کار داشته باشند گزندگی دارد، حمله می کند، و اگر هم با او کار نداشته باشند، باز حمله می کند، باز گزندگی می کند؛ یعنی علمش موجب وزر و وبال برای خودش و موجب وزر و وبال برای جامعه اش است.

خدا نکند علم دست نااهل بیفتد، دست کسی که بگوید: من قضیه بوسنی و هرزگوین را می بینم، ساکتتم، نمی بینم و ساکتتم، بلکه تأیید می کنم، برای این که آن

جا منافع مادی ندارد. این جمله یک شعار است، این جمله یک دلالت است بر این که دنیای روز علم دارد. راستی که علم دارد! دنیای روز اتم را شکسته است، دنیای روز، دنیای کامپیوتری شده است، دنیای روز از نظر علم حیرت انگیز است، اما همین دنیای روز از نظر درندگی هم حیرت انگیز است، یک باغ وحش به تمام معنا شده است، یک درندگی عجیبی از علم از عالم پیدا شده است.

آیا علم و شکستن اتم این بدبختی را برای جامعه آورده است؟ آیا شکستن اتم و کامپیوتر این مصیبتها را برای دنیای روز آورده است؟ نه، علم آمده در یک ظرفی که آن ظرف آلوده است، مثل یک آب گوارا که در یک ظرف آلوده قرار گیرد. ظرف آلوده آن آب گوارا را آلوده می کند، ظرف آلوده همان علم بی رنگ را، بلکه رنگ تقدس دار را به رنگ خودش در می آورد، و همان آب زلال گوارا را ظرف متعفن، متعفن می کند.

خیال نکنید فقط قضیه بوسنی و هرزگوین است و می خواهند نسل کشی کنند، قضیه جنگ جهانی دوم نیز یک نشان دیگر است، هشت سال جنگ تحمیلی برای ایران، قضیه عراق و بالاخره... قضایایی که بعد از ترقی علم پیدا شده، همه شواهد خوبی برای این آیه شریفه هستند. آیه شریفه می فرماید: علم اگر آمد در یک ظرف آلوده، در کسی که حب به دنیا دارد، در کسی که حب به ریاست دارد، در کسی که منیت و خودیت بر او حکمفرماست، اگر علم آمد در این ظرف آلوده، کارش بدان جا می رسد که دنیای امروز شود.

اگر آمریکا اتم را شکسته بود بهتر بود یا نه؟ اگر دنیای اروپا مواد شیمیایی را کشف نکرده بود بهتر بود یا نه؟ آیا این مصیبتها که آمده برای کشف مواد شیمیایی است نه؟ آیا برای شکستن اتم است؟ نه. پس چرا همه و همه، حتی خودشان می گویند: ای کاش اتم شکسته نشده بود و ای کاش مواد شیمیایی و علم فیزیک و شیمی کشف نشده بود و ترقی نکرده بود؟ همه و همه برای این است که علم نزد نااهل و نزد کسی آمده که قضیه

عراق را با آن بمبها، قضیه ایران را با آن جنایتها به وجود آورد، بعد هم یک شعار دارد: می گوید: من می زنم، می کشم، برای این که منافع مادی ام در مخاطره است. « آیا این جمله معین «منافع مادی ام در مخاطره است، پیش عقل خودش، پیش وجدان اخلاقی خودش پذیرفته است؟ نه. شعار است، اما شعاری که همه می دانند شعار غلطی است. شعار قاعده «غلبه قوی بر ضعیف» است. آیا قاعده غلبه قوی بر ضعیف مربوط به انسانهاست یا مربوط به حیوانها؟

اگر مربوط به انسانها نیست، چرا علم موجب شده است که مال انسانها باشد؟ چرا کار به این جا رسیده که همه و همه می دانند و گفتنش تکرار مکررات است؟ قرآن می فرماید: تقصیر علم نیست؛ علم نور است. تقصیر علم نیست؛ علم تقویت است، تقویت انسانیت، و تقویت عقل. پس چرا چنین است؟ تقصیر نااهل بودن عالم است، و تقصیر این که علم در ظرف آلوده قرار گرفته است اگر یادتان باشد در جلسه اول تقاضا می کردم این آیه کوچک را همیشه در نظر داشته باشید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (اسراء / 84) پیغمبر بگو: از کوزه همان برون تراود که در اوست. پیغمبر بگو: اگر انسان آلوده باشد، اگر صفت رذیله ای بر دل انسان حکمفرما باشد، فکرش آلوده است، گفتارش پلید است و کردارش پلید. اما اگر دل پاک باشد، گفتارش طیب است، کردارش پاک است و فکر طیب است و پاک؛ فکرش خدمت به اجتماع، کارش دیگر گرایی و گفته هایش به نفع دیگران است.

اما اگر انسان آلوده شد، فکرش خودخواهی است، گفتارش خودخواهی است و کردارش نابود کردن دیگران و خودخواهی. قرآن می فرماید: اینها وقتی که مسلط شدند بر شهری، مسلط شدند بر اجتماعی «يُهْلِكُ الْحَرْثَ» (بقره/ 205) چرا دنیای روز با علمش «يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» است؟

چرا اینها در صدند نسل آینده را نه فقط در بوسنی و هرزگوین، بلکه نسل آینده

خودشان را هم ناپود، آلوده بی اهمیت، بی غیرت، وی عصییت دینی کنند؟ همه و همه به خاطر این است که حزب صهیونیست می بیند اگر مرد در عالم باشد او باید برود کنار. مردها را می خواهند نامرد کنند. زنها را می خواهند نازن کنند. برای چه؟ برای این است که غیرت را از مردها و عفت را از زنها بردند، آن همه به نام چه؟ به نام آزادی، و برای چه؟ برای این که منافع مادی آنها تأمین شود. از زن، خوب بتوانند استفاده مادی یعنی استفاده جنسی کنند. از مردها خوب بتوانند بار بکشند؛ زیرا اگر راستی غیرت باشد (غیرت دینی، غیرت ناموسی، غیرت اجتماعی) مرد حاضر نیست کسی بر او، بر مملکت او و افراد اجتماع او حکومت کند. می بینند بهترین راهها این است: بی غیرتی و بی عفتی در اجتماع، و نتیجه همه تأمین منافع مادی برای آنها.

از آنها که بگذریم در اهل علم وقتی که انسان مطالعه کند می بیند هر دین اختراعی، هر خلاف دینی که پیدا شده است زیر سر علم منهای تهذیب است. اگر صوفیگری، اگر شیخیگری، اگر بهائیگری، اگر وهابگری و بالاخره اگر قادیانی گری در این ممالک و از جمله در ایران آمد، برای این است که منافع مادی آنها تأمین شود، برای این است که آن عمامه مقدس آمده بود روی یک صفت رذیله، و آن صفت رذیله بدان جا رسید که وهابگری و بهائیگری در حجاز و در ایران منتشر شود.

وقتی که می خواستند بر ممالک مسلط بشوند، مثل میرزا علی محمد باب(1) را در ایران آوردند، و مثل آن مردک(2) را در حجاز بردند، و مثل آن قادیانی را در پاکستان،

ص: 30

-
- 1- میرزا علی باب پسر سیدرضا شیرازی بود و از شاگردان سیدکاظم رشتی پس از فوت سید کاظم، وی ادعای باییت امام زمان(عج) را کرد و گفت: من باب امام زمان و نایب او هستم او پس از گرمی بازارش ادعای نبوت کرد و سپس ادعای خدایی. دوباره توبه کرد و عاقبت هم به خاطر شکستن توبه و از سر گرفتن ادعاهایش به دار آویخته شد.
 - 2- منظور، محمدبن عبدالوهاب بنیانگذار مذهب وهابی است.

و بالاخره دینهایی اختراعی و مضر و داغ، به نام خدا، به نام پیغمبر، به نام تمدن برای انسانها آوردند. اینها را استکبار آورد، اما به واسطه کی؟ به واسطه کسی که علم داشت، اما تهذیب نفس نداشت، علم داشت اما صفت رذیله ای هم بر آن حکمفرما بود.

عزیزان من به شما بگویم: اگر صفت رذیله ای بر شما حکمفرما باشد، شیطان انسی شما را می برد، شیطان جنی شما را می برد. نمی شود دل ناپاک باشد اما شیطان انسی و شیطان جنی این دل را نبرد. معمولاً آن دلی که ناپاک باشد ملائکه رحمت خدا در آن دل نیست. در روایات از رسول اکرم (ص) می خوانیم که «لا تدخل الملائكة بیتا فیه کلب»⁽¹⁾؛ در خانه ای که سگ باشد، ملائکه رفت و آمد ندارد. این چه خانه ای است؟ دل ناپاک. اگر دل یک صفت رذیله ای در آن باشد، نمی تواند دل الهام داشته باشد. قرآن می گوید: الهام عکس دارد. «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونََ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (انعام/121) همان شیطانها به این وحی و الهام می کنند، برای این که بتواند ناحق جلو رود و حق را مغلوب کند. اگر صفت رذیله ای باشد معلوم است که دیگر رحمت خدا و دست عنایت خدا در این دل نیست، و وقتی هم رحمت خدا و عنایت خدا نباشد دیگر شیطان هست.

شیطانها هم تفاوت دارند به قول مرحوم آیه الله آقا شیخ غلامرضا یزدی - رضوان الله تعالی علیه - همه شیطان دارند، اما من «ملاشیطان» دارم! خیال نکنید که شیطان شما عالم نیست عالم است و از هر راه برای آدم غیر مهذب جلو می آید، همان علم به جای این که دین را ترویج کند دین را تخریب می کند.

تاریخ برای انسان تنبه خوبی است. قرآن شریف یازده مرتبه تأکید دارد که سیر

ص: 31

1- عوالی اللئالی، ج 1، ص 261، ص 83- معنای ظاهری حدیث روشن است، ولی عارفان گفته اند: مراد از فرشتگان معارف الهیه و مراد از بیت قلب و مراد از سگ قوه غضبیه است.

در تاریخ کنید: «فَسَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ» (نحل/ 36 و آل عمران 137)، «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (نحل/ 69) یازده مرتبه امر می کند که ما سیر در تاریخ کنیم؛ یعنی ما طلبه ها آن وقتی که کار نداریم، یک ساعت بنشینیم و ببیندیشیم که این میرزا علی محمد باب از کجا پیدا شد؟ این ابن تیمیه (1) با آن علمش از کجا پیدا شد؟ آن قادیانی با این علمش در پاکستان و هندوستان از کجا پیدا شد؟

این اندیشیدن، ما را بدان می رساند که انگلیسها او را به ایران آوردند، آن دیگری را به پاکستان، او را نیز به حجاز. اکنون باید فکر کنیم، اینها چرا زیر بار انگلیسیها رفتند. فکر ما می رسد به این جا که این برای این علمشان نبود. برای آلودگیشان بود، برای مادیگرایی شان بود، برای ریاست طلبی شان بود، و برای لجاجت، خودیت و منیتشان بود. وقتی که صفت رذیله ای بر دل کسی حکمفرما باشد، دانسته، به قول قرآن شریف، پا روی حق می گذارد، و دانسته، رو به باطل می رود.

شما خیال نکنید این افرادی که دین اختراع کردند، این افرادی که بر ضد اسلام کتاب نوشتند، این کسانی که در برابر اسلام و روحانیت مکتب آوردند، اینها نمی دانستند چه

ص: 32

1- ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی معروف به ابن تیمیه از بزرگترین علمای حنبلی قرن هفتم و هشتم هجری است. چون عقایدش مخالف افکار علمای اهل سنت معاصرش بود تکفیر شد و به زندان افتاد، سپس از شام به قاهره گریخت ولی در سال 712 به دمشق بازگشت و به زندان افتاد. وی به سال 728 در قلعه دمشق در زندان در گذشت. در عقایدش غلو می کرد، و دشمنی سختی با شیعه داشت. روایات رسیده درباره خلافت ویا مهدی (ع) را تأویل، تضعیف و رد می کرد. در پاسخ کتاب منهاج الکرامه علامه حلی در خلافت، کتابی نوشت به نام منهاج السنه که از سوی برخی به منهاج البدعة موسوم گردید - به الغدير، ج 3، ص 148 و ج 5، ص 98 مراجعه شود. مرحوم علامه امینی سخت بر او تاخته و مواردی از کتاب او را نقل کرده است. افکار و عقاید ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی سرمنشأ افکار تند خوارج گونه وهابیان امروز گردید.

کنند؟ نه، پروردگار عالم حجت را بر همه و همه تمام می کند. قرآن می گوید: می دانستند، اما چرا چنین شدند؟ برای این که هوا و هوس بر دل آنها حکمفرما بود، چنان که قرآن می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاۥَ وَاَصَدَّ لَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً مِّن يَّهْدِيهِ مِّن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (حاشیه / 23).

وقتی که هوا و هوس بر دل آنها حکمفرما بود و دل آنها آلوده بود، دانسته رو به ضلالت رفتند و عمر عزیز خود را صرف باطل کردند، عمری که اگر صرف باطل و هوا و هوس شد هیچ ارزشی ندارد. امام سجاد می فرماید: «... اللهم ان كان عمري مرتعا للشيطان فاقبضني اليك»⁽¹⁾؛ خدایا اگر بناست عمر من چراگاه شیطان شود من هر چه زودتر بمیرم بهتر است؟ چقدر حرف بالاست!

تقاضا دارم بعد از نمازتان و در مظان استجابت دعایتان، دعا بکنید: خدایا اگر بناست من عالم غیر مهذب شوم سلب توفیق کن از من، دیگر من درس نخوانم. خدایا اگر بناست که عمر من و علم من چراگاه برای شیاطین انسی و جنی باشد، هر چه زودتر بمیرم، و از عالم بیرون بروم، سزاوار من و اجتماع من است و برای خودم و برای اجتماع مفیدتر است.

باید دوش به دوش تحصیل، تهذیب، باشد، تعلیم و تعلم و ملا شدن خیلی مشکل است؛ محرومیتها می خواهد، تحمل سختیها و مشکلات می خواهد. علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - در جلد اول بحارروایاتی را در همین موضوع می آورد.

علم پیدا کردن، ملا شدن، با سوزن چاه کندن است، اما مهذب شدن و درخت رذالت را از دل کندن، با مژه چاه کندن است. راستی چنین است. این امر مهم مشکل است اما لازم است، و واجب واجبات است. با حوصله، با صبر و با استقامت باید جلو

ص: 33

1- صحیفه سجادیه، دعای مکارم الأخلاق .

رفت. اگر یک شبانه روز گذشت و تهذیب نفس نکرده اید خیلی متأسف باشید، خیلی متأثر باشید، و روز بعدش حتما جبران کنید. باید ادامه داشته باشد. البته اندک اندک باید جلورفت؛ یکباره نمی شود، به یک سال و دو سال نمی شود. باید در راه باشید و دوش به دوش ملاشدتان کاری بکنید که، انشاء الله، مهذب بشوید، کاری بکنید ریاست طلبی، عصبیت، خودخواهی، پول پرستی و امثال اینها بر شما حکومت نکند، علم بر شما حکومت نکند. این رنگ اول.

صبغه دوم - رنگ دومی که از این رنگ کمتر نیست و قرآن شریف پافشاری روی آن دارد «رنگ تقوا» است. یک عالم باید متقی باشد، باید خدا ترس باشد، باید جزء ذات او باشد: یعنی ملکه تقوا سرتاپای او را گرفته باشد. باید چشم او متقی باشد، گوش او، دست و پای او، متقی باشد و تمام اعضای او متقی باشند، و از اینها بالاتر، باید دل او متقی باشد؛ یعنی خداپرستی در دل او رسوخ کرده باشد.

اگر این تقوا باشد، تقویت خوبی است برای علم، و علم در یک ظرف نورانی جای می گیرد، اما اگر تقوا نباشد، اولاً قرآن شریف در همان سوره جمعه که تعریف علم می کند و می فرماید: عالم تشریح برای علم است، بلافاصله می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه/5). علم منهای تقوا، علم برای کسی که فاسق و فاجر باشد، علم برای کسی که چشمش، گوشش، زبانش، دلش کلید نداشته باشد، مثل یک بار کتابی است که سوار یک الاغ باشد؛ به غیر از خستگی برای این الاغ چیزی ندارد. انصافاً این آیه هم خیلی عتاب آمیز است، یعنی در حالی که می گوید علم برای این عالم فایده ای ندارد، بی اعتنایی عجیبی به این

عالم می کند: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْجِمَارِ». در آن جا می گفت: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»، اما در این جا می گوید: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْجِمَارِ»، یعنی همین عالم بی تفاوت، همین عالم منغم در گناه، به اندازه ای بی فهم و بی شعور می شود، که با عمامه اش نگاه

شهوت آمیز می کند، به اندازه ای بی فهم و بی شعور می شود که در مجالس، غیبت می کند، تهمت می زند، شایعه پراکنی می کند. راستی اگر انسان یک کمی فکر کند، می شود یک کسی عمامه سرش باشد اما نگاههای آلوده هم داشته باشد؟ آیا این جمع بین ضدین یا جمع نقیضین نیست؟ آیا می شود کسی با عمامه اش در مجلس عوام غیبت را یاد مردم بدهد؟ ابهت غیبت را از دلها برد؟ قرآن می گوید: بله می شود، قرآن می گوید: آن عالمی که خدا ترس نباشد، چنین می شود؛ یعنی یک الاغ می شود، یک بی شعور می شود و این بی شعور دیگر نمی تواند فکر بکند که این نگاههای آلوده من به این زن چه معنا دارد و این زن چه می گوید؟ یعنی اگر مثلاً یک خانمی، این خانم به تمام معنا خودش را درست کرده باشد، برای این که نامحرم به او نگاه کند، با وضع بدی به خیابان آمده باشد، جوانها به او نگاه می کنند، عشوہ گری می کند. اما اگر یک عمامه به سر یک نگاه شهوت آمیز به او بکنند، او در دلش - اگر به زبانش نگوید - به زبان حالش می گوید: خاک بر سر تو با این عمامه، با این عمامه تو چرا؟

اگر در مجلسی، خود او ده تا غیبت کند چیزی نیست، اما من با عمامه ام، شما با این عمامه، بفهمند تو طلبه هستی، ولو عمامه نداری، یک غیبت کنی، با زبان قالش، یا با زبان حالش می گوید: تو چرا؟ تو که مروج این هستی که غیبت را از بین ببری، تو رفتی طلبه شدی که ریشه غیبت و تهمت و شایعه را بکنی، چرا خودت آبیاری می کنی؟

ممکن است خودش یک آدم گرانفروش، متقلب، حقه باز، رباخوار، رشوه خوار، مال مردم خور باشد، اما همین اگر بفهمد یک طلبه شهریه می گیرد، اما درس نمی خواند، بفهمد یک طلبه اعتنا به حق الناس ندارد، همان آدم به زبان قالش غیبت می کند، به زبان حالش تهمتها می زند ولی بالاخره با زبان قال و حال به همین طلبه می گوید: تو چرا؟

همه اینها به ما چه می گوید؟ این که در عمق جان همه و از جمله ما این است که

طلبه باید باتقوا باشد. فطرت انسانها، عمق جان انسانها، وجدان اخلاقی انسانها می گوید: باید خداترس باشی. اما این جمله را عمق جان ما بیشتر به ما می گوید. لذا در آن آیه ای که اول خواندم قرآن همین را تذکر می دهد و می فرماید: عالم والاست، آن هم نه یک درجه، دو درجه بلکه درجات، اما کدام عالم؟ «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». این ایمان در این جا آن ایمان عقلی نیست.

یک قاعده کلی داشته باشید: در قرآن شریف که معمولا ایمان را که اطلاق می کند، مقصود ایمان قلبی وایمان عملی است؛ آن ایمانی که رسوخ در دل کرده است و دل را وا می دارد نماز اول وقت بخواند، و می دارد اجتناب از گناه بکند. این آیه می فرماید: عالم به درجاتی برتری بر دیگران دارد، اما عالمی که با عمل باشد. در ذیل همین آیه شریفه، مرحوم طبرسی - رضوان الله تعالی علیه- در احتجاج (1) یک روایت نقل می کند؛ می فرماید: هشام بن حکم یک جوانی بود هنوز ریش درنیاورده بود، خطی در صورت او پیدا شده بود. بر امام صادق (ع) وارد شد، «والمجلس غاص باهله» از اشرافی ها، از پیرمردها، از بزرگانی نشسته بودند. چشم امام صادق که افتاد به هشام، بلند شد. امام صادق ایستادند، هشام را بردند پهلوی خودشان نشانند. این کار بر اهل مجلس، بر پیرمردها، بر اشرافی ها، و بر بنی هاشم گران آمد.

امام صادق (ع) دیدند جلسه از این کار بدش آمد و این کار بر جلسه گران آمد. تا امام صادق (ع) این حالت را دیدند آیه را خواندند؛ فرمودند: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». من این جوان را برتر از همه شما دانستم و نشاندم و جلوی پای او برخاستم برای این که عالم است، بعد فرمود: «هذا ناصرنا بلسانه». فرق این و شما آن است که این ما را یاری می کند، با زبانش، این مبلغ دین است. مبلغ دین،

ص: 36

1- احتجاج طبرسی، فصل احتجاجات امام هادی (ع)؛ تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 263، ذیل آیه شریفه در سوره مجادله. این حدیث حدیثی طولانی است.

باید هشام بن حکم باشد، مبلغ دین باید زبانش کلید داشته باشد و باید خدا ترسی در دل او رسوخ کرده باشد. اگر خدای نکرده در مجلس بنشیند و حتی پشت سر اهل علم هم حرف بزند معلوم است حرفش از نظر روانی تأثیر ندارد. این روایت خوبی است که بچه را آورد نزد پیغمبر اکرم گفت: یا رسول الله به این بگوئید خرما نخورد. پیغمبر فرمود: برو فردا بیا. فردا آمد گفت: بچه جان خرما نخور. رفت. اصحاب گفتند: چرا؟ پیامبر فرمود: دیروز خودم خرما خورده بودم.

قرآن شریف می فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ» (صف/ 2 و 3). نه معنایش این باشد که ای طلبه، حالا که تقوا نداری در حجره ات بنشین و به تبلیغ نرو. این معنایش نیست، بلکه معنایش این است که ای طلبه باید تبلیغ را بکنی، باید ترویج دین کنی، اما باید تقوا داشته باشی. ما دوش به دوش علممان باید تقوا داشته باشیم. این را هم باید به شما عرض بکنم تقوای ما غیر تقوای عموم مردم است. شما از خواص هستید. وقتی از خواص شدید دیگر خواه ناخواه تقوایتان هم باید غیر از تقوای بازاری باشد. همه باید اهمیت بدهند به نماز اول وقت. این معلوم است. واجب است بر همه و همه لازم است وقتی مؤذن می گوید: «الله اکبر» دنبال نمازشان بروند. اگر نماز اول وقت نخوانند، اگر مسجدها سنگر نباشد، معلوم است گناه کرده اند قرآن شریف هم می گوید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (ماعون/ 4 و 5).

امام صادق (ع) می فرماید: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» معنایش این است که بدون عذر نماز را اول وقت نخواند (1) اما ما طلبه ها چه؟ ما باید نماز شب بخوانیم. اگر شما طلبه ها در زندگیتان نماز شب نباشد، بدانید نقص دارید.

خدا رحمت کند مرحوم آیه الله العظمی مرعشی را به من می گفت که یک سید

بزرگواری، یک طلبه مقدسی در وسط راه کربلا و سید محمد تشنگی بر او غلبه کرده و کم کم به حالت بیهوشی رفته و توسل به آقا پیدا کرده است. آن طلبه گفته بود: آقا آمد، سرم را گذاشت در دامنش، آبم داد. خوردم، نشستم. آب به صورت پاشید. بعد که می خواست برود فرمود: ننگ است برای کسی طلبه باشد امانماز شب نخواند.

خدا رحمت کند مرحوم آیه الله شیرازی(1)، قم آمده بود. شب جلسه ای بود یک مقدار طول کشید و از وقتی که باید ایشان بخوابد، یک مقدار دیر شد. خوابیدند، وقتی بلند شده بودند که اول اذان صبح بوده، یعنی صدای بلندگوی حرم ایشان را بیدار کرده بود. نماز شبش از بین رفته بود. برای من نقل کردند ایشان از اول اذان صبح نماز شبش را قضا کرد، اما گریه می کرد، ناراحتی می کرد. یکی از بزرگان می گفت به او گفتم: آقا ما اصلا نماز شب نمی خوانیم حالا شما هم یک شب نخوانید. بعد ایشان یک جمله گفتند. گفتند: نه، مگر می شود طلبه نماز شب نخواند؟ من از شانزده سالگی نماز شبم تعطیل نشده بود تا دیشب.

به هر حال همه باید به نماز اهمیت بدهند، اما ما طلبه ها باید بیشتر، نماز شب هم باید بخوانیم، اگر ما مقام محمود می خواهیم، نماز شب. این آیه شریفه آیه خوبی است «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء / 78 و 79).

این مقام محمود(2) چه مقامی است آن هم با این نکره بودنش؟ یعنی اگر وجاهت

ص: 38

1- منظور، آیه الله حاج سیدعبدالله شیرازی است که در سال 1405 قمری مصادف با اول محرم به رحمت ایزدی پیوست و در حرم مطهر حضرت رضا(ع) مدفون گردید.

2- مقام محمود یعنی مقام شفاعت کبری که در روز قیامت به پیامبر اکرم عطا می شود و امت او و جز ایشان از آن بهره مند و خشنود می شوند. ر.ک.: المیزان، ج13، ص 76، ذیل آیه شریفه؛ تفسیر نمونه، ج12، ذیل آیه کریمه.

دنیا و آخرت می خواهی اگر می خواهی علمت پربرکت باشد، اگر می خواهی علمت مفید باشد، اگر یک وجهه عمومی اما مقدس، سر تا پا نورانی در دنیا و آخرت می خواهی - قرآن می فرماید - نماز اول وقت و نماز شب . نماز ظهر و عصرت را، نماز مغرب و عشاءت را، نماز صبحت را اول وقت، و بعد هم می فرماید: علاوه بر این یک چیز دیگر هم هست که باید به او اهمیت بدهی : بیداری قبل از طلوع فجر، و نماز شب.

ما طلبه ها همه و همه باید علاوه بر این که زبانمان در گناه کلید داشته باشد، «مالا یعنی» هم نداشته باشیم. طلبه باید مراقب باشد غیبت نکند، شایعه پراکنی نکند، دروغ نگوید، و تهمت نزند، که این وظیفه است. همه باید غیبت نکنند، همه باید شایعه پراکنی نکنند. همه باید تهمت نزند، همه باید دروغ نگویند، اما با طلبه ها باید مالا یعنی»(1) هم نداشته باشیم. جوانی که شاگرد پیغمبر اکرم بود. مرد. پیغمبر او را در قبر گذاشت و روی قبر را پوشاند. مادرش گفت: برایت گریه نمی کنم. به دست پیغمبر اکرم به خاک رفتی.

پیغمبر اکرم (ص) به اصحاب فرمودند: قبر چنان فشاری به او داد که استخوانهایش درهم شکسته شد. گفتند: یا رسول الله، آدم خوبی بود. فرمود: اما مالا یعنی زیاد داشت؛ یعنی زبانش کلید نداشت؛ چیزهایی می گفت که نه نتیجه دنیا داشت نه نتیجه آخرت(2).

ص: 39

-
- 1- مالا- یعنی به معنای آن سخنانی است که مورد لزوم نیست، گفتن و نگفتن آنها، انجام و عدم آنها اثری دنیایی و یا آخرتی ندارد. در حدیث است که یکی از محسنات اسلام این است که ترك کنند «مالا یعنی» را، یعنی آنچه را که مهمش نیست. ر.ك. : مجمع البحرين ، باب «عنی»، به نقل از کافی، ج 2، ص 431، بحار، ج 71، ص 277؛ میزان الحکمة، ج 8، ص 512.
 - 2- در محجة البیضاء، ج 5، ص 200 دو حدیث نقل می کند که مضمون آن در همین است ولی شرح ماجرا فرق می کند.

ما باید گفتارمان چنین باشد که با نتیجه دنیا داشته باشد با نتیجه آخرت . بالأخره امام صادق(ع) به شقرانی فرمود: «ان الحسن من كل أحد حسن وانه منك أحسن، لمكانك منا، و ان القبيح من كل أحد قبيح و انه من أقبح، لمكانك منا»؛⁽¹⁾ کار خوب از هرکس سر بزند خوب است، اما از تو خوبتر است؛ چون منسوب به امام زمانی و چون طلبه هستی، کار بد از هرکس سر بزند بد است اما از تو بدتر است؛ چون منسوب به ما هستی.

خدایا، به عزت و جلالت قسمت می دهم صفات انسانیت، حالت تنبه، نورانیت دل، توفیق عبادت و بندگی و ترک معصیت، توفیق وظیفه شناسی و عمل کردن به وظیفه، توفیق تهذیب نفس و توفیق پیدا کردن ملکه تقوا به همه ما عنایت فرما!

همه علمای اسلام که خدمت به دین کرده اند و از دنیا رفته اند، روح آنها را شاد فرما!

روح ملکوتی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه - عالی است، عالی تر فرما!

مراجع معظم تقلید در کفایت حفظ فرما!

این انقلاب و مقام معظم رهبری در ناه امام زمان(عج) از همه آفات و بلیات حفظ فرما!

دست ما را در دنیا و آخرت از دامان قرآن و اهل بیت کوتاه مفرما!

ص: 40

1- منتهی الامال، ج2، ص125؛ انوارالبهیه، باب زندگانی امام صادق(ع) هر دو به نقل از تذکرة الخواص ابن جوزی .

*اهمیت تهذیب نفس از دیدگاه قرآن(1)

بحث ما درباره تهذیب نفس و لزوم آن بود، صحبت امروز من هم باز درباره اهمیت تهذیب نفس است و من خیال می کنم این جلسه مهمتر از جلسات قبل باشد. لذا تقاضا دارم توجه بیشتری به بحث بفرمایید.

تعبد و تسلیم ، فضیلتی بزرگ

تعبد و تسلیم در مقابل اوامر و نواهی خدا یکی از فضایل بزرگ است، به اندازه ای که علمای علم اخلاق می گویند:

1-هدف از خلقت تشریح و خلقت تکوین این است که انسان به مقام عبودیت برسد، عقل و دل در مقابل احکام خدا خاضع باشد، و تعبد و تسلیم در آن رسوخ کرده باشد.

2- می گویند: احکام گرچه تابع مصالح و مفاسد نفس الامری است، و در متعلق امر، مصلحت، و در متعلق نهی، مفسده وجود دارد، اما چیزی که مهمتر از این مصلحت و مفسده می باشد، این است که مصلحت ملزمه ای در خود امر است، نه در

ص: 41

1- این سخنرانی در تاریخ 71/9/12 در دانشگاه علوم اسلامی ایراد شده است .

K مأموره». این که پروردگار عالم امر و نهی کرده، برای این است که عبد را بسازد و حالت تعبد و تسلیم به این انسان را بدهد.

3- اینان گفته اند: از این جهت، هر عبادتی که تعبدش بیشتر، فضیلتش نیز بیشتر است.

4- گفته اند: بعضی از اوامر و نواهی را عقل ما فی الجملة درک می کند که مصلحت دارد یا مفسده دارد. اوامر از این نوع را ارشادی می نامند.

می گویند: اینها برای تعبد و تسلیم خوب است، اما خوبتر از آن احکامی است مثل نماز یا حج. در این عبادات، گرچه مکلف، به حکم قاعده «کلمه حکم به الشرع، حکم به العقل»⁽¹⁾ اجمالا می داند در آنچه بدان امر شده مصلحتی وجود دارد، اما خصوصیت آن را نمی داند. می داند کرنش در مقابل خدا باید باشد و مصلحت ملزمه دارد. اما چرا نماز صبح دو رکعت و چرا حمد و سوره اش بلند است، این را نمی داند، و دنیا هم پشت به پشت یکدیگر کند و بخواهد این مسایل را درک کند نمی تواند. از این جهت علمای علم اخلاق می گویند: این گونه عبادات که تعبدش بیشتر است، برای سازندگی، برای خضوع عقل، و برای خشوع دل بهتر است. به همین دلیل است که علمای اخلاق در مقابل علمای علم کلام یک چیز دیگری بهتر از آن درست کرده اند.

اشعری می گوید: اوامر و نواهی خدا مصلحت ندارد. برعکس شیعه می گوید: اوامر و نواهی تابع مصالح و مفاسد نفس الامری است. علمای علم اخلاق می گویند: علاوه بر این، اوامر و نواهی، تابع مصالح و مفاسد در خود امر است. به عبارت دیگر خود این امر، خود این نهی یک مصلحت ملزمه ای دارد، و مصلحت ملزمه اش سبب

ص: 42

1- قاعده مذکور چنین است: «کلمه حکم به العقل حکم به الشرع» و «کلمه حکم به الشرع حکم به العقل». این قاعده در اصول فقه به نام «قاعده ملازمه مورد بحث قرار گرفته است. (به اصول الفقه، ج 1، ص 236 مراجعه شود).

شده، عقل خاضع شود دل در مقابل خدا خشوع پیدا کند، و این فضیلت، یعنی تعبد و تسلیم در مقابل اوامر و نواهی خدا برای انسان پیدا شود. هر چه این حالت برای انسان بیشتر پیدا شود، مقام قربش بیشتر می شود تا برسد به مقام عنداللهی. از نظر عالم خلقت هم، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات / 56) را همین جور معنا کرده اند.

گفته اند: معنای این که خدا عالم جن را، عالم انس را خلق کرده برای این که عبادت کنند این است که عبد شوند. لذا امام صادق - سلام الله علیه- فرموده اند: «ای لیعرفون»، ما خلق نکردیم جن و انس را مگر برای مقام عرفان، مگر این که برسند به یک جایی که معرفت آنها زیاد شود، و رسوخ در دل آنها کند. می گویند: مراد از معرفت یعنی تعبد در مقابل خدا، تسلیم در مقابل اوامر و نواهی الهی. معرفت یعنی این که انسان به یک جایی برسد که دلش در مقابل خدا، در مقابل نبوت، در مقابل ولایت و در مقابل خدا خاضع و خاشع باشد.

ایشان آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / 59) را به همین نحو معنا کرده اند. می گویند: اطاعت سه معنا دارد: 1- اطاعت یعنی فرمان بردن؛ یعنی باید فرمان خدا و پیامبر و ولایت را برد 2- اطاعت از نظر عمل؛ یعنی ما از نظر عمل باید مطیع خدا و پیغمبر و ائمه طاهرین (علیهم السلام) باشیم. 3- می گویند یک معنای دقیقتر از این هم هست و آن این که دل باید مطیع در مقابل خدا باشد، عقل باید سرکش در مقابل خدا نباشد، و عقل و دل باید در مقابل پیغمبر و ائمه طاهرین متواضع باشند. وقتی دل خاضع شد معنای واقعی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» تحقق می یابد.

علمای علم اخلاق می گویند: هدف از عالم خلقت و هدف از عالم تشریح، این انسان است. اما چرا این انسان؟ برای این که این انسان به مقام عبودیت برسد.

اگر کتاب اخلاق، یعنی قرآن، هست، آن هم برای همین است. می گویند قضیه اخلاق و قضیه خودسازی هم مقدمه ای برای این است که خضوع دل در مقابل خدا حاصل شود. قرآن شریف بخصوص راجع به تعبد و تسلیم خیلی پافشاری دارد.

دو گونه تسلیم

تسلیم دو قسم است:

یکی تسلیم در مقابل مقدرات الهی که اکنون موضوع بحث ما نیست، ولی ان شاء الله اگر خدا عنایت کند و حضرت ولی عصر لطف کند، مخصوصا حضرت رضا سلام الله علیه- عنایت فرماید و این جلسه ادامه داشته باشد، در مقام آن، درباره آن صحبت خواهیم کرد.

دیگری تسلیم در مقابل اوامر و نواهی خداست و این مهمتر از آن تسلیم اول است و به آن تعبد می گویند.

بحث الان ما راجع به تسلیم به معنای تعبد، تسلیم دل، تسلیم عقل و تسلیم همه اعضا و جوارح در مقابل اوامر و نواهی خدا و در مقابل ولایت و در مقابل نبوت است.

قرآن شریف راجع به این تسلیم به معنای دوم خیلی تأکید دارد.

گاهی امر می کند همه را که یکپارچه این مقام تسلیم را پیدا کنید و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» (بقره/208)؛ امت اسلامی همه و همه باید در سلم باشند. باید در مقابل پیغمبر و ولایت تسلیم صرف باشند؛ یعنی تعبد در مقابل اوامر و نواهی قرآن، تعبد در مقابل اوامر و نواهی پیامبر و اهل البیت.

گاهی قرآن می فرماید: چه خوب است آن دینی که توام با تسلیم باشد؛ «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» (نساء/125)، چه خوب دینی است آن کسی را که متدین به این باشد که با تسلیم در مقابل حق، تسلیم در مقابل نبوت و

تسلیم در مقابل ولایت توأم باشد.

گاهی قرآن می فرماید: بهترین دستاویزها برای نجات انسان، و برای رسیدن به سعادت و هدف، همین تسلیم در مقابل خداست. می فرماید: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» (لقمان / 22)؛ آن کسی که متعبد باشد در مقابل اوامر و نواهی خدا، آن کسی که در مقابل خدا، در مقابل نبوت و در مقابل ولایت تسلیم باشد، به خوب دستگیره محکمی تمسک کرده است. از این آیه بخوبی استفاده می کنید که نجاتی نیست جز به مقام تسلیم و مقام تعبد در مقابل اوامر و نواهی حق.

گاهی پروردگار عالم در قرآن کریم می فرماید: آن افرادی که این مقام تسلیم را ندارند نمی فهمند و نمی شود به اینها گفت عاقل؛ آنهایی که با فکر خودشان می خواهند در مقابل اوامر و نواهی خدا عرض اندام کنند و آنها که در مقابل اوامر و نواهی خدا از خودشان چیزی می تراشند، سفیهند و عقل ندارند.

ابراهیم خلیل، یگانه متعبد

قرآن می فرماید: ابراهیم متعبد بود، و از این جهت هم ما در دنیا او را برگزیدیم، مقام عالی به او دادیم، او را امام کردیم و در آخرت هم او را از جمله شایستگان و رسیدگان در مقام والا قرار خواهیم داد. می فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (بقره / 130)؛ چرا؟ به دنبال آن جواب می دهد: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره / 131)؛ یعنی چرا می گوئیم از ابراهیم پیروی کنید و چرا

می گوئیم ابراهیم در دنیا و آخرت آن مقام والا را پیدا کرد؟ برای این که در مقابل خدا تسلیم بود و در مقابل اوامر و نواهی خدا چون و چرا نداشت؛ چون و چرا به ذهنش

تهذیب نفس از دیدگاه قرآن نمی آمد تا چون و چرا کند .

بعد در سوره صافات می فرماید : تسلیمش این بود: «يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا آبَتِ افْعَلِي مَا تَأْمُرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهٗ لِلْجَبِينِ» (صافات / 102 و 103).

مقام تسلیمش این بود که به او گفتیم : بچه ات را سر ببر . بدون چون و چرا تصمیم گرفت بچه را سر ببرد. بعد این ماجرا را از پسرش نقل می کند و می گوید: آن کسی هم که به مقام والایی رسید، آن کسی که از نسل او مثل پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین وائمه طاهرين به دنیا آمدند، آن هم تا پدر گفت: پسر جانم می خواهم سرت را ببرم، گفت :

«يَا آبَتِ افْعَلِي مَا تَأْمُرُ» ؛ آنچه امر شدی به جا بیاور. من هم امیدوارم صابر باشم : «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهٗ لِلْجَبِينِ» ؛ هر دو تسلیم شدند، و ابراهیم بدون چون و چرا کارد را بر گلوی پسر گذاشت و او هم بدون چون و چرا در مقابل امر خدا تسلیم شد.

می فرماید: اگر می گوئیم تابع ملت ابراهیم باشید برای این است . اگر می گوئیم ابراهیم در دنیا و آخرت به مقام بلندی رسید، برای این مقام تسلیم است. معنایش این است که این مقام تسلیم است که در دنیا و آخرت انسان را به مقام بالایی می رساند .

مقام تسلیم و بهشت عنداللهی

یک آیه داریم که می گوید: مقام عنداللهی مال آن کسی است که مقام تسلیم و رضا داشته باشد؛ تسلیم و رضا نه درباره مقدرات ، بلکه تسلیم و رضا و تعبد در مقابل خدا، در مقابل پیغمبر، در مقابل ائمه و در مقابل اوامر و نواهی الهی می فرماید: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره / 112)؛ آن کسانی که مقام تسلیم پیدا کردند اینها بهشت برایشان کوچک است، چه بهشت معمولی، چه بهشت عدن و چه بهشت رضوان . جای آنها کجاست؟ «فَلَهُ

أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» این بهشت عنداللهی زیاد تکرار شده است: .

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» (فجر / 28)؛ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر / 54). به این می گویند: «مقام عنداللهی؛ یعنی این انسان از این عالم ناسوت می گذرد و به عالم ملکوت، به عالم جبروت به عالم لاهوت می رسد. بلکه از بهشت، از بهشت عدن، از بهشت رضوان می گذرد و به مقام عندالله می رسد؛ «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ». دیگر هیچ چیز و هیچ کس در این دنیا در دلش نیست جز خدا، در آخرت هم، همین

است که این آیه شریفه می فرماید: «فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ». بعد هم آن جمله ای که صفت برای اوست در دنیا و آخرت می آورد. «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». اگر انسان به این مقام تسلیم رسید، اگر متعبد در مقابل خدا شد و براستی در این دنیا خدا بر دل او حکومت کرد و در آخرت پیش خدا بود، این دیگر در دنیا و آخرت ترس ندارد، غم و غصه هم ندارد؛ غم و غصه، نگرانی، دلهره و اضطراب خاطر مال کسی است که خدا را نداشته باشد، مال کسی است که پیش خدا نباشد. اگر راستی کسی پیش خدا باشد، اگر کسی خدا بر دل او حکومت کند، اگر پناه کسی خدا باشد، دیگر چه می تواند او را اذیت کند تا بترسد یا غم داشته باشد یا غصه داشته باشد؟

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس / 62). حتی از قرآن استفاده می شود این افراد دیگر مصونیت دارند و به آن جا می رسند که دیگر شیطان روی اینها اثر ندارد. خوشا به حال اینها. می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنََّّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل / 99 و 100).

این آیه در قرآن زیاد تکرار شده و بدان معناست که درباره افرادی که زیر پرچم خد هستند و دست عنایت خدا روی سر آنهاست. شیطان کاربرد ندارد؛ اثر او بر آدمهای

لاابالی و آدمهایی است که خدا را ندارند، و زیر پرچم شیطان می روند. وقتی که انسان زیر پرچم خدا نباشد، زیر پرچم شیطان می رود.

کسی که تسلیم نیست، مسلمان نیست .

یک آیه داریم در قرآن که می فرماید: آن افرادی که این مقام تسلیم و رضا را ندارند اصلاً مسلمان نیستند؛ یعنی مسلمان واقعی نیستند. آیه خیلی هم تأکید دارد؛ می فرماید: «فَالَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/65)؛ ای پیغمبر، اینها به خدا ایمان ندارند. آن کسانی که در نزاعهایشان تو را حکم قرار ندهند و دنبال طاغوت بروند، و یا وقتی که تو حکم کردی ولو یک ذره بر ضرر آنها باشد، در دلشان نگرانی پیدا شود، اینها ایمان ندارند. اما اگر شخصی در حکمش دنبال طاغوت نرود یا این که بیاید دنبال تو و تو حکم بکنی و به ضررش هم حکم کنی نگرانی از حکم تو پیدا نکند، ایمان واقعی را توانسته است کسب کند.

این آیه زنگ خطری است برای همه ما، برای این که این مقام تسلیم، به دست آوردنش کار مشکلی است و خودسازی می خواهد، و به این زودی تسلیم در مقابل اوامر و نواهی خدا پیدا نمی شود. قرآن می فرماید: خشوع می خواهد، خضوع می خواهد؛ «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره/45)؛ از نماز کمک بجوئید برای دنیاتان و برای آخرتتان. نماز کمک کار زندگی انسان است، نماز کمک می دهد به انسان. مخصوصاً نوافل و مخصوصاً نماز شب به انسان برای دنیایش و برای آخرتش کمک می دهد برای این که به گفته قرآن - شیطان را به خاک بمالد و نفس اماره را پایمال کند. بعد قرآن یک زنگ خطر می زند، و می فرماید: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ این نماز سنگین است مگر بر افرادی که دل آنها خشوع

داشته باشد، دل آنها تسلیم در مقابل خدا باشد و الا نماز برای او سنگین است.

خدا نکند در جلسه ما کسی باشد که نماز اول وقت برایش لذتبخش نباشد و سنگین باشد، اوامر خدا برایش سنگین باشد، نواهی خدا برایش سنگین باشد، آلودگی چشم داشته باشد و به آن عادت داشته باشد، آلودگی زبان داشته باشد و به آن عادت داشته باشد، یعنی دروغ بگوید، العیاذبالله غیبت کند، تهمت بزند، شایعه پراکنی کند، مسخره کند و این عادت او هم باشد. این دلیل بر این است که خضوع ندارد، خشوع ندارد و تسلیم و تعبد در مقابل حق نیست، و الا اگر تسلیم و تعبد در مقابل حق بود نباید اوامر و نواهی خدا برای او سنگین باشد. این که سنگین است، این که به سختی باید

جلوی زبان و چشم را بگیرد، بلکه آن کسی که به سختی باید جلوی دل را بگیرد مقام تعبد برای او نیست.

پیدا شدن این مقام کاری است مشکل، اما لازم. از کجا پیدا می شود؟ باید خودسازی کرد.

سلطه شیطانی و کجرویهای انسانی

اگر کسی العیاذبالله- خودخواهی، خودپسندی، غرور علمی، تکبر علمی، حجب علمی بر دلش مسلط باشد، معلوم است، نه که حال تسلیم ندارد، بلکه در مقابل اوامر و نواهی خدا می ایستد و جنگ می کند. اگر کسروی (1) و کسروی منش ها پیدا

ص: 49

1- کسروی، سیداحمد، فرزند حاج میر قاسم، در سال 1369 شمسی در تبریز متولد شد. ابتدا طلبه مدرسه علمیه طالبیه تبریز بود و بر اثر تجدد خواهی مورد ضرب و شتم طلاب دهاتی قرار گرفت. تندخو و سخت بی حوصله بود. تحصیل علوم دینی را رها کرد و به تعلیم و تدریس زبان انگلیسی و ارمنی در مدرسه آمریکایی تبریز پرداخت. به عربی، فرانسه و روسی هم آشنایی داشت. در نیمه دوم حکومت رضاخان، با استفاده از آزادی قلم و بیانی که رضاخان برای حمله به معتقدات دینی و روحانیون فراهم ساخته بود، کسروی به نشر اندیشه های خود تحت عنوان «پاکدینی» پرداخت. پاکدینی یعنی دین پاک که بظاهر او مروج آن بود، ولی در واقع نظر او پاکسازی دین و احترامات روحانی از جامعه بود تا به قول امروزی یک جامعه لالیک داشته باشیم، نه دینی، مانند جوامع اروپایی و آمریکایی که مسیحیت یک عادت و تشریفات است نه یک آیین زنده و جامعه ساز. پاکدینی کسروی که جوهر اعتقاد فلسفی وی بود متأثر از وهابی گری، مبتنی بر پذیرش توحید ولی مبارزه با هرگونه آداب و مراسم دینی به نام مبارزه خرافه پرستی بود. پاکدینی او که بتدریج در حمله به اسلام و تشیع شدت یافت، به طور عمد در انجیل او بنام ورجاوند بنیاد آمده است. او مخصوصاً به شیعه می تاخت و امامان شیعه را بد می گفت و علمای شیعه را تمسخر می کرد. روزنامه ای به نام پرچم منتشر می کرد که ناشر افکار وی و طرفدارانش بود. نوشته های او و کتابهای او، همان طور که دهخدا در لغت کسروی نوشته، نزدیک به 70 مجلد است او در عدلیه آن روز دادگستری کار می کرد و بیستم اسفند 1320 هنگامی که به اتفاق منشی خود برای توضیح دادن پاره ای از نوشته هایش به دادگستری تهران رفته بود در دادگاه به دست دو تن از فدائیان اسلام بر اساس طرح قبلی و زیر نظر مرحوم سیدمجتبی نواب صفوی با شلیک گلوله ای به زندگانی سراسر فحش و ناسزایش به علما، امامان و مبانی و معارف دین مبین اسلام و شیعه خاتمه داده شد. (به پیش در آمد تاریخ مشروطه ایران و لغتنامه دهخدا، «کسروی»، مراجعه کنید).

شدند از این جا پیدا شدند.

یادم نمی رود حضرت امام رضوان الله تعالی علیه- در کشف الاسرار یک جمله خیلی شیرینی دارند در رد سنگلجی، سنگلجی کسی بود در تهران -خدا عاقبت همه مان را به خیر کند- هفتاد سال، قال الصادق و قال الباقر گفت: اما پس از همه اینها رفت و کسروی منش شد. این آقای سنگلجی، این عالم، این عالمی که عاقبتش به خیر نشد، این عالمی که مقام تسلیم نداشت، این عالمی که در جوانی کار نکرد تا تسلیم و تعبد در دل او رسوخ کند کارش به این جا رسید که حضرت امام می گوید: خواندم که می گفت: من از مدینه به مکه می رفتم فکر کردم این انگشتر در دست من چه فایده ای دارد؟ «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»⁽¹⁾ این چه می تواند با منبکند؟ انگشتر را انداختم در بیابان پیش همجنسش؛ یعنی این انگشتر، عقیق، فیروزه اش، یاقوتش سنگی است مثل آن سنگها، و من هم انگشتر را پیش همجنسش انداختم.

حضرت امام می فرماید: من وقتی این جمله را خواندم به ریش او خندیدم. به این

ص: 50

1- اشاره به آیه 16 سوره رعد است، و در ادعیه نیز آمده است.

گفتم: آقا تو کجا می روی؟ تو بین مدینه و مکه هستی، می خواهی مکه بروی برای چه؟ می خواهی بروی آن جا طواف کنی. طواف یعنی چه؟ یعنی دور زدن سنگها. استلام حجر کنی. تقبیل حجر مستحب است. استلام حجر هم مستحب است و بالاخره حجر الاسود با آن همه امتیازهایش، خانه خدا با آن همه امتیازهایش، با آن همه مقامش بیش از سنگ و گلی که نیست. اگر سنگ است چه فرق بین عمیق و حجرالاسود؟ اگر «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» چه فرق بین سنگ و گل خانه خدا، و سنگ و گل حرم حضرت رضا علیه السلام؟ اینهایی که نمی توانند در مقابل قبر حضرت رضا تسلیم بشوند، یک روز اشکال می کنند که گنبدش چرا طلاست، یک روز اشکال می کنند که در حرم را چرا بوسیدی، یک روز اشکال می کنند که چرا مقابلهش خم شدی اینها اگر

مجال پیدا کنند مثل کسروی، یک روز هم به خانه خدا اشکال می کنند.

شیطان و نفس اماره از کم شروع می کنند. اول از امامزاده ها شروع می کنند، چنان که کسروی از امامزاده ها شروع کرد، و پس از امامزاده ها آمد در ائمه طاهرين و پس از آن در خانه خدا شک کرد، و سپس زیر همه چیز زد. شیعه گری نوشت، سنی گری نوشت و پس از آن ادعای پیغمبری کرد و پس از آن هم ادعای خدایی .

تمام دینها که از زیر سر عمامه ها پیدا شد، زیر سر آن عمامه ای پیدا شد که مقام تعبد و تسلیم را نداشت. اگر بهاییگری را ریشه یابی کنید به این جا می رسید، اگر وهابییگری را در آن دین ناجنس و بسیار خطرناکی است- بررسی کنید به این جا می رسید، اگر کسروی گری، اگر سنگلجی گری و بالاخره هر چه هست، حتی در زمان ائمه طاهرين آن فطحیها، آن واقفیها، وقتی که انسان ریشه یابی کند، حتی در بحث سنی و شیعه نیز چنین است. شما ببینید که سنی که در مقابل شیعه ایستاد چرا ایستاد. چه گفت؟ اما صادق بارها وقتی که مباحثه می کرد با ابوحنیفه وقتاده، دست می گذاشت روی همین جمله ای که من می گویم. می فرمود: آخر تو که از قرآن چیزی نمی فهمی، چرا قد در

مقابل قرآن علم کردی؟ چه طور می شود در مقابل اوامر و نواهی خدا استحسان داشته باشید و قیاس داشته باشید؟ بعد با سه، چهار تا مثال او را مجاب می کرد. (1) وقتی مجابش می کرد، می گفت که: «مارایت افقه من جعفر بن محمد» (2) وقتی به این جا می رسید این را می گفت، اما آیا دست بر می داشت؟ نه. چرا؟ برای این که روح تعبد و تسلیم در دل او و در عقل او رسوخ نکرده بود.

خطر طلبگی و دانشجویی

عزیزان من، در جلسه قبل صحبت کردم. طلبگی، دانشجویی و علم، مخصوصا علم دین امتیاز دارد. شما باید که تشیع را تا این جا رساندید. عالم است، علم است که دنیا و آخرت انسانها را تأمین می کند. اما خطر طلبگی خیلی بالاست، چنان که خطر، علم بالاست. اگر علم با تواضع توأم باشد، به قول امام صادق (ع)، آن علم نافع است، آن مثل درخت میوه داری است که شاخه هایش پایین می آید برای این که مردم از آن استفاده کنند. اگر علم با تکبر توأم شد، اگر علم با غرور توأم شد، اگر علم با جاه طلبی توأم شد، اگر علم با عجب توأم شد، اگر تقوا با عجب توأم شد، این علمی است، و این تقوایی است که به غیر از ضرر برای خودش و جامعه چیزی ندارد.

تکبر، غرور علمی، عجب علمی، منیت، مخصوصا تفرعنی که در همه انسانها هست، باید ریشه این فرعونیت را سوزاند، و الا فقط فرعون نیست که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات / 24) می گوید. هر که به جایی برسد که بتواند «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» بگوید، می گوید، مگر این که خودش را ساخته باشد. دیدیم هم «أَنَا رَبُّكُمْ

ص: 52

1- به بحار، ج 47، زندگانی امام صادق (ع) مراجعه شود.

2- زندگانی امام جعفر صادق (ع)، فضل الله کمپانی، ص 143.

الأَعْلَى» زیاد دیده شد.

میرزا علی محمد باب «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» گفت، کسروی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» گفت، بوش ها «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» می گویند، صدام ها «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» گفتند و می گویند. حتی شما یادتان نیست ما یادمان هست که در این اواخر در زمان طاغوت در نامه ها، دیگر به جای بسم الله الرحمن الرحيم، به نام نامی فلان و فلان رضاشاه پهلوی، محمدرضا شاه پهلوی می نوشتند و می گفتند!

هر کسی اگر خود را نساخته باشد این روح تفرعن را دارد، یعنی آن روحی را که صد درصد با این تسلیم منافات دارد، آن روحی که صد درصد با تعبد در مقابل خدا منافات دارد.

عزیزانم، مشکل است، اما همه، مخصوصا، طلبه ها باید در مقابل خدا، در مقابل پیغمبر و در مقابل ائمه طاهرين به این جا برسیم.

امام صادق (علیه السلام) و تنور رفتن هارون مکی

ابن ابی یعفور(1) یک طلبه امام صادق است. به امام صادق عرض می کند: یابن رسول الله، شما یک انار را دو نصف کن بفرما: نصف آن حلال، نصف آن حرام. من می گویم: نصف آن حرام و نصف آن حلال. آن حلال را اجتناب نمی کنم. از آن نصفه دیگر اجتناب می کنم.

عزیزان من، شما باید به این جا برسید. علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه این مردی که خیلی خدمت کرد به عالم تشیع، در جلد چهارم و هفتم بحار، همان صفحه های اول روایت عجیبی نقل می کند. قضیه ای است از مأمون رقی، یکی از اصحاب امام

ص: 53

1- نام وی عبدالله و از شاگردان امام باقر و امام صادق(ع) بود و امام صادق او را بسیار دوست می داشت. ر.ک. منتهی الامال، به خط هریسی، ج 2، ص 172.

صادق که می گوید: من خدمت امام صادق(ع) بودم که سهل بن حسن خراسانی خدمت امام آمد و عرض کرد: یا بن رسول الله، چرا قیام نمی کنید؟ این خلافت حق شماست . شما هم باور دارید. صد هزار شمشیر زن در ایران و در خراسان دارید. چرا نشسته اید؟ چرا قیام نمی کنید؟

امام صادق - سلام الله علیه- دیدند مثل اینکه داغ است و جوابش را باید عملاً داد . مأمون رقی می گوید: امام صادق به خدمتکارشان حنیفه فرمودند: برخیز و این تنور را روشن کن. برخاست تنور را روشن کرد. تنور گرم و سرخ شد.

امام صادق(ع) به خراسانی گفتند: برخیز به درون این تنور برو. او پنا کرد گریه کردن و لرزیدن؛ آقا مرا ببخش، غلط کردم، چیزی نگفتم، آقا ته را به خدا مرا به آتش مسوزان، خدا به تو رحم کند به من رحم کن! در همین گیرودارها که التماس می کرد، هارون مکی رسید؛ یعنی آن کسی که در مقابل امام صادق تسلیم است، نه به گفتار تسلیم است، به دل تسلیم است، به عقل تسلیم است . سلام کرد. امام صادق(ع) فرمودند: هارون کفشهایت را بینداز و به درون این تنور برو . کفشها را انداخت و به درون تنور رفت و نشست. آن نگهبان «یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم» در آتش نگاهش داشت؛ یعنی نظر امام صادق به هارون . معلوم است، با چنین نظری وی نمی سوزد .

همان نظری که ولایت به حضرت ابراهیم در آن آتش کرد. حضرت رو کرد به آن خراسانی و با او سرگرم صحبت شد. فرمود: بگو از خراسان چه خبر؟ مأمون رقی می گوید: امام صادق(ع) طوری با این خراسانی صحبت می کردند مثل این که حضرت همه جای خراسان را دیده اند. قدری طول کشید. بعد به خراسانی گفتند: برخیز سر تنور برو و ببین چه خبر است. آمد سر تنور .دید. هارون چهار زانو در آتش نشست است. فرمودند: بیا بیرون آمد بیرون و سلام کرد و نشست. امام صادق(ع) رو کردند و به این خراسانی فرمودند: از این باورها چند تا داریم؟ گفت: به خدا یک نفر هم نیست. امام

صادق(ع) فرمودند: به خدا یک نفر هم ندارم. بعد فرمودند ما می دانیم چه وقت قیام کنیم؛ هر وقت این طور باورها پیدا کردیم، قیام می کنیم.⁽¹⁾ به این می گویند مقام تسلیم در مقابل ولایت، مقام خضوع در مقابل امر امامت، و مقام خشوع در مقابل قرآن.

مشکل، اما لازم است

بالاخره تعبد و تسلیم در مقابل خدا و پیغمبر و ولایت و اوامر و نواهی آنها برای همه باید باشد. اما ماطلبه ها باید به چنین جایی برسیم. البته مشکل است؛ ریاضتها می خواهد، نماز اول وقت می خواهد، اجتناب از گناه می خواهد، اما مهمتر از همه باید دیو از دل بیرون رود تا فرشته درآید، باید در دل تکبر نباشد، باید در دل خودیت، منیت و تفرعن نباشد، باید در دل غرور، چه غرور علمی، چه غرور جوانی و چه غرور شهرت، نباشد و باید در دل عجب، مخصوصا عجب علمی نباشد. وقتی این ضدها بیرون رفت آن ضد، خود، می آید. وقتی ظلمت رفت نور می آید، ولی تا ظلمت باشد نمی شود نور بیاید. تا این آلودگیها باشد نمی شود.

بعضی از چیزها را به هر کس نمی دهند

بعضی چیزها یک عنایت خاصی روی آنهاست و به همه کس نمی دهند. از آن جمله است:

1- عدالت، ملکه عدالت و این که انسان به جایی برسد که به طور ناخودآگاه گناه نکند و تقوای دل داشته باشد، به این زودیهها به کسی نمی دهند.

ص: 55

1- همان، ص 141، بحار، ج 47، ص 123، هر دو به نقل از مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 362.

2-مهمتر از این، توجه در نماز را به همه کس نمی دهند.

3-خضوع و خشوع در نماز، به همه کس نمی دهند.

4- نماز شب را به همه کس نمی دهند. لذا هر کدامتان که نیم ساعت قبل از اذان صبح و نیم ساعت بعد اذان صبح را بیدارید، خیلی شکر کنید که این را به همه کس نمی دهند.

5-همچنین از جمله چیزهایی که مهمتر از همه اینها است و به همه کس نمی دهند، مقام تعبد و تسلیم است. باید از خدا بخواهید، باید با التماس از خدا بگیرید، باید با عبادت از خدا بگیرید، باید ریاضت بکشید و از خدا بگیرید. اگر گرفتید، ولو مرتبه ضعیفش را، علم شما برای شما مفید است، والا بدانید اگر خدای نکرده این خضوع را نداشته باشید، ولی این مرتبه ضعیفش را، علم برای شما خطر دارد و خطر آن خیلی بزرگ است.

عاقبت کسانی که مقام تسلیم ندارند

کسانی که مقام تسلیم و تعبد ندارند عاقبت خوبی هم ندارند. ما خیلی سراغ داریم افرادی را که اینها در پیرمردی شان، در آن دم مرگشان، آن مقام خضوع از آنها گرفته شد!

عزیزان، قرآن شریف یک جمله دارد. این جمله، برای انسان خیلی سنگین است، اما یک مقدار که بخواند در ذهنش جای می گیرد. قرآن می فرماید: افرادی هستند که در قیامت در مقابل خدا قد علم می کنند و قسم می خورند در مقابل خدا و می گویند: خدایا تو اشتباه می کنی - العیاذ بالله - من بهشتی هستم و تو مرا بی خود می خواهی به جهنم ببری، اگر مرا به جهنم ببری، ظلم می کنی. قرآن می فرماید: عجب دروغگوهایی هستند. بین کارشان به کجا رسیده که «یوم الشهود»، روزی که پرده ها عقب رفته است و انسان همه چیز را می بیند و تجسم اعمال را می بیند منکر می شوند، آن هم در مقابل

خداوند! به خدا می گویند: دروغ می گویی . به خدا می گویند: ظالمی. به خدا می گویند اشتباه می کنی. آن هم قسم می خورند «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (مجادله /18 و 19).

در روز قیامت افرادی هستند که در مقابل حق قسم می خورند و نسبت دروغ، نسبت اشتباه، نسبت ظلم به حق تعالی می دهند . پروردگار می گوید: دیدید کار به کجا می رسد؟ «إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ». اگر نباشد مقام خضوع، اگر مقام تسلیم نباشد، ما این هستیم. حال اگر طلبه باشد علمش خطر دارد؛ شاید خدای نکرده کسروی ملعون از کار درآید. حالا اگر با این طرف و آن طرف زدنها تا لب نهر کوثر برسد و آن جا بخواهند او را ببرند نمی خواهد برود. شما می دانید که هر جا او را بخواهد ببرند باید با اجازه امیر المؤمنین سلام الله علیه- باشد.

«یا حارهمدان من یمت برنی *** من مؤمن او منافق قبلا....»(1)

شخصی که می میرد، هر که باشد علی (ع) را می بیند و با اجازه امیرالمؤمنین باید برود. امیرالمؤمنین اجازه می دهد به عزرائیل یا به آن ملکی که می خواهد قبض روحش بکند، اجازه می دهد جانش را بسختی بگیرد، به اندازه ای سخت که گویا رگها از بدنش بیرون کشیده می شود. این در مقابل علی(ع) قد علم می کند، در مقابل عزرائیل ملک مقرب خدا هم قد علم می کند و با حال تنفر از امیرالمؤمنین و عزرائیل از دنیا می رود.

آن آخرت است، این دنیا است و آن دم مرگ است. لذا پیدا کردن مقام تسلیم خیلی

ص: 57

1- نخستین بیت، از اشعاری است که به مولا امیرالمؤمنین(ع) نسبت داده شده و در دیوان حضرتش موجود است. در اکثر کتابها آن را به حضرت نسبت داده اند، جز مرحوم مفید در مجالس که آن اشعار را از سروده های حمیری دانسته است. برخی هم مانند مرحوم قاضی شهید محراب در پاورقیهای انوار نعمانیه و مرحوم سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه، این قول اخیر را تأیید کرده اند، گرچه قول اول محکمتر است .

لازم است. برای همه لازم است، اما برای ما طلبه ها لازمتر .

کاری بکنید که به قول حضرت امام رضوان الله تعالی علیه این روح عوامانه تان را از دست ندهید. خدا رحمت کند آقای حاج آقا مصطفی را، می گفت که شبی طوفانی بود، ساعت 9 دیدیم آقا برای رفتن حرم مهیاست.

حضرت امام تقریباً 15 سال که در نجف بودند یک شب حرم ایشان تعطیل نشد، به اندازه ای هم منظم بودند که مردم و طلبه ها ساعتشان را روی آمدن ایشان به حرم تنظیم می کردند؛ سر ساعت 9 در حرم بودند. مرحوم حاج آقا مصطفی گفته بود: شب طوفانی بود، خیلی باد می آمد، باران می آمد و بیرون رفتن از خانه مشکل بود؛ شن می آمد. دیدیم آقا مهیاست. به اتاق ایشان رفتم و عرض کردم آقا، امیرالمؤمنین -سلام الله علیه- دور و نزدیک دارند؟ فرمودند: نه. گفتم: اگر دور و نزدیک ندارند این زیارت جامعه را امشب توی اتاقتان بخوانید.

آقا تبسم کردند و فرمودند: «مصطفی، روح عوامانه ما را از ما نگیر». به به چه حرف خوبی! روح عوامانه یعنی روح تسلیم، و چون و چرای طلبگی نکردن.

خدا رحمت کند استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی را، وقتی که وارد صحن مطهر حضرت معصومه می شد چه تواضعی داشت. در صحن را می بوسید، می آمد. در رواق را می بوسید، می آمد در حرم را می بوسید، می آمد خودش را (1) - اگر می گذاشتند - به ضریح می مالید، آن جا سر مبارکش را می گذاشت و زیارت می کرد.

صدرالمتألهین یک جمله عالی دارد، چقدر عالی! می گوید: مدتی در حکمت مشاء کار کردم تاریک بود. مدتی در حکمت اشراق کار کردم. عجب آور بود. زمینه حکمت مشاء و حکمت اشراق را حکمت متعالیه درست کردم در خطر بود اتکاءش دادم به قرآن

ص: 58

1- در زیارت ششم از زیارتهای مطلقه امیرالمؤمنین در مفاتیح وهمین طور زیارت امام رضا(ع) این دستور هست .

و روایت، سکینه بود و برایم اطمینان پیدا شد. آن که اطمینان می دهد قرآن و روایات اهل بیت است؛ و بالاخره آن که سکینه و وقار می دهد، در علمش، در گفتارش، در کردارش و در دلش، تواضع، تعبد، تسلیم در مقابل خدا، در مقابل پیغمبر، در مقابل ائمه طاهرين، در مقابل اوامر و نواهی، در مقابل امامزاده ها، در مقابل علماست. مرحوم آقا باقر بهبهانی (1)، آن مردی که به عالم تشیع و به عالم فقه و اصول قرآن و تعالیم اهل بیت خیلی خدمت کرده است، در فوائد حائریه اش یک نصیحت، به ما طلبه ها دارد می فرماید: طلبه ها! به تجربه برای من اثبات شده است که اگر توفیق می خواهی، اگر علم با تقوا می خواهی، اگر عنایت خاص خدا می خواهی، برو سر قبر فقها و از آنها در امور دنیا و آخرت استمداد بگیر و به فقها احترام کن، چه زنده شان، چه مرده شان.

بعد می فرماید: به تجربه برای من اثبات شده، آن افرادی که به علما و به فقها توهین می کنند اینها در وادی حسرت و ندامت و سرگردانی می مانند تا بمیرند.

اینها برای ما خیلی مفید است و ما باید چنین باشیم، ما باید چنین کنیم تا کم کم مثل علامه مجلسی اول - رضوان الله تعالی علیه - بشویم که می گوید: خدمت آقا امام زمان رسیدم فرمود: بیا جلو. ترسیدم. ابهت آقا مرا گرفت؛ یک قدم می رفتم بر می گشتم. فرمود: بیا جلو. رفتم دست تلافی روی شانۀ ام گذاشتند و فرمودند: «نعم الزیارة هذِهِ». می فرماید: از دور زیارت جامعه را برای آن بزرگوار خواندم. السلام علیکم یا اهل بیت النبوة تا آخر. بعد فرمود: «نعم الزیارة هذِهِ». می گوید: به قبر امام هادی اشاره کردم و گفتم این قبر جد توست؟ فرمود: آری (2).

ص: 59

1- شرح حال وی را به طور مفصل از کتاب وحید بهبهانی نوشته علی دوانی بخوانید.

2- در مقدمه نجوم لامعه (شرح زیارت جامعه به فارسی) به این خواب اشاره کرده، می گوید: بعد از بیداری نیز مکاشفاتی برای مرحوم مجلسی حاصل می شود. آن مرحوم شرح مختصری نیز بر این زیارت نوشته که به همراه روضة المتقین (شرح من لایحضره الفقیه) به طبع رسیده است.

باید چنین باشیم، ما را دعا، قرآن، عبادت، بعد تهذیب به جایی می رساند. ما را تواضع در مقابل ائمه طاهرین به جایی می رساند. اما اگر خدای نکرده بخواهید به سوی چون و چراها بروید از کم شروع می شود، اما ناگهان به طور ناخودآگاه، به قول قرآن «واضله الله علی علم» می رسد به جایی که دیگر نمی توانید برگردید و دانسته سقوط می کنید؛ اول ندانسته است، بعد دانسته می شود.

خلاصه سخن امروز این شد: خودسازی و تهذیب نفس، کار مشکلی است و به قول آقا سید محمد فشارکی - رضوان الله تعالی علیه - با سوزن چاه کردن است، اما لازم است. دوش به دوش تحصیلتان باید خودسازی کنید، باید کتابهای اخلاقی بخوانید، باید جلسه های اخلاقی داشته باشید و دوش به دوش درستان باید تا اندازه ای که می شود موبه مو جلو بروید. حوصله می خواهد. موبه مو جلو بروید تا ان شاء الله بتوانید درخت رذالت را از دل برکنید و درخت فضیلت را به جای آن غرس کنید - ان شاء الله.

*چگونگی تهذیب نفس-1(1)

درآمد بحث

در جلسه های قبل راجع به اهمیت تهذیب نفس صحبت کردم و بنا شد در این جلسه راجع به کیفیت تهذیب نفس صحبت کنم. تهذیب نفس کار بسیار مشکلی است، گرچه کار بسیار لازمی است و به قول قرآن شریف، از عقبه

سختی بالا رفتن است؛ «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ» (بلد/ 11 و 12).

این که انسان بتواند خود را از هوا و هوس آزاد کند، بتواند خود را از صفات رذیله آزاد کند، به قول قرآن شریف، کاری بسیار مشکل، و به گفته پیغمبر اکرم جهاد اکبر است. زمانی لشکری از جبهه برگشته بود، فرمود: «مرحبا بقوم قضوا الجهاد الأصغر وبقی علیهم الجهاد الأكبر. فقیل: یا رسول الله ماالجهاد الأكبر؟ قال: جهاد النفس»(2).

ص: 61

1- این سخنرانی در تاریخ 71/10/10 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

2- وسائل الشیعه، ج 11، ص 122، نخستین باب جهاد نفس. به جهاد اکبر امام راحل قدس سره و جهاد با نفس نوشته خود استاد مراجعه شود.

به قول بزرگان با سوزن چاه کردن است. به هر حال کاری است مشکل، اما کاری است ممکن و لازم، و قرآن شریف آن را خواسته است. باید باحوصله، موبه مو، جلورفت و از پروردگار عالم خواست تا بتوانیم درخت رذالت را از دل برکنیم، و درخت فضیلت را به جای آن بکاریم. این کار باید بشود.

از بحثهای قبل، استفاده کردیم که این کار برای همه، مخصوصاً برای اهل علم کاری واجب و لازم است. حال چه باید کرد؟ قرآن شریف، ابتدا می فرماید: تزکیه کار خداست؛ شما فقط باید مقدماتش را فراهم کنید، و اگر عنایت حق و فضل و رحمت حق نباشد هیچ کس نمی تواند خود را تزکیه و تهذیب کند؛ «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ» (نور/21).

هیچ کس نمی تواند خود را مزکی و مهذب کند، مگر با عنایت خدا، معلم اخلاق به حسب این آیه خود خدا معرفی شده است، آن جا که می فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ». بلی، زمینه فراهم کردن، مقدمات فراهم کردن مال ماست، اما باید اذعان داشته باشیم به قصور خود، اذعان داشته باشیم به این که خدا باید مدد کند، خدا باید ما را مهذب کند.

شرط استاد، در جانب فضیلت

اول چیزی که در تهذیب نفس، شرط است، استاد است. استاد علم اخلاق منقسم می شود به اقسامی:

اول - استاد خصوصی، یعنی یک انسانی، زیر نظر مردی، معلمی، کم کم به مرور زمان مهذب شود؛

دوم - معلم عمومی، یعنی انسان به واسطه درسهای اخلاقی، کتابهای اخلاقی،

نوارهای اخلاقی کار کند و خود را بسازد و خود را مهذب کند؛

الآن قسم اول و دوم مورد نظر من نیست و ان شاء الله- بعد درباره اش صحبت می کنم، الآن قسم سوم مورد نظر است.

قسم سوم - معلمی که همیشه با انسان است، و انسان می تواند هرکجا هست از او استفاده کند.

قرآن شریف، این معلم را به نام تقوا معرفی می کند.

تقوی معلم اخلاق

قرآن در این باره می فرماید: اگر کسی به واجبات اهمیت بدهد، از گناه اجتناب داشته باشد، به مستحبات اهمیت بدهد، و اگر بشود به اجتناب از شبهات اهمیت بدهد، مهذب می شود. به طور سربسته می فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/29) ؛ اگر متقی شدید مقام فرقان پیدا می کنید. مقام فرقان مرتبه چهارم از سیر وسلوک است؛ یعنی انسان باید اول از توبه و یقظه

بگذرد، از مقام تخلیه و از مقام تحلیه⁽¹⁾ بگذرد تا به مقام فرقان برسد؛ یعنی انسان دلش منور شود به نور خدا، و به طور ناخودآگاه، آن هم بافتنی - نابافتنی و نه دانستنی - درک بکند، و تمیز بدهد حق و باطل را. قرآن می فرماید: به واسطه تقوا انسان می تواند به این جاها برسد. بعد قرآن شریف یک یک واجبات را معرفی می کند. اینها معلم اخلاقند.

ص: 63

1- شاید ترتیب این امور به این طریق باشد: معرفت نفس، یقظه و بیداری، توبه و انابه، تخلیه نفس از آنچه مخالف حق است، تجلیه نفس و صیقل دادن آن برای پذیرش نقوش، تخلیه نفس و آراستن آن به آرایشهای الهی و نقوش ربانی، و... رسیدن به مقام فرقان که استاد به آن اشاره فرموده است. ر.ک. : نقطه های آغاز در اخلاق عملی، آیه الله مهدوی کنی؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، دکتر سجادی .

برای نمونه قرآن راجع به نماز می فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت/45)؛ نماز انسان را از گناه کردن باز می دارد؛ یعنی نماز است که می تواند برای انسان معلم اخلاق باشد، چنان که در آیه دیگر می فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره/45)؛ برای سیر و سلوکتان، برای خودسازیتان و برای دنیایان و برای آخرتتان از نماز کمک بگیرید. .

درباره نماز و این که معلم اخلاق است، قرآن سفارش زیادی دارد. قرآن می فرماید: نماز است که انسان را از ظلمتها به نور مطلق می کشاند. می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (احزاب / 41 و 42).

قدر متیقن این ذکر نماز است. می دانید مصادیق دیگر هم دارد، اما قدر متیقن این ذکر، نماز است. بعد می فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (احزاب/43).

اگر براستی انسان نماز بخواند، پروردگار عالم درود بر او می فرستد، و به دنبال درود خدا فرشتگان بر او درود می فرستند. پروردگار عالم انسان را به واسطه نماز از ظلمتها به نور می کشاند؛ از ظلمت هوی و هوس، از ظلمت صفات رذیله و از ظلمت نفس اماره، او را به نور مطلق می کشاند. معنای مهذب بودن یعنی همین. این آیه تقریبا به این صراحت دارد که نماز معلم اخلاق است. از نماز می توانیم استفاده کنیم برای تهذیب نفس، از نماز می توانیم استفاده کنیم برای این که درخت رذالت را از دل برکنیم و درخت فضیلت به جای آن غرس کنیم، و از همین جهت است که در قرآن و روایات، مقام محمودی (1) برای نماز اول وقت و نماز شب هست و مقام محمود همین نماز اول وقت است. بالاترین مقام برای انسان این است که بتواند صفات رذیله را ریشه کن کند و

ص: 64

بتواند صفات خوب را جایگزین کند. این راه است که انسان را به مقام وصول به هدف می‌رساند. معقول نیست که انسان بتواند به هدف برسد در حالی که صفت رذیله‌ای بر او حکمفرماست.

قرآن می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء / 78 و 79).

اگر مقام محمود می‌خواهی نماز ظهر و عصر را اول وقت، نماز مغرب و عشاء را اول وقت، نماز صبح را اول وقت بخوان، و نماز شب هم فراموش نشود. این آیه هم می‌فرماید: معلم اخلاقی که همه وقت و همه جا هست نماز و اهمیت دادن به نماز است.

به شما عزیزان، معقول نیست که بگوییم: نماز بخوانید، چنانچه خوب هم نیست که بگوییم: نماز اول وقت بخوانید. معلوم است نماز می‌خوانید و نماز را اول وقت هم می‌خوانید و نماز را در مسجد با جماعت می‌خوانید. در وقت نماز تلاطم درونی حتماً برای شما پیدا می‌شود برای این که شما مروج نمازید. اما باید در زندگی شما نماز شب باشد. اگر می‌خواهید مهذب شوید باید یک ساعت قبل از طلوع فجر، نیم ساعت قبل از طلوع فجر، نیم ساعت بعد از طلوع فجر بیدار باشید، و با راز و نیاز با خدا، با نماز شب، زمینه درست کنید برای این که پروردگار عالم شما را مهذب کند.

معمولاً نمی‌شود، ندیدیم و نشنیدیم یک کسی به نماز بی‌اعتنا باشد اما مهذب هم شده باشد. نشنیدیم ندیدیم یک کسی نماز شب در زندگیش نباشد، اما مهذب هم شده باشد. اگر می‌خواهید مهذب شوید حتماً باید این نماز شب، این طلوع فجر و بیداری قبل از طلوع فجر در زندگی شما باشد.

سورهٔ مزمل سوره‌ای است که در دومین نزول وحی، بر پیغمبر نازل شده است؛

یعنی در دفعه اول چند آیه اول سوره علق در کوه حرا بر پیغمبر نازل شد و پیغمبر به رسالت مبعوث شد، بعد در دفعه دوم این آیات سوره مزمل بر پیغمبر نازل شد که در آغازش می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَّصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (مزمل / 1-4) ای پیغمبر، ای کسی که عبای نبوت به دوش گرفتی، به پاخیز شب را جز اندکی، نصفش را با کمتر از آن اندکی را، با افزون بر آن و به ترتیل بخوان قرآن را. بار سنگینی بر دوش تو آمده است، اگر می خواهی این بار به منزل برسد باید به اندازه ممکن شب را بیدار باشی. هرچه قدر می شود و می توانی بیدار خوابی داشته باشی. برای طلبه، نیم ساعت، یک ساعت قبل از

طلوع فجر.

«قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» دستورالعمل ده گانه ای است که به پیغمبر اکرم داده شده برای این که بتواند بار رسالت را به منزل برساند. در حقیقت، این دستورالعملی است برای همه، برای تهذیب نفس همه، دستورالعملی است برای اهل علم، برای این که این بار سنگین تبلیغ را به منزل برسانند. این

دستورالعمل ده گانه اولش نماز شب است: «قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»، و بعدش هم خواندن قرآن.

اگر ما اهمیت ندهیم - ولو این که العیاذبالله نماز اول وقت نخوانیم - نه تنهایی توانیم مهذب باشیم، بلکه زندگی ناخوشی هم برای ما پیدا می شود. یک کلاف سردرگمی در زندگی انسان پیدا می شود و انسان سکاری، حیاری می ماند تا این که بمیرد.

قرآن می فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه / 124)؛ آن کسانی که به نماز اهمیت ندهند، از نماز اعراض بکنند

ص: 66

اینها دو تا مصیبت دارند: یکی در دنیا که یک زندگی ناخوش دارند، و یکی در آخرت که کور وارد صف محشر می شوند. آن جا با خدا درد دل می کند: چشم داشتم، چرا این جا کورم؟ خطاب می رسد: برای این که نماز را فراموش کردی، برای این که آیاتی که برای تو فرستاده بودیم همه را از یاد بردی. خوب، حالا هم از یاد برده می شوی؛ «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَ بَيْنَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه/126). علاوه بر این که نمی شود تهذیب نفس کرد، یک حالی از حیرانی و سکران برای انسان پیدا می شود. بعضی اوقات انسان سردرگم است، کلاف سربه گم است، قفل غم روی دل دارد، دلهره، اضطراب خاطر، نگرانی، غم و غصه فراوان دارد و نمی داند از کجا سرچشمه

گرفته است. قرآن می فرماید: علتش، اهمیت ندادن به نماز است. حتی آن جمله که در سوره ماعون است کمر انسان را می شکند. می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (ماعون/5)، وای به آن نامسلمان، آن که مسلمان واقعی نیست، وای به این نامسلمان، آن که نماز را سبک می شمارد. نماز می خواند اما می گذارد آخرکار، نماز می تواند باجماعت بخواند نمی خواند، می تواند نمازش با دل ادب بگذارد و تند تند نخواند، اما مراعات نمی کند.

بالاخره نماز معلم اخلاق است. من از همه شما تقاضا دارم نماز اول وقت بخوانید. اگر می شود در مسجد با جماعت بخوانید. من از همه شما تقاضا دارم برای پربرکت شدن عمرتان، برای پربرکت شدن عملتان، برای این که خدا دست شما را بگیرد و تقوا پیدا کنید و مهذب شوید، به نماز خیلی اهمیت بدهید. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت/45) بی اعتنا به نماز نباشید. خدا عاقبت آن کسی که بی اعتنا به نماز است به خیر نمی کند. چه بسیار دیدم افرادی که پنجاه سال، شصت سال قال الباقر وقال الصادق گفتند، اما بالاخره عاقبتشان به خیر نشد، برای این که به نماز اهمیت نمی دادند. یک نماز تندتندی آن هم در آخر کار، در آخر وقت می خواندند.

از

همه شما تقاضا دارم اگر دنیا می خواهید به نماز اهمیت بدهید، اگر آخرت می خواهید، و اگر هم موضوع بحث ما را که کیفیت تهذیب نفس است می خواهید به نماز اهمیت بدهید.

مرحوم کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در کافی روایتی به سند صحیح نقل می کند، و این روایت را صاحب وسایل دو سه قسمت کرده است و شاید هم دو سه روایت باشد. او این روایتها را در جلد سوم وسایل در اعداد نماز نقل می کند. در این روایت امام می فرماید: نماز، نماز شب و نافله، معلم اخلاق است، آن هم چه معلمی! می فرماید: خدا فرموده است بنده من به من نزدیک می شود به واسطه نافله. این نافله آیا مستحبات است مطلقا؟ یا نافله های نمازهای یومیه...؟ قدر متیقن از این نافله، نماز شب است. می فرماید: «... وانه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا أحببته كنت سمة الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ویده الذي يبطن به. ان دعائي أجبتة وان سألني اعطيتة» (1)

می فرماید: نافله است که بنده را محبوب من می کند. وقتی محبوبم شد، دیگر چشم او می شوم، گوش او می شوم، دست او می شوم، و او را مستجاب الدعوة می کنم، مستجاب الدعوه ای که تا دعا کند مستجاب می شود. این که می گوید: چشم او می شوم، گوش او می شوم، زبان او می شوم، زبان او می شوم، دست او می شوم، همه و همه معنایش همان فرقان است؛ یعنی می رسد به جایی که نور خدا در دل او منور

ص: 68

1- دو حدیث در اصول کافی (نسخه همراه با ترجمه)، ج 4، ص 53 و 54 وجود دارد: یکی از امام صادق (ع) که در سندش ضعف است و دیگری از امام باقر (ع) که سندش درست است. حدیث در کتابهای اهل سنت نیز آمده که سند همه را ضعیف دانسته اند، جز سند آنچه را که طبرانی مختصرا آورده و گفته اند: حدیث حسن و خوبی است. (به التاج الجامع للاصول، ج 5، ص 207 و پاورقی آن مراجعه شود.)

می شود، و به واسطه نور خدا بین حق و باطل تمیز می دهد، و مقام فرقان پیدا می کند؛ می رسد به آن جا که صاحب خانه در دل می آید؛ می رسد به آن جا که دیگر هیچ چیزی و هیچ کسی در دلش نیست، جز خدا. این مقام کی برای انسان پیدا می شود؟ این روایت می فرماید: به واسطه اهمیت دادن به نماز شب، به واسطه اهمیت دادن به نوافل ها. این نوافل ها امر پروردگار عالم است و اگر از عموم مردم نخواهند از ماها در وقتی که بیکار باشیم می خواهند. این اوامر مستحبی است که نسبت به انبیا بعضی اوقات با آن شدت عمل سخت گرفته می شود، این معنایش این نیست که به ما اهل علم سخت گیریهایی می شود که به دیگران نمی شود؟

در روایتی که مرحوم صاحب وسایل نقل می کند راجع به نماز شب، گاهی می فرماید: «ترکه قبیح»، «ترکه معصیه»، «أنها فریضة» اینها معنایش چیست؟ معنایش این نیست که برای خواص حتما این نماز شب باید باشد؟ اما اگر راستی می خواهد راه را بپیماید از همین جا باید بپیماید، باید زمینه درست کند که خدا نظر لطف به او بکند، باید مقدمات فراهم کند تا خود خدا معلم اخلاقش باشد، و اگر کسی می خواهد خدا معلم او باشد باید به نماز اهمیت بدهد، باید به همه نوافل اهمیت بدهد.

راجع به روزه قرآن شریف می فرماید: روزه معلم است «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/183)؛ یعنی اگر می خواهی حس پرهیزگاری پیدا کنی، می خواهی تسلط بر نفس اماره پیدا کنی، می خواهی به قول قرآن شریف، بینی نفس اماره را به خاک بمالی، روزه بگیر.

ماه رجب که ماه خداست، ماه شعبان که ماه پیغمبر اکرم است، باید از این دو ماه، بعدش هم که ماه مبارک رمضان است استفاده کنید. این روزه های مستحبی با این همه

ثوابش، ولی عمده تر و بالاتر از ثواب این است که روزه مستحبی انسان را می سازد و انسان را به آن جا می رساند که راه پنجاه ساله را ممکن است به یک روز با روزه ماه رجب با ماه شعبان بپیماید.

انفاق، خود انفاق را قرآن شریف می فرماید که معلم اخلاق است: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» (توبه/103)؛ ای پیغمبر، خمس است، زکات است، انفاق است که انسان را پاک می کند و تربیت می کند بعدش هم همه واجبات چنین هستند.

توبه

انسان باید از توبه شروع کند، خود این توبه مهذب است؛ یعنی توبه معلم اخلاق است. از نظر روایات، توبه معلم اخلاق است. از نظر قرآن توبه معلم اخلاق است. قرآن می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان / 70).

این آیه شریفه دو گونه معنا می شود: یک معنایش این است که آن کسی که راستی توبه کند، راستی از گناهش شرمنده بشود و یک حال تلاطم درونی از گناه پیدا نکند، پرونده سیاه او نابود می شود و پرونده درخشانی به نام ثواب توبه برای او باز می شود: «أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ». این یک معنا .

یک معنایش هم این است که اگر توبه حاصل شود، اگر بر راستی شخص توبه کند، آن توبه دل را روشن می کند، ظلمت دل را می برد و دل ظلمانی را به دل نورانی تبدیل می کند، چنان که روایت هم همین را می گوید. در روایات می خوانیم - روایات متعدد

هم هست کسی که گناه بکند، نقطه سیاهی در دل او پیدا می شود، اگر توبه کرد نقطه سیاه زایل می شود، و اگر نه، آن نقطه سیاه زیاد می شود، و اگر هم گناه کرد و کرد و کرد تا همه دل را گناه گرفت « فلن تفلح ابدا» دیگر موفق به توبه نمی شود.

بالآخره همان دل سیاه را که صفحه دل را سیاهی گرفته است، انسان می تواند با یک توبه، در دل شب یک گریه و زاری از گناه، مبدل کند به صفحه ای سفید؛ یعنی آن ظلمت را مبدل کند به نور و روشنایی.

این که پرونده سیاه به پرونده درخشان، مبدل شود ممکن نیست مگر به آن که دل انسان مبدل شود از سیاهی و تاریکی روشنی و به سفیدی. معنای «یقظه» و «تنبه» و بیداری و اهمیت دادن به واجبات نیز همین است. تخلیه و تحلیه هم معنایش همین است.

خلاصه، اگر کسی بخواهد مهذب بشود، من خیال می کنم بهترین راه آن است که از معلم تقوا استفاده کند. معلم تقواست که انسان را می تواند به آن جا برساند که درخت رذالت را ریشه کن کند و درخت فضیلت را به جای آن بکارد.

معلم اخلاق در جانب رذیلت

چیزی که در این جا باید توجه بدهم این است که از نظر قرآن، ما همین طور که استاد و معلم اخلاق در فضیلت داریم، اسناد و معلم اخلاق در رذیلت هم داریم؛ یعنی قرآن می فرماید: گناه معلم اخلاق است اما در رذالت. گناه است که انسان را به سقوط می کشاند آن هم چه سقوطی! گناه ولی کوچک اما برای سقوط انسان خیلی بزرگ است، مخصوصا گناه روی گناه که قرآن می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» (روم/10)؛ یعنی وقتی انسان لاابالی شد و گناه روی گناه انجام داد، کم کم به آن جا می رسد که اصلا زیر همه چیز می زند؛ «إِذَا تُتْلَىٰ

عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففين / 13 و 14)؛ وقتی که قرآن برایش می خوانند می گوید افسانه است . قرآن می گوید: نه، افسانه نیست، دل ناپاک است؛ گناه روی گناه دل او راناپاک و تاریک کرده و دل تاریک دیگر نمی تواند قرآن روی آن اثر بگذارد.

قرآن شریف می فرماید: آهنگهای شهوت انگیز، عکسهای مبتذل و فیلمهای مبتذل موجب می شود که انسان از نور به ظلمتها کشیده شود و موجب می شود که اصلا از دین بیرون رود . می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا» به طور ناخودآگاه از دین بیرون می رود و به آن جا می رسد که اصلا حق و حقیقت را مسخره می کند. «وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا» چنان تخدیر شود که آن تخدیرش موجب شود دیگر چشم نداشته باشد، گوش نداشته باشد، دل نداشته باشد. لذا به دنبال آیه می فرماید: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّطَ بَعْدَآبٍ أَلِيمٍ» (لقمان/7).

این آیه شریفه می فرماید فیلمهای شهوت انگیز، عکسهای شهوت انگیز و آهنگهای شهوت انگیز، اینها معلم اخلاقند، اما معلم اخلاق در جهت رذالت . انسان را رذل می کنند و صفات رذیله را به دل رسوخ می دهند و به آن جا می رسانند که اصلا به واسطه آن صفات رذیله زیر همه چیز می زند.

خلاصه حرف این است: اگر معلم اخلاق می خواهید، معلم اخلاق خصوصی ممکن نیست، معلم اخلاق عمومی کم است، درسهای اخلاق کم است، اما یک چیز زیاد است و قرآن شریف روی آن پافشاری دارد و همه وقت برای انسان میسر است و باید از آن استفاده کنید، و آن کلمه تقواست؛ اهمیت به واجبات، همه و همه، مخصوصا نماز، اهمیت به مستحبات، همه و همه، مخصوصا خدمت به خلق خدا و مخصوصا

نافله شب؛ اجتناب از گناه همه و همه مخصوصاً حق الناس، نظیر غیبت، تهمت، شایعه، مال مردم خوردن، و امثال اینها؛ و اگر بشود اجتناب از شبهات.

اجتناب از شبهات

در حدیث است که می فرماید: «حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلک... و من اخذ بالشبهات ارتکب المحرمات و هلك من حیث لا یعلم»⁽¹⁾؛ یعنی یک حلال و یک حرام است، روشن ولی شبهاتی هم داریم که اگر کسی مرتکب آنها شود خطر ورود در حرمت برایش هست.

این معنایش چیست؟ آیا این نمی گوید که اجتناب از شبهات، خودش معلم اخلاق است برای انسان؟ می گوید: اگر کسی از شبهات پرهیز بکند نفسی قوی پیدا می کند، برای این که محرمت را به جانیاورد. اما اگر از شبهات پرهیز نکند، کم کم نفس جدی می شود و در رذالت، قوی می شود: «وقع فی المحرمات و هلك من حیث لا یعلم». هلا-کتش به طور ناخودآگاه است، واقع شدن در گناه به طور ناخودآگاه است؛ یعنی نفس جدی می شود گناه را خوب می داند و انجام می دهد؛ ابهت گناه از دلش می رود و «من حیث لا یعلم» این حالت برایش پیدا می شود.

تأکید بر تقوا

کلمه تقوا، کلمه خوبی است. اگر کسی متقی شد، قرآن معلم اخلاق او می شود، خدا معلم اخلاق او می شود. قرآن می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ

ص: 73

1- اصول کافی، ج 1، ص 187، مرسله عمر بن حنظله.

مُسْتَقِيمٍ» (مانده/ 15 و 16)؛ از ظلمتها او را به نور می کشاند: «وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». بعد از همه اینها، آن راهی را که به مقصود می رسد، آن راهی را که به مطلوب می رسد، راه سلامتی و صراط مستقیم، آن راه را هم نشان می دهد: «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

خلاصه بحث امروز ما این شد: بالاترین چیزی که انسان رامهذب می کند، یعنی برای انسان، معلم اخلاق است، تقواست. من خیال می کنم این از معلم خصوصی بالاتر است، این از معلم عمومی هم بالاتر است، بلکه معلم خصوصی و معلم عمومی وابسته به این معلم است. اگر انسان تقوا نداشته باشد، اگر انسان به واجبات اهمیت ندهد، اگر انسان تقوا نداشته باشد، اگر انسان به واجبات اهمیت ندهد، اگر انسان زبانش کلید نداشته باشد، اگر انسان دلش کلید نداشته باشد، یقینی و حتمی است که دیگر حرف حق در او تأثیر ندارد، دیگر مسلم است که هیچ کسی نمی تواند در او تأثیر بگذارد.

پیغمبر اکرم با آن جاذبه اش همه را جذب می کرد، اما نمی توانست در آن دلهایی که تاریک بود و در آن افرادی که رابطه ای با خدا نداشتند تأثیر بگذارد. هدایت قرآن برای متقین است. شما ببینید، اول سوره بقره: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». می گوید قرآن، معلم و هادی است، اما برای متقین و نه دیگران این «هدی للمتقین» دوجور می شود تفسیر کرد: یک معنا این است که برای تشریف و تعظیم متقین قرآن شریف می فرماید: من آدمم برای متقین؛ اما یک معنای دیگر این است که قرآن می تواند روی افرادی اثر بگذارد که متقی باشند، اما اگر گناه دل کسی را سیاه کرده باشد، دیگر نمی تواند قرآن، جاذبه پیغمبر، جاذبه قرآن، جاذبه ائمه طاهرين روی آن اثر بگذارد.

همه شما خواندید برای دیگران که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از مردم

خواست ساکت شوند تا با آنها صحبت کند، هرچه گفت ساکت نشدند بعد به آنها فرمود: «... قد ملات بطونکم من الحرام...» (1)؛ شکمهایتان از حرام پر شده و دلها سیاه و تاریک شده است.

آیه ای که الآن خواندم بخوبی دلالت می کند که اگر دل سیاه باشد، نه این که اثر نمی گذارد، بلکه بدتر می شود.

برسیه دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین در سنگ

«إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قلم / 15). این در حالی است که قرآن نور است، اساطیر نیست، واقعیت دارد، و هدایت است، اما تو نمی توانی واقعیتش را درک کنی. قرآن «هدی للمتقین» است، جاذبه پیغمبر «هدی للمتقین» است، کتابهای اخلاقی، معلمهای اخلاق همه و همه «هدی للمتقین» هستند، و پروردگار عالم هم باقی است و هادی برای افرادی که با تقوا باشند.

با حساب و اندیشه، بگوئید، بشنوید و فکر کنید

تقاضا دارم حساب و کتاب داشته باشید؛ زبان شما حساب و کتاب داشته باشد، چشم شما و دل شما حساب و کتاب داشته باشد. هر فکری رابه مغزتان راه ندهید. اول فکر کنید، بعد آن فکر را به دل وارد کنید، اول فکر کنید بعد بگوئید.

غیبت گناهش بزرگ است. حالا گناه که بزرگ است عقابش بزرگ است، اما آن که الآن می خواهیم بگوئیم این است اثر وضعی آن هم بزرگ است، یک غیبت ممکن است که یکبارہ انسان را از آن بالای بالا بکشاند به «درک الأسفل» و سقوط بدهد، چه سقوطی! یک تهمت، یک شایعه، یک دروغ و بالاخره یک حرف بی فکر موجب سقوط

ص: 75

انسان می شود.

ما اگر بخواهیم به جایی برسیم یعنی اگر بر مبنای بحثمان بخواهیم مهذب باشیم، حتما باید اول متقی باشیم؛ یعنی از توبه و یقظه باید شروع شود تا بتوانیم درخت رذالت را از دل برکنیم و درخت فضیلت جای آن غرس کنیم. ان شاء الله .

ص: 76

*چگونگی تهذیب نفس-2(1)

بحث جلسه قبل راجع به کیفیت تهذیب نفس بود، و این که چه کنیم این بار سنگین را بتوانیم تحمل کنیم، به منزل برسانیم، و چه کنیم درخت رذالت را بتوانیم از دل برکنیم و درخت فضیلت را به جای آن غرس کنیم و بارور سازیم. بحث خوبی است و شاید هم مهمترین بحثها در علم اخلاق باشد.

آیات اول سوره مزمل و دستورالعمل یازده گانه

بحث امروز من راجع به دستورالعملی است که معلم کامل اخلاق واقعی است، خدا آن را به متعلم واقعی یعنی پیغمبر اکرم (ص) داده، و معلوم است این دستورالعمل بهترین دستورالعمل برای کیفیت تهذیب نفس هاست و برای این که این بار سنگین را به منزل برسانیم. پیغمبر اکرم با سه، چهار آیه اول سوره علق به رسالت مبعوث شدند. جبرئیل در کوه حرا در آن غار مخصوص نازل شد و پیغمبر اکرم با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق / 1-5) به رسالت مبعوث شد. اگر یادتان

ص: 77

1- این سخنرانی در تاریخ 73/11/8 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است.

باشد همان جلسه اول گفتم قانون ادبیت، یعنی براءت استهلال(1) اقتضا می کند که برنامه بیست و سه ساله پیغمبر در این چند آیه آمده باشد. برنامه بیست و سه ساله پیغمبر اکرم در این چند آیه، «آموزش و پرورش» است.

پیغمبر اکرم خانه تشریف آوردند. طولی نکشید جبرئیل آمد با یک دستورالعمل که در اول سوره مزمل است(2). در این آیات گوشزد می کند که ای پیامبر بار سنگینی بردوشت قرار گرفته است، و این بار سنگین را اگر بخواهی به منزل برسانی خود به خود نمی شود و نمی توانی . باید از برون نیرو بگیری و باید به این دستورالعمل عمل کنی. آنگاه دستورالعمل یعنی آیات اول سوره مزمل را به پیغمبر می دهد و انصاف معلوم است که پیغمبر هم به این دستورالعمل خوب عمل کرد، چنان که این بار سنگین را هم خوب به منزل رساند. این دستورالعمل یازده تا جزء دارد. مسلم است کسی که به این دستورالعمل، عمل بکند به هر کجا بخواهد می تواند برسد؛ اگر بار سنگین طلبگی

باشد می تواند این بار سنگین را به منزل برساند، اگر سیر و سلوک باشد حتما می تواند به جایی برسد و می تواند حتی به مقام لقاء برسد، اگر برای اداره یک مملکتی، برای اداره یک اداره و خانه ای باشد، فوق العاده مؤثر است و بالاتر از اینها برای تقویت اراده است؛ انسان یک اراده فولادی پیدا می کند که بتواند غصه و دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی را از بین ببرد و به جای آن نشاط و امید غرس بکند.

بالاخره، این دستورالعمل برای هر کاری فوق العاده مطلوب است. حتی برای این

ص: 78

1- درباره براءت استهلال در پاورقیهای درس ایشان در مورخه 71/8/21 توضیح داده شده است .

2- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَذُرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا

که ایمانش را دم مرگ با خود ببرد، این دستورالعمل مفید است، برای این که بخواهد محبوب در جامعه باشد این دستورالعمل مفید است، برای این که بخواهد خانه خودش را بسازد و نسل صالحی تحویل جامعه بدهد این دستورالعمل مفید است و برای این که بخواهد مهذب شود و بخواهد درخت رذالت از دل برکند و درخت فضیلت به جای آن غرس کند مفید است.

در این دستورالعمل، اول گوشزد می کند که یا رسول الله باری سنگین بردوشت آمده است؛ «يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ»، ای کسی که عباى نبوت بر دوشت آمده «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»، این عباى نبوت و این بار نبوت، سنگین است. بعد از آن که می فهماند بار سنگین است، در نخستین جزء یازدهگانه از این دستورالعمل می فرماید: «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا نُّصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا». بعد هم می فرماید: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً» (مزمل 7

(2/).

اولین دستورالعمل

جزء اول این دستورالعمل شب بیداری است؛ شب بیداری است که به واسطه آن می توانی قوت اراده پیدا کنی، می توانی نفس اماره را سرکوب کنی، دماغ او را به خاک بمالی، و بالاخره می توانی درخت صفات رذیله را ریشه کن کنی و از دل برکنی. «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً»؛ شب بیداری به انسان قوت اراده می دهد. آخر شب، قبل طلوع فجر به انسان به اندازه ای قوت اراده می دهد که می تواند نفس اماره را به خاک بمالد، می تواند حقیقت خودش را به کرسی بنشانند، و بالاخره می تواند قوت اراده پیدا کند و اگر قوت اراده پیدا کرد معلوم است هر کاری که

بخواهد، می شود.

ص: 79

لذا اولین دستورالعمل به پیغمبر اکرم و به همه و همه، شب بیداری است. به چه اندازه؟ قرآن می فرماید: به اندازه قوت و توانایی؛ «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نُّصَفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ»؛ یعنی به اندازه قدرت و توانایی.

اگر بشود در نظام جمهوری اسلامی، این شب را که دو قسمت شده است و در قسمت اول مردم بیدارند، و در قسمت دوم خوابند به عکس شود، خیلی عالی است. یعنی برنامه های رادیو، برنامه های تلویزیون از یک یا، از دو شروع شود تا اول آفتاب. این وضعی که انسانها دارند مخصوصا مسلمانها، یعنی این که نصف اول شب را بیدارند و نصف دوم شب را خواب. این از نظر روانی و از نظر اخلاقی کاری نامطلوب است و اگر این کار مطلوب که فی الجمله در حجاز هست - در حجاز یک ساعت قبل طلوع فجر شهر اذان می گوید به اسم اذان نافله، و تقریبا مردمی که نماز خوانند، مقیدند و مسجدی هستند بیدارند، یک ساعت قبل از طلوع فجر بیدارند، و بعد از اذان نافله، اذان صبح می گوید، با فاصله یک ساعت - اگر در میان ما طلبه ها رواج می یافت، یعنی مطالعه ما نصفه دوم از شب بود نه نصفه اول، این کار از نظر اخلاقی، از نظر روانی، از نظر قرآنی، از نظر تجربی فوق العاده مفید است. پیشرفت در نصف دوم شب بسیار بیشتر از نصف اول شب است. علاوه بر این که الهامهایی در آن وقت پیدا می شود، فیوضاتی در آن وقت مخصوصا قبل از طلوع فجر و بعد از طلوع فجر، پیدا می شود که اینها را معمولا همه و همه، مخصوصا ما طلبه ها از دست می دهیم.

قرآن قسم می خورد به فجر؛ در سه، چهار جا از قرآن به قبل از طلوع فجر و به خودین الطلوعین قسم خورده شده، و معلوم است قسم پروردگار برای اهمیت آن مورد است. این بیداری قبل از طلوع فجر، ولو نیم ساعت، بیداری وقت طلوع فجر، ولو نیم ساعت - مابقی اش را بخواهید - برای زندگی شما، برای تحصیل، برای تهذیب نفس

شما، برای تقویت اراده شما و بالاخره برای موفقیت شما فوق العاده مطلوب است، و معلوم می شود این بیداری قبل از طلوع فجر از همه چیزها هم مهمتر است؛ لذا اول آمده است: «يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ».

این راجع به دستور اول، در این دستور اول جوابش را هم می فرماید: در مابقی نمی فرماید، چرا؟ اما در اینجا چرای آن را هم می گوید؛ می فرماید: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيَالًا».

دومین دستور العمل

یک لازمه کلام پیدا می شود و آن این است که شب بیداری برای نماز شب، نه فقط شب بیداری - البته آن هم مؤثر مطلوب است و لذا در ماه مبارک رمضان در شبهای قدر یکی از چیزهایی که خیلی مطلوب است این که انسان از غروب تا طلوع نخوابد - امری مطلوب است.

ولو این که در نصفه دوم شب احیا مطلوب است (احیاء اللیل)، اما لازمه کلام که از جاهای دیگر هم از قرآن و از روایات استفاده می شود، عمدتاً نماز شب است، که این نماز شب را هم قرآن می فرماید: اگر مقام محمود می خواهی باید این باشد؛ مقام محمود یعنی یک مقامی که در دنیا و آخرت دیگران بر آن مقام غبطه بخورند؛ مقام پسندیده عند الله، مقام پسندیده عند الناس، یعنی انسان عمر پر برکتی، علم پر برکتی، علم پر نفعی و عمر پر نفعی داشته باشد، و به دست او کار چشمگیری انجام داده شود.

من از شما تقاضا دارم این دعا را خدمت حضرت رضا - سلام الله علیه - همیشه داشته باشید که یک کار چشمگیری به دست شما برای اسلام انجام داده شود، که مقام محمود یعنی همین. مؤسس حوزه علمیه قم، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فرموده بودند که من کربلا بودم. خواب دیدم که 10 روز دیگر

می میرم. می فرماید: چون خواب اهمیت نداشت من هم اهمیت به خواب ندادم. ده روز تمام شد. دیدم تب کردم و کم کم رفتم دم مرگ. فرموده بودند که در آن اتاقی که خوابیده بودم، گنبد مطهر حسین علیه السلام پیدا بود، می گوید: به امام حسین گفتم: آقا می دانی من برای چیزی نیستم بمیرم یا نمیرم، اما کاری برای اسلام نکردم، از شما تقاضا دارم که بخواهید من برگردم یک کار مثبتی برای اسلام بکنم و بمیرم. فرموده بودند که همان وقتی که تو سلم تمام شد دیدم حالم خوب شد. الحمدلله کار مثبتی هم انجام داد؛ حوزه مبارکه قم به دست ایشان تشکیل شد، و چقدر با فایده بود. به قول حضرت امام، اگر انقلاب هم بود از حوزه بود، چه رسد به آن افراد پر برکتی که مرحوم حاج شیخ رضوان الله تعالی علیه - تحویل جامعه دادند.

حالا اگر کسی این طور عمری پر برکت بخواهد، و بخواهد که یک کار مثبت به دست او انجام داده بشود - که اتفاقا قرآن می فرماید: دعا کن و همین را از خدا بخواه،

که از زبان حضرت سلیمان می گوید: بگو: «وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (ص / 35)؛ خدایا یک کار چشمگیری که همه غبطه آن را بخورند به دست من انجام بده - اگر کسی بخواهد این طور شود، بلکه بالاتر از این، اگر کسی بخواهد راستی مهذب شود و درخت رذالت را از دل بر کند، تکبر ریشه کن شود، سوءظن ریشه کن شود، حسادت ریشه کن شود، سوءظن ریشه کن شود، حسادت ریشه کن شود، این کاری است مشکل، در سرحد محال، ولی لازم و شدنی. به قول مثنوی می گوید: کسی با چراغ در خیابان می گشت. به او گفتند: دنبال چه هستی، آن هم با چراغی و در روز؟ گفت: دنبال آدم. کسی به او گفت: نگرد که پیدا نخواهی کرد.

به قول همین مؤسس حوزه علمیه که می فرمود: این که مردم می گویند: ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل، این حرف، خیلی غلط است، بلکه «ملا شدن چه

مشکل، آدم شدن محال است». اما همین که محال است قرآن می فرماید: به واسطه نماز شب، به واسطه بیداری قبل از طلوع فجر، می شود آن را پیدا کرد: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ اگر مقام محمود می خواهی - که خدا دوست دارد این مقام محمود برای تو باشد - نافله شب بخوان. این نافله شب را هم من به شما سفارش می کنم که طولانی اش نکنید، برای این که طلبه باید درسش را هم بخواند. همین یازده رکعت نماز به طور مختصر، که اگر یک ساعت قبل از طلوع فجر برخیزید می توانید آن را بخوانید: پنج تا دو رکعتی، یک، یک رکعتی،

می شود نماز شب، بعدش هم یک توسل به حضرت رضا(ع) بعد نافله صبح تان، نماز صبح تان و بعد هم بخوابید و موقع ناشتا، موقع کارتان برخیزید، ولو این که بین طلوعین خوابیدن کراهت هم دارد، ولی معلوم است برای شما که بخواهید بیدار بمانید بعد خوابتان بگیرد و کسل هستید و نمی توانید درس بخوانید خوابیدن مانعی ندارد. یک ساعت قبل از طلوع فجر و بعد از طلوع فجر بیدار بودن، مقام محمود است و از جمله مقام محمود این است که بتواند این بار سنگین را که بر دوشش قرار گرفته به منزل برساند.

مسئولیت ما طلبه ها خیلی بالا- و خیلی سنگین است، مسئولیت نبوت است؛ و مسئولیت امامت و رهبری است گرچه خطاب آیه به خصوص پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است، ولی با الغای خصوصیت، «أَنَا سُنُّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» برای ما هم هست.

سومین دستور العمل

با آنچه گفتیم معلوم شد که لازمه «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» شب بیداری است و لازمه کلام نماز شب است ولو مختصر، و فحوای کلام، اهمیت دادن به نمازهای واجب

است؛ یعنی اگر پروردگار عالم نماز شب از ما بخواهد، به دلالت فحوا و به طریق اولی نماز واجب را حتما می خواهد.

اگر به واسطه نماز شب تقویت اراده پیدا کنیم، به فحوا با نمازهای واجب بیشتر پیدا می کنیم، اگر به واسطه نوافل انسان بتواند به مقام لقاء برسد با نمازهای واجبی بیشتر می تواند برسد، و بالاخره اگر به واسطه نوافل بتواند مهذب شود، به واسطه نمازهای واجب بیشتر می تواند. از فحوا فهمیده می شود که اهمیت دادن به نماز، نماز اول وقت برای همه اگر بشود و گرنه، برای ما طلبه ها حتما باید بشود، با جماعت، در مسجد و در حرم مطهر، و این نماز اول وقت است که قرآن به آن سفارش کرده .

سیره پیغمبر اکرم وائمه طاهرین -علیهم السلام- هم همین است. در روایات ما هم روی آن خیلی سفارش شده است. «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» (اسراء / 78).

من خیال می کنم در «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» این لام لدلوك به معنای «عنده» باشد و معنایش این جور می شود که اول وقت ظهر و عصر، نماز ظهر و عصر، اول وقت مغرب و عشاء نماز مغرب و عشاء و اول طلوع فجر، نماز صبح را بر پای بدار .

تأکید آیات و روایات بر نماز اول وقت

روایاتی که این حرف مرا تأیید می کند زیاد است، به اندازه ای زیاد است که روایات مستفیضه است که اگر کسی بدون عذر نماز اول وقت نخواند شامل «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (ماعون/ 4و5) می شود. آیه در سوره ماعون است می فرماید: وای بر آن کسانی که مسلمان واقعی نیستند، آن کسانی که نماز را سبک

می‌شمارند؛ گاهی قضا می‌شود، گاهی می‌خواند، گاهی نمی‌خواند یا این که ضایعش می‌کند، در مقابل خدا بی‌ادب است، تند تند نماز می‌خواند، نه رکوع درستی دارد، نه سجده درستی، و نه خودش می‌فهمد که چه می‌گوید، و نه توجه دارد؛ یک نماز سر و پا شکسته ای که قرآن می‌گوید: وای بر این! در آیه دیگر می‌فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (مریم/59) نمی‌گوید: نماز نمی‌خوانند. می‌گوید: نماز را ضایع کردند. این «غی» دو تا معنا دارد:

یک معنای ظاهری یعنی گمراهی. کسی که نماز را سبک بشمارد، ضایعش بکند این گمراه است و گمراه می‌شود. حال گمراهی مراتب دارد: یک گمراهی این که آدم فاسقی است، آدمی که شیطان او را مهار کرده و نفس اماره او را برده است. یک ضلالت و گمراهی هم این که اصلاً رفته است که رفته است و علمش هم برای خودش و هم برای دیگران وزر و وبال شده است.

معنای دیگری که امام صادق (ع) می‌کند این است که «غی» یک وادی است از وادیهای جهنم⁽¹⁾

جمع بین دو معنا هم ممکن است: کسی که نماز در متن زندگی اش نباشد و به نماز اهمیت ندهد، جهنمش از همان جا و گمراهیش از همان شروع می‌شود تا به آن وادی که به نام غی است و در جهنم است برسد.

سبک شمردن نماز خیلی بدبختی می‌آورد. مرحوم صدوق - رضوان الله تعالی

ص: 85

1- در انوار التنزیل بیضاوی، در ذیل آیه می‌گوید: وادی است از وادیهای جهنم که دیگر وادیها از آن به خدا پناه می‌برند. در الجدید فی تفسیر القرآن المجید سبزواری (ج4) همین را از انوار التنزیل نقل می‌کند. در تفسیر کشف الاسرار (ج6، ص60) همین را از ابن عباس نقل می‌کند. در المیزان (ج14، ص81) به نقل از درالمنثور سیوطی از ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که «غی» وادی است در جهنم.

علیه- در عقاب الاعمال(1) یک روایت نقل می کند که هیجده عقوبت برای کسی که نماز را سبک بشمارد دارد؛ یعنی آن که اول نهار بخورد بعد نماز، اول بخوابد بعد نماز، اول غروب شده یا جلسه دارد، جلسه اش را رها نمی کند و بعد از آن نماز می خواند، یا می خوابد نماز اول وقت نمی خواند و ... مشمول چنین عقوبتهایی است. اگر شما یک بلیط هواپیما داشته باشید برای ساعت اول طلوع فجر، معلوم است خوابتان نمی برد، ساعت می گذارید، کسی را وامی دارید که بیدارتان کند، مرتب بیدار می شوید و دوباره می خوابید و ... چرا؟ برای این که نکنند این بلیط هواپیما از بین برود. آیا نماز صبح پیش ما به اندازه یک بلیط هواپیما اهمیت ندارد؟ گرفتاری ما به قول امام صادق(ع) از همین جا شروع می شود؛ یعنی اگر غم و غصه هست، اگر دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی و فقر هست، اگر مشکل روی مشکل هست، اگر کلاف سر در گمی هست، همه اش از این جا شروع می شود، از این که نماز در متن زندگی ما نیست، مورد توجه

پیغمبر و ائمه طاهرین در این دنیا نیستیم، حضرت رضا(علیه السلام) به ما اعتنا ندارد، و در آخرت هم اعتنا ندارد؛ برای این که اگر در آخرت اعتنا نداشته باشد از این جا شروع می شود و اگر در آخرت اعتنا داشته باشد هم از این جا شروع می شود.

روایتی هست که شاید همه شما برای مریدهایتان خوانده اید که امام صادق(ع) دم مرگ همه خویشانش را جمع کرد و بعد هم فرمود: «لا تنال شفاعتنا من استخف بالصلوة»(2). استخفاف به نماز چیست؟ این که برای مثال نماز را بگذارد آخر وقت. به قول آن آقایی گفت: می دانید چرا مرا مقدس می گویند؟ برای این که نماز صبحم یک

ص: 86

1- در مجموعه الاخبار (ج 1، ص 223، حدیث 12) روایتی را از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که پانزده مجازات برای کسی که نماز را سبک بگیرد وجود دارد.

2- شرح زندگانی امام ششم(ع)، و از جمله منتهی الامال، جلد دوم.

رکعت این طرف آفتاب و یک رکعت آن طرف آفتاب است. معلوم است این گرفتار می شود، معلوم است این نمی تواند تهذیب نفس کند، معلوم است این عمرش پربرکت نیست، معلوم است این علمش پربرکت نیست. من از این وضعی که طلبه ها دارند خیلی متأثرم. من یادم نمی رود اول طلبگی توی مدرسه حجتیه قم بودم. قبل از طلوع فجر یک چراغ خاموش نداشتیم. قبل از طلوع فجر وقتی می آمدیم حرم، طلبه ها صف کشیده، مشرف می شدند حرم. بارها می آمدیم پشت در بسته حرم با مرحوم آیه الله نجفی در سرما و در گرما می ایستادیم تا این که در حرم باز بشود. اصلاً نقص بود برای طلبه قبل از آفتاب برود سر حوض وضو بگیرد. انگشت نما بود اگر یک بار اتفاق می افتاد باید یک کتری، یا یک آفتابه ای به حجره اش می برد و وضو می گرفت. انگشت نما بود! اما الآن قبل از آفتاب بروتوی مدرسه سر حوض بین چه خبر است. چرا شیخ طوسی - رضوان الله تعالی علیه - توانست با این عمر کوتاهش و با آن مشکلات بیش از دویست جلد کتاب بنویسد؟ مشکلات شیخ طوسی را از نظر فقر، از نظر سیاست، از نظر اجتماع هیچ کدام از ما نمی توانیم تصور کنیم، چه رسد به این که داشته باشیم، اما چه شد این توانست حوزه نجف را تشکیل بدهد؟ تشکیل حوزه نجف هزار ساله به دست این بزرگوار بود. چطور توانست کتاب مبسوط بنویسد و تهذیب و استبصار؟ چطور می شود که کتب اربعه ای که چکش و ابزار برای ما طلبه ها و مراجع است دو تایش مال

ایشان است؟ چطور توانست؟ برای این که نماز شب داشت، بیداری شب داشت و اهمیت به نماز داشت. استاد بزرگوار ما حضرت آیه الله العظمی بروجردی به ایشان خیلی اهمیت می داد. هر وقت که به قول ایشان می رسید فوق العاده به ایشان اهمیت می داد و اگر یک دفعه هم می خواستند قول ایشان را رد کنند، یک توجیهاتی می کردند و از جمله می فرمودند: آخر ایشان علاوه بر این که عالم بود، عابد هم بود، و اگر عمر مبارکش را تقسیم کنیم به این مسأله یک دقیقه بیشتر نمی رسد، از این جهت ممکن است

اشتباه کرده باشد. آن وقت همین مرد بزرگ، یعنی حضرت آیه الله العظمی آقای بروجردی، نقل می کردند و می فرمودند: مصباح المتهدجد را که شیخ طوسی نوشت مصباح المتهدجد را می دانید که مثل مفاتیح است؛ کتاب دعا و نوافل است- یک دوره خود آقا به کتاب عمل کرد، تا که عالم بی عمل نباشد. بعد هم دستور داد یک دوره زن و بچه اش به مصباح المتهدجد عمل کردند. بعد دستور داد منتشر بشود. معلوم است این، می تواند حوزه نجف تشکیل بدهد.

کسی که سرو کار با دعا دارد، کسی که سرو کار با خدا دارد، کسی که نافله شب و شب بیداری دارد و کسی که نماز اول وقت دارد، شیخ طوسی می شود با آن همه مشکلات.

مرحوم شهید دوم، این معلم اخلاق، می دانید تقریباً دویست و چهار یا دویست و پنج جلد کتاب نوشته است: در فقه نوشته، در اخلاق نوشته، در رجال نوشته؛ خیلی کتابها نوشته، که یکی از آنها کتاب شرح لمعه ای است که ما می خوانیم، یکی از آن کتابها مسالك، یک دوره فقه استدلالی است که دوش به دوش جواهر دارد جلو می رود. شهید دوم 54 سال هم عمر کرد و به اندازه ای هم فقیر بوده که برای زن و بچه اش شبها می رفته هیزم کنی، می رفته پشته خار به دوش می گرفته برای زنش می آورده و می فروخته است. این فقرش بوده و از نظر سیاسی هم به اندازه ای مشکل خفقان سیاست داشته که اصلاً نمی توانسته حرفش را بزند. درس می خواسته بگوید، مجبور بوده اول قول ابوحنیفه را بگوید تا بعد بتواند قول امام صادق (ع) را بگوید. این عمر پربرکت برای چیست؟ برای این که رابطه اش با خدا محکم بوده است. بنابراین، از این جمله «قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلاً»، با ضمیمه آیات دیگر یک جمله دستورالعمل مطابقی پیدا می کنیم، و آن شب بیداری است و یک جمله دستورالعمل التزامی پیدا می کنیم و آن خواندن نماز شب است و یک جمله دستورالعمل فحوایی پیدا می کنیم و آن اهمیت دادن

به نماز واجب واول وقت است. من تقاضا دارم از شما که نماز اول وقت بخوانید، من تقاضا دارم از شما نماز شب بخوانید، من تقاضا دارم از شما اگر می شود مطالعه تان را نصف دوم شب قرار دهید و اگر نه، یک ساعت قبل از طلوع فجر، نیم ساعت قبل از طلوع فجر، بعد از طلوع فجر اقلای نیم ساعت بیدار باشید. حتما این کار در زندگی شما باشد، و الا بدانید عمرتان بی برکت می شود، علمتان بی برکت می شود، و بالاخره شیطان شما را می برد. اگر کسی زیر پرچم خدا نباشد، دیگر خواه ناخواه زیر پرچم شیطان است، و اگر زیر پرچم خدا باشد، دیگر شیطان جنی و انسی هم با او نمی تواند کاری بکند: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل/99 و 100).

این دستورالعمل اول و دوم و سوم .

چهارمین دستورالعمل

جمله چهارم «وَرَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» است که می فرماید: پیغمبر قرآن بخوان، اما خواندن قرآنت با ادب باشد و ترتیل داشته باشد، که گفتم در نماز هم همین است. نماز را مؤدب بخوانید و اگر خضوع و خشوع دل ندارید، خضوع و خشوع ظاهری اقلای داشته باشید. پروردگار عالم بهشت را خلق کرد، خطاب کرد به بهشت: حرف بزن. قرآن خواند و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون/ 1 و 2)؛ رستگاری مال مؤمن است، آن مومنی که نماز را مؤدب بخواند. اقلای اگر دل ندارید بظاهر در نماز مؤدب باشید. در محضر خدا هستیم .

کسی در محضر خدا و بی ادبی! حتی نافله هایتان را من تقاضا دارم مؤدب بخوانید. اکنون قرآن می فرماید که با ترتیل بخوانید.

مطلبه ها با قرآن حتما باید سروکار داشته باشیم. ما مروج قرآنیم، باید تمسک به قرآن داشته باشیم، چنان که روایت ثقلین (1) به ما می گوید: تمسک به قرآن و اهل بیت واجب است و الا ضلالت است. این روایت ثقلین را می دانید که سنی و شیعه با تواتر نقل کرده اند. مرحوم صاحب عقبات با پانصد و چهل سند از سنی و شیعه روایت را نقل کرده است، و نداریم یک روایت که پانصد و چهل سند از سنی و شیعه داشته باشد. مسلما متواتر است، که پیغمبر می فرمود: رستگاری فقط با تمسک به قرآن و اهل بیت است، و الا ضلالت است. همگی مسلمانان باید تمسک داشته باشند؛ مخصوصا برای یک دانشجو یا یک طلبه تمسک به قرآن باید بیشتر باشد.

اصولا سروکار داشتن با قرآن سه مرحله دارد :

مرحله اول: خواندن قرآن است. این را قرآن می خواهد. یک آیه ای در قرآن است که در همین سوره مزمل آمده نظیرش در قرآن یانست یا کم است؛ یعنی بعضی آیات منحصر به فرد می باشند در قرآن، آیه ای که مربوط به دعا و راز و نیاز با خداست منحصر به فرد است، و آیه ای که برای خواندن قرآن است، این هم منحصر به فرد است و از نظر تأکید تأکید خاصی دارد- می فرماید: «فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۚ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ ۚ وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ۚ وَأَخْرُونَ يَقَاتِلُونَ

ص: 90

1- روایت ثقلین حدیث پیامبر(ص) است که فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. این حدیث، متواتر بین شیعه و سنی است و همه آن را قبول دارند، جز آن که برخی از اهل سنت روایتی دیگر که سند درستی هم ندارد نقل کرده اند که در آن «کتاب الله و سنتی» آمده است. بفرض که این روایت هم درست باشد، به قول علامه سید مرتضی عسکری منافاتی با «عترتی» ندارد؛ زیرا هم اهل بیت را قبول داریم و هم سنت رسول الله را. البته سنتی را که اصل و اساس داشته باشد و از موثق رسیده باشد. درباره حدیث ثقلین به وصیتنامه عبادی سیاسی امام راحل - قدس الله نفسه الزکیه - مراجعه شود که حق مطلب را در آن جا ادا کرده اند.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ» (مزمّل / 20)؛ یعنی تا می توانی قرآن بخوان . می خواهد توجه به معنایش داشته باشی یا نه، می خواهد معنایش را بدانی یا نه، و می خواهد تفسیر بدانی یا نه. تنها خواندن قرآن . تا می توانی قرآن بخوان. بعد می فرماید: خدا می داند که گاهی مریضی، اما همان وقت که مریضی تا می توانی قرآن بخوان . خدا می داند گاهی کار داری، امتحان داری، گاهی دنیا تو را مشغول کرده ، کار روی کار و مشکل روی مشکل آمده، اما همان وقت هم تا می توانی قرآن بخوان. حال اگر از رو نمی شود از بر ، اگر نشسته نمی شود در راه . تا می شود قرآن بخوان .

بعد می فرماید: خدا می داند گاهی در خط مقدم جبهه ای، تیر مثل باران می بارد . باز هم «فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ» تا می توانی قرآن بخوان و این در مرتبه دوم بعد از دلالت مطابقی دستورالعمل هم واقع شده است؛ یعنی اول می فرماید: «قم اللیل»، بعد می فرماید: «وَرَتَّلَ الْقُرْآنُ تَرْتِیْلًا» یعنی سرو کار با قرآن . لذا من تقاضا دارم از شما تا می توانید قرآن بخوانید، صبح و شب، قبل از مطالعه تان، قبل از رفتن به درستان، حتما باید قرآن بخوانید، و باید در قرآن خواندن روان باشید. باید یک طلبه غلط در قرآن نداشته باشد. اگر طلبه در قرآن غلط داشته باشد، حتی از نظر زینتی، یعنی از نظر تجوید، این ننگ است برای این طلبه . اگر خدای نکرده یک طلبه نتواند قرآن بخواند، غلط داشته باشد، در قرآن خوانی روان نباشد، این نقص بزرگی برای این طلبه، و حتی نقص

بزرگی برای یک مسلمان است. (1)

ص: 91

1- در گذشته جلسات دوره قرآن و تجوید، حتی در مدرسه های علمیه هم برگزار می شد و طلاب در این باره کار می کردند؛ هم به قرائت قرآن می پرداختند و هم به تجوید آن و هم به صوت و به حداقل آن که مقدار واجب باشد قناعت نمی کردند، این سنت باید احیا شود و طلاب در خواندن قرآن و ادعیه کوتاهی نورزند.

مسلمان باید حافظ قرآن باشد، مثل مسلمانهای صدر اسلام. نود درصد آنها بلکه بیشتر آنها حافظ قرآن بودند. حال اگر ما حافظ قرآن نیستیم، باید دست کم در خواندن قرآن روان باشیم و با نیم ساعت به طور ترتیل بتوانیم یک جزء قرآن بخوانیم. این قرآن خواندن را قرآن از ما می خواهد. ثواب هم خیلی دارد. کتاب «فضل قرآن» از کتاب کافی را مطالعه کنید، ببینید چه روایات خوبی

دارد. این مرحله اول.

مرحله دوم: تمسک به قرآن، فهم الفاظ قرآن و ترجمه و تفسیر قرآن است. یک کسی که دانشمند است، حال دانشمند طلبه باشد یا مهندس باشد یا دکتر، یک کسی که دیپلم گرفته، یک کسی که طلبه است، این باید با قرآن آشنا باشد و از همه بالاتر کسی که آمده مروج قرآن است، این باید هر آیه ای را که به او بدهند بتواند معنا کند، هر آیه ای که به او بدهند بتواند تفسیر کند، بدانند اهل بیت راجع به این آیه چه فرموده اند، باید بدانند که مفسرین عالی قدر راجع به این آیه چه فرموده اند. نه، بالاتر از این، شما طلبه ها آن وقتی که خارج می خوانید، در فقه برداشت از روایات دارید، باید برداشت از قرآن هم داشته باشید. فهم الفاظ باید باشد، تفسیر باید باشد، حتی برداشت از قرآن واجتهد از قرآن هم باید باشد. این هم مرتبه دوم، که قرآن می گوید: اگر تدبر در قرآن نباشد قفل شقاوت روی دل خورده است. این آیه کم نظیر است در قرآن با این تهدیدی که دارد: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد/ 27)؛ یعنی مگر قفل شقاوت به دلت خورده که تدبر در قرآن نداری؟ ننگ است برای یک دکتر که برداشت از علمش داشته باشد، ننگ است برای یک طلبه که برداشت از فقهش داشته باشد، از اصولش داشته باشد، از ادبیات داشته باشد، اما برداشت از قرآن نداشته باشد و تدبر در قرآن نداشته باشد. این هم مرتبه دوم.

مرحله سوم: تمسک به قرآن، از حقیقت قرآن استفاده کردن و به نور قرآن منور شدن است. این از آن همه نیست، از آن خوبان است. قرآن در سوره واقعه می گوید: مال خوبان است؛ «كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه / 78 و 79). اگر دلت بخواهد قرآن را لمس کند، اگر دلت بخواهد قرآن را مس کند و نور قرآن در آن دل بتابد، آن دل باید مطهر باشد، صفات رذیله باید در آن دل نباشد؛ این مال خوبان است. اگر ما خوب شدیم، خدا در آیه قرآن می فرماید که همین قرآن به طور ناخودآگاه راههای سلامتی را به تو نشان می دهد؛ یعنی قرآن می شود برای تو معلم اخلاق، چه خوب است انسان یک معلم اخلاقی مثل قرآن داشته باشد که همیشه با اوست. می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده / 15 و 16)؛ نور آمده، کتاب مبین آمده، هدایت می کند، آن هم نه هدایت به معنای نشان دادن طریق، بلکه به معنای ایصال به مطلوب. چه کسی را؟ «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»؛ کسی را که خدا از او راضی باشد، راههای سلامتی را به او می نمایاند،

راههای سلامتی برای دنیایش، راههای سلامتی برای آخرتش، راههای سلامتی برای هدایت جامعه اش و راههای سلامتی برای تهذیب نفس، برای سیر و سلوکش و برای این که از این منازل، یکی پس از دیگری کدورت بگذرد و او را برساند به جای بالا و بالاتر. بعد می فرماید: «وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ یعنی قرآن او را از ظلمتها به نور مطلق می کشاند. دل او را از ظلمت جهل، از ظلمت هوا و هوس، از ظلمت صفات رذیله، از کدورت های غم و غصه، دلهره، اضطراب خاطر و نگرانی، و بالاخره از هر ظلمتی به نور مطلق می کشاند و دل او به نور قرآن منور می شود و دیگر مثل کسی که نور دارد و هیچ پشیمانی ندارد و هیچ غم و غصه و نگرانی ندارد می شود. دیگر دل او یک دنیا اطمینان می شود که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد / 28). بعد هم

می فرماید: «وَيُهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، دیگر آن راهی را که راه انبیاست، راه ائمه طاهرین است که منتهای سیرش هم همان سیر انبیاست- «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (حمد/ 5 و 6)- به او نشان می دهد، آن هم چه راهی؛ «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء/ 69)؛ یعنی به آن جا می رسد که دیگر بهشت برای او کوچک است، حتی «رضوان الله»، چه رسد به بهشت معمولی! حتی بهشت «عدن»! دیگر بهشت برایش کوچک است. پس کجا خوب است؟ پیش خدا. کجا؟ پیش پیغمبر. کجا؟ پیش امام حسین، پیش حضرت ابوالفضل، پیش امام سجاد؛ «مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ». صدیقین یعنی ائمه طاهرین، شهداء یعنی حضرت ابوالفضل و امثال او، و «الصالحین» هم یعنی افراد شایسته و افرادی که توانسته اند این راه را بپیمایند. بعد قرآن می فرماید: چه رفیقهای خوبی! رفیق خیلی مؤثر است و این وجود رفقا است که به انسان آسیب می رساند و پشت پا می زند به همه چیز. مرحوم دیلمی- رضوان الله تعالی علیه- در کتاب ارشاد، در آن روایات معراجیه، نقل می کند که بعضیها در بهشت منعم در عالم وحدتند. به او

خطاب می رسد: بنده ام بگذار بهشتیها در نعمشان متعم باشند، اما لذت تو، حرف زدن من با تو و حرف زدن تو با من است. بعد می فرماید که: پروردگار عالم نظرها به این دارد و در هر نظری ملک او توسعه پیدا می کند.

سعه وجودی مؤمن

ملک او توسعه پیدا می کند یعنی چه؟ یعنی سعه وجودی و کمال پیدا می کند. خیال نکنید در آخرت کمال نیست. بلی، در آخرت تکلیف و اعمال نیست، ولی معقول نیست کمال نباشد. در آن جا کمال هست؛ «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ

فَاكْهُونَ» (یس/ 55). شغلها دارند و مشغولیتها دارند. شغلشان چیست؟ کمالی که برای آنها پیدا می شود، نظرهایی که پروردگار عالم به آنها می کند، و به واسطه آن نظرها سعة وجودی پیدا می کنند. این معنای «یهدیهم الی صراط مستقیم» است، و کسی که از نور قرآن، از حقیقت قرآن و از باطن قرآن استفاده نکند، با تمسک به قرآن به این مرتبه و به این مقام می رسد، از عالم تهذیب نفس می گذرد، از عالم تحلیه می گذرد و به عالم تجلیه می رسد؛ «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/ 29).

دیگر علم، علم لدنی است و دیگر می رسد به آن جا که الهام دارد. بعد هم می رسد به عالم لقاء؛ یعنی می رسد به آن جا که دیگر حکومت الله است بر دل، و دیگر هیچ چیزی و هیچ کسی در دل او نیست جز خدا.

به دریا بنگرم، دریا تو بینم *** به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

و به هرجا بنگرم کوه و در و دشت *** نشان از روی زیبای تو بینم

دیگر چیزی در این عالم نمی بیند جز خدا؛ «ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و بعده و معه» (1). خوشا به حال اینها!

وقت ما تمام شد. من خیال می کردم می توانم این دستورالعمل را تا آخر عرض کنم

ص: 95

1- در اکثر مدارك ما این حدیث به حضرت امیر نسبت داده شده است. در علم الیقین فیض کاشانی (ج 1، ص 49) فقط «الا و رأیت الله قبله» آمده است؛ در پرواز در ملکوت امام - قدس سره (ج 1) «... قبله و معه» است؛ در اربعین امام (ص 383) بدون نسبت به کسی «... معه و قبله و فیه» می باشد؛ در تعلیقات امام بر فصوص (ص 190 و 257) «... قبله و معه» است و منسوب به حضرت امیر یا امام ششم؛ در التجلیات الالهیه محیی الدین بن عربی (ص 416) «... قبله او بعده او معه او فیه» است؛ در پاورقی همان صفحه می گوید: بزرگانی از صوفیه - که برخی را نام می برد- این را گفته اند و بعضی از اجزای آن به خلفای ثلاثه نیز منسوب شده است؛ و بالا-خره در الاداب المعنویة للصلوة (ص 158) به حضرت امیر و امام ششم منسوب شده و «قبله و بعده و معه و فیه» است.

امانشد. بنابراین دیگر بیش از این مزاحم نمی شوم. و امیدوارم که این دستورالعمل را در جلسه بعدی به آخر ببرم. تا الان چند مورد از این دستورالعمل را گفتم: 1- شب بیداری 2- نماز شب 3- نماز اول وقت 4- اهمیت دادن به قرآن 5- فعالیت و کار، که بدون فعالیت و کار انسان به جایی نمی رسد؛ «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ یعنی ای پیغمبر همین طور که این کرات شناور در این فضا هستند و آن حرکت‌های سرسام آور را دارند باید برای هدف فعال باشی. مانیز باید فعال باشیم و همیشه در کار و تلاش؛ زیرا ملا شدن مشکل است، کار می خواهد و بدون کار نمی شود. در جلسه بعد راجع به این جمله صحبت می کنم. ان شاء الله.

*چگونگی تهذیب نفس-3(1)

بحث جلسه قبل در باره دستورالعملی بود که به پیغمبر گرامی داده بود. در جلسه قبل گفتم: دومین آیاتی که بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد همین دستورالعمل بود.

دستورالعملی برای تهذیب نفس

بعد از آن که پیغمبر اکرم (ص) به رسالت مبعوث شد به خانه تشریف آورد. آیات اول سوره مزمل بر پیغمبر نازل شده بود. در این آیات می فرماید: ای رسول گرامی، ای کسی که عباى نبوت به دوش گرفتی، بار سنگینی بر دوش تو آمده است: «ثُمَّ سَلُّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزمل/5) و اگر بخواهی در کارت موفق بشوی، به این دستورالعمل، عمل کن. معلوم می شود این دستورالعمل برای موفقیت در کار خیلی مهم است. لذا برای بحث ما خیلی مفید است؛ یعنی اگر کسی بخواهد مهذب شود، به این دستورالعمل، عمل کند، چنان که پیغمبر اکرم (ص) در کار خویش موفق شدند. انصافاً خوب هم موفق شدند و توانستند بار سنگین نبوت را به منزل برسانند، اگر ما هم بخواهیم مهذب شویم، و این بار سنگین را به منزل برسانیم، باید به این دستورالعمل، عمل کنیم. گفتم: این دستورالعمل یازده جزء دارد. جزء اولش مربوط به شب بیداری

ص: 97

بود. درباره آن صحبت کردم که قرآن روی این جزء بیشتر از همه اجزا پافشاری دارد، و می فهماند که بیداری شب، به انسان تسلط می دهد، تسلط بر نفس اماره، تسلط بر شیطان درون، تسلط بر شیطان برون و می تواند دشمن را زمین بزند و به قول قرآن شریف، دماغ دشمن را به خاک بمالد؛ «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً» (مزمل / 6).

اهمیت نماز شب

جزء دوم، نماز شب بود. این، هم از نظر قرآن، از نظر روایات فوق العاده اهمیت دارد، و به قول قرآن شریف مقام محمود به انسان عنایت می کند: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء / 79).

جزء سوم اهمیت دادن به اصل نماز بود که یک انسان اگر بخواهد موفق شود، یک طلبه مخصوصا اگر بخواهد در کارش موفق باشد، یک سیر و سلوکی اگر بخواهد در کارش موفق شود، یعنی مهذب شود، باید به نماز اهمیت بدهد، به آن چیزی که از نظر قرآن، از نظر روایات اهل بیت بعد از معرفت افضل از همه چیز است.

امام صادق (ع) می فرماید: من چیزی را بعد از معرفت سراغ ندارم در میان عبادات که افضل از نماز باشد (1). شما می دانید دومین صفتی که برای مؤمن در اول قرآن آورده شده همین اهمیت به نماز است: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (بقره / 3).

خضوع و خشوع در نماز

همین هم به ما می گوید: بعد از معرفت، افضل از هر چیز نماز است. نماز اول

ص: 98

1- فروع کافی، ج 2، ص 264، میزان الحکمه، ج 5، ص 369.

وقت . قطعاً یک طلبه وقتی که وقت نماز می شود، چه صبح، چه ظهر و عصر و چه مغرب و عشاء، باید یک تلاطم درونی در او پیدا شود و اگر این تلاطم عمومی در او پیدا نشود، بدانند طلبه نیست، بدانند طلبه نیست، بدانند اسمش در دفتر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ثبت نیست. اگر ما موفقیت در کار، موفقیت در تقوا، موفقیت در سیر و سلوکمان را می خواهیم باید به نمازهای واجب در اول وقت اهمیت بدهیم، اگر بشود در مسجد، در حرم مطهر، اگر بشود با جماعت و بالأخره اهمیت بدهیم. آن که الآن به شما سفارش می کنم و بعد باید مفصل درباره آن صحبت کنم خضوع و خشوع در نماز است. در نماز باید دل داشته باشیم. دل بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد/3)، چنان که زبان می گوید. لاقلاً اگر دل نمی گوید که باید بگوید همه اعضا و جوارح بگویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ یعنی خضوع و خشوع به حسب ظاهر و ادب در نماز مراعات شود.

به خدا اهمیت بدهید، در مقابل خداوند تبارک و تعالی مؤدب باشید. یاد نمی رود جلسه آخری که ما خدمت استاد بزرگوارمان علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - رسیدیم، وضع حال ایشان بد بود. عده ای از بزرگان بودند. اتفاقاً یک مسأله سیاسی جلو آمد و در آن مسأله صحبت می کردیم. وضع حال ایشان خوب نبود.

من در وسط جلسه دیدم باید جلسه را قطع کرد. به ایشان عرض کردم آقا طول کشید، یک نصیحت به ما بکنید تا مرخص شویم. ایشان اول فرمودند: چیزی در نظرم نیست. بعد بلافاصله فرمودند: این آیه در نظرم آمد - تقاضا دارم متذکر این آیه باشید، الهامی برای ایشان دم مرگ جلو آمد که نصیحتی کند به ما، و من هم همان نصیحت این استاد بزرگوار را به شما عزیزان منتقل می کنم - فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُمْ» (بقره/152)؛ خدا می فرماید به یاد من باشید تا به یاد شما باشم. خیلی نصیحت بالاست. من تقاضا دارم از شما در مقابل خدا مؤدب باشید تا دست عنایت خدا روی سر

شما باشد. در نماز مؤدب باشید تا پروردگار عالم نظر لطفش را از شما بر ندارد.

تلاوت قرآن

چهارمین چیزی که در این دستورالعمل است، خواندن قرآن و سرو کار داشتن با قرآن است و خواندن قرآن، تدبیر در قرآن، بلکه برای ما طلبه ها از حقیقت قرآن و از نور قرآن استفاده کردن. مسلم در جلسه ما هست و خوشا به حال اینها که دل اینها نور قرآن را می بیند. شاید در جلسه ما هم باشند افرادی که چشم ظاهری اینها نور قرآن را می بیند و می تواند در تاریکی قرآن بخواند. در این باره هم فی الجمله با شما صحبت کردم.

کار و عمل رمز موفقیت

جزء پنجم، می فرماید: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (مزمّل / 7)؛ پیامبر، شب بیداری فقط نمی تواند تو را موفق کند. باید فعال باشی در روز، کار و کوشش، توأم باعبادت، کار و کوشش توأم با رابطه با خدا. بعد به جای این که قرآن شریف بفرماید کار کن و فعالیت کن تا موفق شوی، با این زبان می فرماید که باید شناور باشی، آن هم شناور دایمی. از نظر قرآن شریف این کره زمین و همه کرات شناور در فضا است.

حرکت هدفدار منظومه شمسی

قرآن می فرماید: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (یس / 40).

در وقتی که هیئت بطلمیوسی می گفت: همه این ستاره ها در فلک میخکوب و در آسمان اول هستند، قرآن گفت: اشتباه می کنی. همه اینها شناور و با آن ستونی که تو نمی بینی، یعنی قوه جاذبه و قوه دافعه شناورند، اما نه فقط شناور ساکن، شناور

متحرك. تحرك این کره زمین به اندازه ای است که علاوه بر این که روز و شب از آن پیدا می شود، علاوه بر این که سال و فصل از آن پیدا می شود، علاوه بر این که چهارده تا حرکت دیگر، وضعی و انتقالی برایش درست شده، یک حرکت سرسام آوری به دنبال خورشید و خورشید به دنبال ستاره و گا. از آن وقتی که من با شما صحبت می کنم تا الآن بیش از یک میلیون فرسخ رفته ایم. کجا؟ معلوم نیست. به قول قرآن می گوید: معلوم نیست «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» (یس / 38).

فقیه شدن در جهت حل مشکلات اجتماعی

خورشید دارد می رود . کجا؟ آن جا که خدا می خواهد، قرآن به این اشاره می کند و می فرماید: ای انسان، باید فعال باشی. ملاشدن مشکل است و آدم شدن از آن مشکلتر . انسان بخواهد یک فقیه بشود، هفتاد سال شبانه روز خون جگر می خواهد. بعضی اوقات استاد بزرگوار ما حضرت امام رضوان الله تعالی علیه- به من می فرمودند: فلانی، فقه مشکل است. بعد می فرمودند: من در این مسأله دیشب هشت ساعت بررسی کردم. فقه مشکل است. انسان بخواهد یک فقیه بشود، یک اصولی

بشود، یک مفسر بشود مشکل است. باید بگویم کار ما طلبه ها هم، مخصوصا در این زمان زیاد است؛ یعنی علاوه بر این که ما باید فقیه باشیم، باید اصولی باشیم، باید مفسر باشیم، باید با معارف اسلامی نیز خوب سرو کار داشته باشیم. اگر تخصص نداریم، لاف در معارف اسلامی آشنایی به اندازه ای که جوابگوی جامعه بشریت باشد داشته باشیم. هرچه از ما پرسند در آن لنگ نباشیم. ننگ است . برای یک عمامه به سر که یک شبهه اسلامی از او پرسند و در آن لنگ باشد این کار می خواهد؛ کتاب مطالعه کردن و در یک رشته کار کردن، اگر بخواهیم با سرسری طلبگی کردن بگذرانیم معلوم است به جایی نمی رسیم .

قرآن روی کار و کوشش خیلی تأکید دارد. پانصد و پنج جا قرآن شریف تأکید می کند، دستور می دهد، امر می کند به کار شایسته و در این پانصد و پنج آیه، اگر همه نه، بعضی اوقات یا بیشتر اوقات تذکر می دهد که سعادت دنیا و آخرت مرهون این کار شایسته است.

حیات طیبه قرآنی

می فرماید که «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل / 97)؛ اگر کسی کار شایسته کند، مرد باشد یا زن، در دنیا یک زندگی طیب دارد. او را زنده می کنیم، اما یک زندگی طیب. به او سعادت دنیا می دهیم، یک سعادت خوب، آن هم با تأکید؛ «لَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَوَةً طَيِّبَةً». بعد هم می فرماید آخرتش از این طیب تر.

عمل صالح که در قرآن پانصد و پنج بار آمده، یعنی کار شایسته و این خود منقسم می شود به پنج قسم که یکی عبادت است و رابطه با خدا، مثل نماز و روزه و حج و جهاد و امثال اینها. این کار شایسته است. مهمتر از این کار برای ماطلبه ها، کار فرهنگی کار شایسته است و اگر برای این کار شایسته ما چیزی نداشتیم جز این روایت، «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»⁽¹⁾؛ یک ساعت فکر کردن، یک ساعت کار طلبگی کردن، کار فرهنگی کردن، ثوابش بیش از هفتاد سال عبادت کردن است، همین بتهایی بسنده می کرد.

کار تولیدی از نظر اسلام

سوم کار تولیدی، نظیر زراعت، صنعت و امثال اینها کار شایسته است. از این

ص: 102

جهت، هم قرآن و هم روایات روی همین زراعت، مخصوصاً روایات به طور مستقیم روی این کار تولیدی فوق العاده تأکید دارند، فوق العاده ثواب بر آن بار کرده اند. راوی می گوید: دیدم امام باقر سلام الله علیه- در زراعت کار می کنند، عرق از سر تا پای ایشان می ریزد در وسط آفتاب. آمدم خدمت امام باقر(ع) و گفتم: یابن رسول الله، بدهید کمک کنم. فرمود: نه، من از نظر اقتصادی احتیاج به این کار ندارم، اما می خواهم خدا مرا در این حال ببیند(1). نظیرش را هم باز از امام صادق(ع) داریم راجع به تجارت و راجع به صنعت .

چهارم: کار توزیعی، یعنی یک کاسب متدین، یک تاجر خیرخواه، معلوم است این هم به اندازه ای ثواب دارد که در روایات ما بهترین اعمال شمرده شده است .

کار خدماتی از نظر اسلام

پنجم: کار خدماتی است، همانند کار یک اداری؛ یعنی آن اداری که برای خدا، برای خدمت به وطنش، خدمت به دینش، خدمت به انقلابش و برای خدمت به خلق خدا در اداره اش کار می کند. این کار خدماتی در اسلام نمی دانم چه جور شده که بیش از کار تولیدی و کارتوزیعی به آن اهمیت داده شده، به اندازه ای که راوی می گوید: خدمت امام صادق - سلام الله علیه- بودم. یک کسی آمد با من کار داشت . پا شدم رفتم، کارش را انجام دادم و برگشتم. امام صادق(ع) فرمودند که چه شد. گفتم: آقا کارش را انجام دادم . امام صادق یک روایت برایم خواندند. فرمودند که: یک کسی با امام دوم-سلام الله علیه - کار داشت. آمد خدمت امام دوم . امام دوم- سلام الله علیه - دنبالش راه افتادند تا کارش را انجام بدهند. رسیدند به مسجد، مسجد رسول الله در مدینه ، دیدند امام حسین آن جا معتکفند. امام حسن علیه السلام- به آن آقا گفتند: چرا به برادرم

ص: 103

مراجعه نکردی، و راهت را دور کردی؟ گفت: یابن رسول الله می خواستم مزاحم آقا نشوم، آقا معتکف بودند نمی خواستم از مسجد بیرون بیایند. امام صادق می فرمایند که: امام دوم فرمودند: «قضاء حاجة المؤمن أفضل من اعتكاف شهر»⁽¹⁾؛ فرمودند: اگر کسی حاجتی از یک مسلمان برآورد، گرهی از کار یک مسلمان بگشاید، از یک ماه اعتکاف ثوابش بیشتر است، یک ماه روزه گرفتن، شبانه روز عبادت کردن در مسجد، آن هم مسجد رسول الله، مسجد مدینه منوره. اینها همه کار صالح است، کار شایسته، عمل صالح و پانصد و پنج جا قرآن می فرماید: باید فعال باشید، باید در کار خود کوشا باشید. اگر کار تولیدی داری باید کوشا باشی، والا حاکم اسلامی حق دارد زمین را از تو بگیرد و به دیگری بدهد. اگر در کارتوزیعی است باید کوشا باشی و الا حاکم اسلامی حق دارد بگیرد زندانت بکند برای این که گران فروش و محترک و بدخواه نباشی. اگر کار خدماتی است، باید کوشا باشی والا گناهی بالاتر از این نداری که کسی بتواند حاجتی از مسلمان بر بیاورد اما از انجام آن خودداری کند.

برآوردن حاجت مؤمن

مرحوم ثقة الاسلام کلینی- رضوان الله تعالی علیه- در کافی نقل می کند که کسی را به صف محشر می آورند، روسیاه، چشمها از ترس فرو رفته، غل و زنجیر شده و بر پیشانی اش نوشته شده «آیس من روح الله». خطاب می شود: این خائن به خدا و خائن به پیغمبر است. بعد هم خطاب می شود که این را به روی در آتش جهنم بیندازید. بعد خطاب می شود: این کسی بود که می توانست گره از کار مسلمانها بگشاید اما نمی گشود.⁽²⁾

ص: 104

1- سفینه البحار، ج 1، ص 353.

2- کافی، ج 2، ص 193.

اما مهمتر از این سه، کار ما طلبه هاست. آن طلبه ای که فعال نباشد این طلبه در مخاطره عجیبی است. العیاذ باللله، اگر فاسق باشد، در روایات می خوانیم که «یجب علی الأمام أن یحبس الفساق من العلماء»⁽¹⁾؛ بر امام واجب است که طلبه فاسق را بگیرد و زندان کند؛ یعنی امام زمان که بیاید یکی از کارهایش این است؛ «یجب علی الأمام». اگر خدای نکرده دیگر طلبه نباشد، در مخاطره عجیبی است. یعنی ما طلبه ها اگر جوانی مان را - العیاذ باللله - از دست بدهیم، اگر در کارمان فعال نباشیم، اگر تنبلی کنیم، حالا علاوه بر این که استفاده کردن از بیت المال برایمان حرام است، استفاده کردن از مدرسه حرام است، استفاده کردن از عمامه برایمان حرام است، علاوه بر همه اینها، طولی نمی کشد که به قول آن بزرگ یک غوره شیرین و ترش از کارد می آیم. غوره به درد می خورد، خیلی هم به درد می خورد. انگور هم به درد می خورد، خیلی به درد می خورد. اما غوره شیرین و ترش به هیچ دردی نمی خورد. کسی که یک خوشه از آن را بخورد ثقل می کند. به قول آن آقا، طلبه ای که درس نخواند و کم کم بیسواد بار بیاید چنین می شود. اگر طلبه نبود، تابع عالم و تابع روحانی بود، اما این دیگر تابع هم نیست. اگر عالم می شد متبوع واقع می شد، اگر عالم می شد راستی ملجأ واقع می شد، اما این دیگر ملجأ هم نمی تواند بشود، نه این، نه آن. وقتی نه این، نه آن،

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «پشه است»، امام صادق (ع) می فرماید: «کف و پف روی آب است». امیر المؤمنین می فرمایند: «اما عالم او متعلم أو همج»⁽²⁾. امام صادق می فرمایند: «اما عالم او متعلم او غثاء»⁽³⁾؛ یعنی اگر طلبه فعال نباشد امام صادقش می فرماید: کف و پف روی آبی، امیرالمؤمنینش می گوید: همجی، پشه ای، ما باید

ص: 105

- 1- وسایل الشیعه، ج 18، ص 228.
- 2- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت 147.
- 3- کافی، ج 1، ص 34.

فعال باشیم. با فعالیت و تحمل مشکلات و غوطه ور شدن در مشکلات این دین تا این جا رسیده است.

مشکلات پیامبر (صلی الله علیه و اله) در صدر اسلام

همان صدر اسلام شما ببینید که پیغمبر اکرم (ص) با آن مقامش - خوب پیغمبر اکرم واسطه فیض این عالم است؛ اما همین که واسطه فیض این عالم است باید به حسب جریان طبیعی، دینش جلو برود، والا برای پیغمبر کاری نداشت که به یک روز، بر جهان مسلط بشود - با آن علمش، با آن عصمتش، در مدینه هفتاد و چهار جنگ را پشت سر می گذارد. در مدت ده سال در مکه به اندازه ای تحمل مشکلات می کند. وقتی که می آید مدینه و هفتاد و چهار جنگ را پشت سر می گذارد آیه «الم نشرح» می آید که ای پیغمبر، مصیبتهای کمر شکن مکه را از گردنه ات برداشتیم؛ «الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك وزرك» (انشراح/1)؛ پیغمبر آیا شرح صدر به تو ندادیم که توانستی

تحمل مشکلات بکنی؟ آیا ما آن مصیبتهای کمر شکن مکه را از گردنه ات برداشتیم؟

تحمل مشکلات، رمز موفقیت بزرگان اسلام

ببینید که در مکه چقدر تحمل مشکل کرده است. بعدش هم یکی پس از دیگری هر کدام از ائمه طاهرین، هر کدام از اصحاب ائمه طاهرین را شما مطالعه بکنید که توانستند این روایات را بدهند از غیبت، از زمان حضور به غیبت صغری، از غیبت صغری به زمان غیبت کبری، از غیبت کبری، از زمان شیخ طوسی تا الآن. چه زحمت ها! چه خون جگرها! اگر شهید در زندان یک دوره فقه نمی نوشت، لمعه به دست ما نمی رسید، اگر خواجه نصیرالدین طوسی در زندان شرح اشارات نمی نوشت، فلسفه به دست ما نمی رسید و اگر مرحوم بوعلی سینا قانون در زندان نمی نوشت الآن طب

افتخاری برای ایران، برای ایرانی، برای شیعه در دنیا نبود. نظیر این سه که گفتم در میان علمای مازید است؛ یعنی شما یک عالم یا یک طلبه پیدا کنید که در رفاه و آسایش درس خوانده باشد! یا نیست یا خیلی کم است. در گرسنگی ها، در مشکلات، در ناامنی ها علم را کسب کردند.

مرحوم صاحب حدائق - رضوان الله تعالی علیه - می گوید که من در بحرین بودم که جنگ جلو آمد و پدرم را کشتند، برادرهایم را کشتند، اما همان وقت درس می خواندم. می گوید که سرپرستی یتیمها داشتم، هیچ نداشتم، اما همان سرپرستی، مانع از درس خواندن من نشد. می گوید: آمدم شیراز آن جا هم از نظر روحانی، هم از نظر غیرروحانیت مزاحم بودند، مشکل فقر داشتم، بعد هم مشکل ناامنی آمد. مجبور شدم رفته فسا، در آنجا همه کتابهایم از بین رفت، دوباره نوشتم. مسأله ناامنی

داشتم، مسأله فقر داشتم، دو، سه روز یک مرتبه چیزی گیرم نمی آمد بخورم، اما بالاخره توانستم حدائق را بنویسم (1). صاحب جواهر - رضوان الله تعالی علیه - با آن همه کتابهایم که نوشته است از نظر فقر خیلی در مضیقه بود. یک خانه محقری داشت در نجف که دو اتاق داشت. یک اتاقش زن و بچه، یک اتاق کوچک هم کتابخانه اش و هم بیرونی و رفت و آمد. آن وقت که نه کولر بود، نه چیزهای دیگر، چون یک در دالان داشت، برای رفت و آمد مردم، کوران می شد در عراق، اما او در این اتاق جواهر نوشت، آن وقت در همین جواهرالآن هست که این عالم یگانه یک پسر مؤدب داشت که از دنیا رفت. عصر پسر را غسلش دادند، کفنش کردند، گذاشتند در همان اتاق برای این که فردا تشییع جنازه کنند. صاحب جواهر نماز مغرب و عشاءش را خواند. موقع نوشتن جواهرش بود - یعنی تنظیم در وقت آن نظم در وقتش می گفت که موقع نوشتن

ص: 107

1- شیخ یوسف بحرینی معروف به صاحب حدائق یکی از بزرگترین علمای مکتب تشیع قرن 12 هجری است. او به سال 1117 هجری در یکی از قراء بحرین متولد شد و در سال 1186 در کربلا در گذشت. ر. ک. : علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی، ص 189-191.

جواهر است. آمد سر جنازه پسرش، جواهرش را نوشت، بعد هم وقتی تمام شد گفت که این مسایل را سر جنازه پسرم نوشتم هدیه کردم برای پسر. صاحب جواهر که نمی خواست ریا کنند. آن مرد بالاتر از این حرفها است؛ تالی تلو عصمت است. چرا این جمله را در جواهر نوشت؟ نوشت برای این که به ما بگوید: ای طلبه، مشکل نباید جلوی کار تو را بگیرد، ولو مشکل فقر باشد، ولو مشکل مردن پسر باشد. (1)

فقر و محرومیت بزرگان علم و دانش

مخترعین هم همین طورند. خیال نکنید آن کسانی که اختراع کردند در این لات بازیها و در این لختی پختی ها بودند. نه، آنها مثل علمای ما منغم در کار بودند. ابن رشد اندلسی، که انصافا خدمت کرد به اسلام، می گوید: من در مدت عمرم دو شب مطالعه نکردم، یک شب بابایم مرده بود، یک شب هم شب عروسی ام بود (2). ما افرادی را سراغ داریم که وقت مردن پسرشان هم مثل صاحب جواهر مطالعه کردند. ما افرادی را سراغ داریم که وقت عروسی، آن شب عروسی مطالعه کردند.

درباره پاستور می گویند: از نظر فقر به اندازه ای فقیر بود که کفش نداشت و پا برهنه دانشگاه می رفت، نان نداشت، بی شام، بی صبحانه، بی نهار دانشگاه می رفت. اما چون نبوغی داشت، استادش دخترش را به او داد. شب عروسی شد. معمولاً از نظر

ص: 108

1- صاحب جواهر، شیخ محمد حسن از شخصیتها و فقهای بزرگ جهان تشیع است که کتاب معروف و مشهور او بنام جواهر الکلام در زمینه فقه، یک دوره فقه استدلالی است، و این کتاب شرح بر شرایع محقق است و می توان آن را دائرة المعارف فقه شیعیه نامید. صاحب جواهر متولد سال 1200 یا 1202 و متوفای سال 1266 هجری بوده است.

2- ابن رشد اندلسی از بزرگان جهان اسلام است. او فیلسوف، پزشک، متکلم، اختر شناس و نویسنده مشهور عرب بود که در شهر اشبیلیه اسپانیا کتابهای خود را نوشت. ر.ک.: فرهنگ زندگی نامه ها، ص 436.

طبع، انسان باید خیلی خوشحال باشد. قاعدتا پاستور اول کسی باشد در جلسه . اما پاستور نبود، همه اساتید دانشگاهها، مخترعین، بزرگان آمدند، ولی پاستور نیست . آخر شب، بعد از شام پاستور آمد، عذر خواهی کرد و گفت: آزمایش داشتم، آزمایش ناقص بود، طول کشید، آزمایشم را تمام کردم و حالا آمدم خدمت شما. عذرخواهی می کنم. این شد پاستور(1).

حرکت شتابدار نظام هستی

اگر پاستور است اگر نیوتن است، اگر انیشتین است، اگر شیخ طوسی است، اگر شیخ انصاری است، و بالاخره هر کس به هر کجا رسیده در اثر کار و کوشش بوده عالم انسان و هم عالم حیوان همین است. زنبور عسل اگر یک آن تنبلی کند یا یک آن بدخویی کند، بدکاری کند آن را دونیم می کنند. حالا در انسانها این قدر شدت عمل به خرج نمی دهند. یک مورچه یک روز کار نکند، یک مورچه یک روز بد کاری و کم کاری کند آن را دونیم می کنند.

بیا در عالم تکوین : اول صحبتیم گفتیم: این کره زمین ما شانزده حرکت دارد، حرکتهای سرسام آور، روز از آن پیدا می شود، شب از آن پیدا می شود، چهار فصل از آن پیدا می شود، بالاخره تماس نداشتن با ماه و مابقی ستاره ها که مربوط به منظومه شمسی است از آن پیدا می شود، رفتن به دنبال خورشید، به دنبال ستاره وگا که الان پنج، شش میلیون ما رفتیم و معلوم نیست کجاست. حالا مرادم این است که اگر این حرکت در این زمین از این شانزده حرکت، یک مقدار کم شود، یعنی کم کاری رخ دهد یا از کار بیفتد فوراً در فضا پرتاب می شود، آب می شود. علاوه بر این یک اصطکاک عجیبی

ص: 109

1- پاستور از دانشمندان معروف اروپا و کاشف میکروب است که خدمت زیادی در این زمینه به بشریت نموده است. ر.ك. فرهنگ فارسی معین، اعلام، ج 5، ص 323.

در کهکشانشان پیدا می شود. این به ما چه می گوید؟ به ما می گوید: کم کاری برای خودت و برای اجتماعت خیلی ضرر دارد و بیکاری بدتر از همه است.

مغبوضترین افراد در پیشگاه خدا بیکارهایند

«ابغض الناس عندالله البطالون»، «ابغض الناس عندالله النوام»، «ابغض الناس عندالله الاكول» (1).

این روایتها چه می گویند؟ مغبوضترین افراد پیش خدا آن پر خوابها، تنبلها، پرخورها، عیاشها، خوشگذرانها هستند.

حضرت موسی گفت: خدایا مغبوض ترین افراد پیش تو چه کسانی هستند؟

خطاب شد: «حیفة باللیل وبطال بالنهار» (2)؛ مغبوضترین افراد پیش من آن کسی است که مثل خرمرده از اول شب تا به صبح بخوابد و به فکر آخرتش نباشد، و آن کسی که در روز بی کار باشد.

مگر می شود یک مسلمان بی کار باشد؟ مگر می شود یک طلبه کم کار باشد؟ کم کاری خیلی بد است. انسان را به ذلت می کشاند. انسان را به بدبختی می کشاند. آبروی انسان را، شخصیت انسان را و انسانیت انسان را از بین می برد. بعدش هم مسؤولیت عجیبی دارد. در روایات می خوانیم و شما می دانید در روز قیامت عقباتی است، اما قبل از آن که این راهها را انسان ببیند، این عقبات را ببیند، روایت می گوید: قبل از اینها یک سؤال و جوابی است که اگر نتواند این عقبات را بگذراند اصلاً به آنجاها نمی رسد. آن چیست؟ «العبد لایزول قدماه یوم القیامة حتی یسال عن شبابه فی ما أبلاه و عن

ص: 110

1- بحارالانوار، ج 87، ص 158.

2- سفینة البحار، ج 1، ص 624؛ میزان الحکمه، ج 10، ص 260.

عمره في ما افناه»(1)؛ در روز قیام قدم از قدم بر نمی دارد مگر این که سؤال می کنند، جوانیت را در چه کهنه کردی و عمرت را در چه از بین بردی.

تکامل انسان در گرو تحمل مشکلات

بالاخره اگر سعادت دنیا و آخرت می خواهیم، باید در شب فعال باشیم، کوشا باشیم، در روز فعال باشیم، کوشا باشیم. یک دانه گندم، این می تواند انسان کامل شود یا نه؟ بلی، اما کی؟ وقتی که بیفتد در مسیر تکامل؛ یعنی یک دانه گندم بیفتد در زمین، تحمل کند مشکلات را، مشکلات آب، لای، گل، تا کم کم شکفته شود، ریشه اش پایین رود، سبزه بالا بیاید، این سبزه تحمل مشکلات کند، فعال باشد، با مشکلات سرما، گرما، توفانها، برف و باران بسازد، تا کم کم خوشه کند، یعنی کمال، یعنی فعالیت. باز هم باید تحمل کند که گندم از کاه جدا شود، زیر آن آهنها، زیر آن چرخها تحمل مشکل کند در مسیر تکامل، برود زیر سنگ آسیا تحمل مشکل کند، برود در تنور تحمل مشکل کند، برود در دهان تحمل مشکل کند، برود در معده و بالاخره در آن رگهای ریز و در روده ها شیره آن گرفته شود به عنوان خون، تحمل مشکل کند بشود نطفه و منتقل شود به رحم زن، بعد به قول قرآن شریف در تاریکیها استکمال کند، فعالیت کند، رو به کمال برود، بچه به دنیا بیاید، آن بچه فعالیت کند، نوجوان شود، نوجوان شود و فعالیت کند، فعالیت کند تا ناگهان شیخ انصاری از کار درآید. بلی، می

شود، یک دانه گندم می شود شیخ انصاری. اما تاکی؟ همین دانه گندم اگر سه چهار روز از فعالیت بیفتد، نه، دیگر شیخ انصاری نمی شود، زیر لای و گل می پوسد و نابود می شود. یا اگر در مسیر تکامل نیفتد خوراک یک الاغی می شود یا بالاخره خوراک یک آدم معمولی.

ص: 111

عمل باید در مسیر تکامل بیفتد، فعال بشود، و تحمل مشکل کند تا شهید دوم، شهید اول و شیخ طوسی بشود. همین به ما می فهماند؛ یعنی عالم تکوین داد می زند و می گوید: طلبه! کار، کار، کار، کوشش، کوشش، کوشش! دو بال برای پرواز: یکی بال علم، یکی بال تقوا، و هر دو بال احتیاج به کار و کوشش دارد. اگر بال تقوا فقط باشد نمی توانی پرواز کنی. معمولا هم گرگ، گرگ انسی یا گرگ جنی تو را می خورد. اگر هم علم فقط باشد نمی توانی پرواز کنی و بالاخره گرگ انسی یا جنی تو را می خورد. دو بال برای سعادت هست و هر دو بال احتیاج دارد به فعالیت و کار و خیلی هم کار می خواهد. گفتم، باز تکرار کنم: عالم شدن مشکل است و آدم شدن مشکل تر، و هر کس سعادت بخواهد باید این مشکل و مشکلترا به دست بیاورد.

«الحمد لله» اگر شبانه روز هم حمد کنید باز هم کم است، طلبه شدید و طلبه شدن کار آسانی نیست. نظر از طرف حضرت بقیه الله می خواهد و طلبه شدن در مدرسه امام زمان، خوب تحصیل کردن، الحمد لله موفقیت است. نه، اصلا کار فرهنگی کردن موفقیت است. باید مواظب باشیم این کار فرهنگی ما، ما را از نظر بال عمل و بال علم برساند به جایی که به جز خدا ندانیم.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند یا به جز خدا نداند- بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت.

عذرخواهی می کنم. نمی خواستم در این باره صحبت کنم می خواستم از این جمله چهارم یا پنجم برویم در جمله بعدی و این دستور العمل را تمام کنیم، نشد.

ان شاء الله در جلسه بعد راجع به همین دستور العمل با شما صحبت می کنم.

* چگونه تهذیب نفس-4(1)

بحث ما راجع به دستورالعملی بود که پروردگار عالم به رسول گرامی عنایت فرموده بود. این دستورالعمل برای این بود که پیامبر اکرم آن بار سنگین نبوت را به منزل برساند. خطاب شده بود به پیغمبر که «يَا أَيُّهَا الْمُرْتَلُّ» (مزمّل/1)؛ ای کسی که عبای نبوت را به دوش گرفتی، «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزمّل/5) بار سنگینی بر دوش تو آمده است.

برای موفقیت در کار یک دستورالعمل که یازده جزء دارد به پیغمبر اکرم داده شده و معلوم است که خصوصیت ندارد؛ هر کس بخواهد در کارش موفق بشود اگر به این دستورالعمل عمل کند، حتما موفق است، مخصوصاً برای خودسازی، اگر کسی بخواهد در کار دنیا موفق شود و در کار آخرت موفق باشد، در تحصیل موفق باشد و بالاتر از اینها در سیر و سلوک و در تهذیب نفس موفق باشد، باید به این دستورالعمل عمل کند. بعضی از اجزای این دستورالعمل را در جلسات قبل یادآور شدم، جمله ای که الآن مورد بحث است این است که می فرماید: «وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلاً» (مزمّل/8)؛ پیغمبر، به یاد خدا باش و دعا و راز و نیاز با خدا و انقطاع الی الله در

ص: 113

این جمله «وَأذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ» در آیات دیگر روی آن خیلی پافشاری شده است. قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (احزاب/ 41 و 42). امام صادق (ع) در ذیل این آیه شریفه می فرماید: پروردگار عالم از بنده هایش نماز خواسته است، اما محدود به هفده رکعت یا پنجاه و یک رکعت، روزه خواسته است محدود در یک ماه از سال، خمس خواسته است، زکاة و حج خواسته است، محدود. اما یک چیزی را در قرآن غیر محدود خواسته است و آن ذکر و یاد خداست (1). فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب/ 41)؛ یاد خدا باشید خیلی؛ «بُكْرَةً وَأَصِيلًا» صبح و شام از باب مثال است یعنی همیشه و همیشه.

در آیه دیگر می فرماید: بعضی از بنده های مورد عنایت خدا هستند که پروردگار عالم دست آنها را گرفته است و می برد و پرواز می کنند به آن جا که به جز خدا نداند. می فرماید: این افراد، افرادی هستند که همیشه به یاد خدا هستند؛ «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور / 36 و 37). آن افرادی که در هر حالی به یاد خدا هستند اینها مورد عنایت خاص پروردگار عالم هستند، اینها پروردگار عالم مرتفعشان می کند، چه ارتقاعی! بالأخره با یک جمله کوتاهی قرآن می فرماید: اگر می خواهی دست عنایت روی سرت باشد به یاد من باش؛ «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» (بقره/ 152)؛ به یاد من باشید

تا به یاد شما باشم. نظیر این دو سه آیه که خواندم در قرآن زیاد است و از این دستور العمل استفاده می کنیم که ما اگر بخواهیم در کارمان موفق باشیم باید به یاد و ذکر

ص: 114

1- تفسیر صافی، ج 4، ص 194، به نقل از اصول کافی، ج 4، ص 258، حدیث 1، باب ذکر خدا بسیار کردن؛ و بحار، طبع بیروت جدید، ج 9، ص 161.

مراتب ذکر

ذکر مراتب دارد که اگر کسی بخواهد در مراتب ذکرش موفق باشد باید همه مراتب آن را مراعات کند:

مرتبۀ اول: ذکر لسانی و زبانی است و این که انسان باید در شبانه روز ذکری انتخاب کند و این ذکر، ورد او و عادت زبان او باشد نظیر کلمه «لا حول ولا قوة الا بالله» (1) که برای تقویت اراده است؛ نظیر کلمه «لا اله الا الله» (2) برای دفع وسوسه ها، دفع تخیلها و آمال و آرزوهای بی جا، نظیر ذکر «یا عزیز»، برای به دست آوردن شخصیت و نظیر ذکر «یا شافی» برای رفع مرضهای روحی و جسمی و بالأخره هر کسی به فراخور حالش و شأنش و عقلش باید ذکری داشته باشد.

ذکر یونسیه

ذکر یونسیه برای شما عزیزان بهترین ذکرهاست؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء/87). پشت سرش در قرآن می خوانیم: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» (انبیاء/88). این ذکر اگر گفته شود، پروردگار عالم اجابت می کند آن حاجتی که داشته باشد. اگر بتواند هزار مرتبه بیشتر، اگر بتواند در سجده و

ص: 115

1- حدیث در کتاب محاسن برقی (ج 1، ص 41) می باشد، که حضرت آدم (ع) از حدیث نفس شکایت کرد و خداوند دستور داد کلمه لاحول ولا قوة الا بالله را زیاد بگویند.

2- در حدیث است که بهترین عبادت گفتن لا اله الا الله است . ر.ك. : اصول کافی، ج 4، ص 269.

اگر نتواند در راه، در خلوت و در جلوت و در هر کجا که باشد و در هر وقت که باشد.

من تقاضا دارم از همه شما ذکر انتخاب کنید که ورد زبانتان باشد و عادت شما شود. این ذکر یونسیه فعلا برای شما خیلی خوب است. سیر و سلوکها و اهل دلها به این ذکر خیلی اهمیت می دهند.

مرتبه دوم، ذکر قلبی است. معنای ذکر قلبی این است که انسان وقتی مثلا که می گوید: «لا اله الا الله»، دل او هم همین را بگوید، عقل او هم همین را بگوید: کم کم «لا اله الا الله» در پوست و گوشت و استخوان او رسوخ کند و همه اعضا و جوارح او بگویند: «لا اله الا الله»، به طوری که اگر گوش داشته باشد یا افرادی که گوش دارند بشنوند. وقتی که می گوید گویا تمام اعضا و جوارحش می گویند: «لا اله الا الله». به عبارتی دیگر، کاری بکند که دل باور کند آن ذکر را به زبان می گوید.

اگر صلوات را دل باور کند، فضائل اهل بیت را و کلمه «لا اله الا الله» را، و اگر ذکر یونسیه است دل باور کرده باشد قصور و تقصیرش را، و اگر کسی مراعات کند، از همین ذکر لفظی به ذکر قلبی می رسد، ولی معلوم است که زمینه می خواهد؛ یعنی دلی که ناپاک باشد، دلی که چراگاه شیطان و صفات رذیله باشد، نمی شود کلمه «لا اله الا الله» در آن رسوخ بکند؛ دیو چو بیرون رود فرشته درآید. ولی به هر حال، این ذکر قلبی، ذکر خوبی است، یعنی در وقتی که انسان می گوید، دل باور کرده باشد، دل هم با او بگوید تا کم کم مابقی اعضا و جوارح با او همصدا شوند و شخص خیال نکند اینها حرف است. اینها مال قرآن است. قرآن می فرماید: حضرت داوود به این جا رسیده بود

که وقتی می گفت: «لا اله الا الله»، نه فقط اعضا و جوارح خودش، بلکه عالم وجود با او می گفتند: «لا اله الا الله». قرآن می گوید: «يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ» (سبأ/10)؛

ای کوهها و ای مرغان، شما نیز با نغمه داودی همراه و هماهنگ شوید. این امر، امر تکوینی است، یعنی وقتی داوود ذکر می گفت کوهها با او ذکر می گفتند، پرنده ها با او ذکر می گفتند وقتی که عالم وجود با او ذکر می گفت، معلوم بود که قلب او، دست او، پای او، چشم او، تمام اعضا و جوارح او با او هم صدا بودند. خوشا به حال اینها که اعضا و جوارحشان، بلکه اطرافشان، بلکه عالم وجود، در ذکر با اینها هم صدا شوند؟

مرتب سوم: ذکر عملی است. آن که امام صادق(ع) در ذیل همان آیه ای که خواندم پافشاری می کرد آن ذکر عملی است. امام صادق(ع) در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (احزاب/ 41 و 42) می فرماید: مراد، گفتن «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر»⁽¹⁾، نیست، «وان كان منه»، ولو این که ذکر لفظی از مصداقهای آیه است. ذکر قلبی هم مصداق آیه است، اما مصداق کاملش این است که انسان متوجه باشد که در محضر خداست، تمام گفتارش و کردارش کنترل شده باشد و توجه داشته باشد به این که خدا می بیند، به این که هرکجا باشد خدا ناظر و حاضر است. به این می گوئیم: ذکر عملی؛ یعنی عملش با «لااله

الا لله» بخواند، یعنی عملش با یاد خدا بخواند. از نظر زبان می گوید: «یا الله»؛ یعنی من در محضر خدا هستم، کلمه «یا» نداست، خطاب است، یعنی من در محضر خدا هستم و خدا حاضر و ناظر بر دل من گفتار من و کردار من است. عمل باید با این زبان بخواند، و کسی که در محضر خداست معلوم است نباید مخالفت خدا کند. کسی که تمام گفتار و کردار او کنترل است نباید زیادی بگوید، چه رسد که گناه بگوید. او باید به واجبات اهمیت بدهد و اجتناب از گناه داشته باشد. پس معنای ذکر عملی یعنی اهمیت

ص: 117

1- بحار، ج 90، ص 163. * این همان تسبیحات اربعه است که در رکعت سوم و چهارم نمازها خوانده می شود. برای این ذکر که در خارج از نماز گفته شود ثوابها و اثرات بسیاری است. به بحار، ج 90، ص 166 به بعد و ثواب الأعمال مراجعه شود.

به واجبات همه و همه، اهمیت به مستحبات تا اندازه ای که بتواند، و مهمتر از این دو، اجتناب از گناه. گناه هر چند کوچک باشد، اما در این که مخالفت پروردگار عالم است خیلی بزرگ است. از همین جهت هم در روایات می خوانیم: اگر کسی یک گناه کوچک بکند این مستوجب عقاب می شود، آن هم عقاب همیشگی، برای این که در مقابل پروردگار عالم و در محضر ربوبی گناه کرده است و هر چند آن گناه کوچک است اما در این که مخالفت خداست خیلی بزرگ است، در این که انسان را به سقوط می کشاند خیلی بزرگ است. از همین جهت هم در روایات می خوانیم: گناه را کوچک

نشمایید، برای این که ممکن است یک گناه از نظر شما خیلی کوچک باشد، اما غضب خدا متلاطم شود (1) و خطاب شود که دیگر تو را نمی آمرزم. بعد هم فرمود: ثواب را کوچک نشمایید، برای این که ممکن است یک ثوابی پیش شما کوچک باشد اما رحمت خداوند را متلاطم کند و خطاب شود: آمرزیدم. این هم خلاصه ای از اجرای این دستورالعمل.

اهمیت دعا و راز

بعد می فرماید: و «تَبْتَئِلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»؛ پیغمبر، سر و کار با دعا و راز و نیاز با خدا داشته باش. «تبتل» به معنای «انقطاع الی الله» است، یعنی انسان حالی پیدا کند که دیگر هیچ چیزی و هیچ کسی در نظرش نباشد جز خدا. از همه چیز و همه کس بریدن یعنی «انقطاع من الناس» و وصل شدن به مقام قرب الهی، یعنی انقطاع الی الله. دعا نیز همین است. دعا یعنی خواستن از خدا نه از کس و چیز دیگری. دعا و راز و نیاز با خدا یکی از اسرار مهمی است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین به آن خیلی اهمیت داده اند: از همه چیز مهمتر پیش اهل بیت دعا و راز با خدا بود. از همین جهت هم در روایات می خوانیم

ص: 118

1- بحار، ج 90، ص 302، به نقل از عدة الداعی، ص 25. روایت نبوی است.

کسی از امام صادق(ع) سؤال می کند: یابن رسول الله، من در مسجدالحرام نماز مستحبی بخوانم یا دعا و راز و نیاز با خدا داشته باشم؟ امام ابتدا می فرماید: هر دو خوب است. شخص می گوید: یابن رسول الله، می دانم که هر دو خوب است اما کدام بهتر است؟ می فرماید: دعا و راز و نیاز با خدا؛ «الدعاء افضل العباده»، «الدعاء مخ العباده»⁽¹⁾. از این جهت یک آیه ای در قرآن است، نظیر آن آیه ای که می گفتم برای خواندن منحصر به فرد است، از نظر تأکید. در قرآن شریف، گاهی آیه ای می بینیم منحصر به فرد. این آیه برای تأکید تهذیب نفس منحصر به فرد است؛ یعنی این که یازده قسم بخورد و بعد بفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس/ 9 و 10)، منحصر به فرد است. مثلش در قرآن نیست. اما آن آیه ای که مربوط به خواندن قرآن بود آیه «فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (مزل/ 20) است که تأکید خاصی دارد و همانند آن تأکید در دیگر آیه های قرآن نیست. درباره دعا و راز و نیاز با خدا هم چنین است. یک آیه ای در قرآن است که منحصر به فرد است، از نظر تأکید و لطافت خاصی که نظیرش در قرآن نیست: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره/ 186)؛ یعنی اگر صلاح و رشد خود را بخواهید باید با دعا سر و کار داشته باشید. در این آیه شریفه هفت مرتبه ضمیر متکلم تکرار می شود. در قرآن جایی نداریم که این قدر لطافت و این قدر تلمظ و مهربانی داشته باشد: «وَإِذَا لَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ». این ضمیرهای متکلم که به خدا بر می گردد، معنایش این می شود که بنده ام بیا. بدان استجابت می کنم. بدان برایت نتیجه

ص: 119

1- محجة البيضاء، ج 2، ص 282؛ صحیح ترمذی، ج 12، ص 266؛ بحار، ج 90، ص 300! حدیث نبوی است.

دارد. عزیزم، جانم، قهر نکن. برای صلاح نیست. با من رابطه داشته باش، دعا کن، راز و نیاز با من داشته باش و بدان اجابت می شود و بالاخره برای تو نتیجه دارد، ولو این که توجه به آن نتیجه نداشته باشی. بعد هم در آیه دیگر خیلی داغ صحبت می کند برای آن افرادی که از دعا قهر کرده، حال دعا نداشته و با دعا سر و کار نداشته باشند. در اول آیه می فرماید «ادعونی استجب لکم»؛ دعا کنید و بقین داشته باشید مستجاب می شود. بعد می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر/60)؛ آنهایی که با دعا سر و کار ندارند، آنهایی که حال دعا ندارند جهنم می روند و سرافکنده و خوار در جهنمند. بالاخره در آیه دیگر می فرماید: «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (فرقان / 77)؛ اگر دعا نباشد اصلاً خدا اعتنا به شما ندارد.

در این جا یک جمله ای عرض کنم و آن این است که ما باید دعا کنیم، اما تعیین وظیفه برای خدا نکنیم که این کفر است و پیش اهل دل شرك است. تعیین وظیفه برای خدا نکنید و به قول حافظ:

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن *** که خواجه خود روش بنده پروی داند

تو دعا کن اما تعیین وظیفه برای خدا مکن. این که حتماً باید دعای مرا مستجاب کنی و آن که می خواهم بدهی، این غلط است، این دعا شرك و کفر است، این بی ادبی به ساحت مقدس ربوبی است. ما فقط باید بگوییم: خدایا، تو می دانی من این حاجت را دارم، پروردگار عالم، اگر صلاح باشد همان حاجت، و اگر صلاح نباشد بدل و عوض آن، و اگر صلاح نباشد به اندازه ای عنایت می کند که در روایات می خوانیم در روز قیامت این می گوید: ای کاش در دنیا یک دعای من هم مستجاب نشده بود تا الان بیشتر مورد رحمت خدا و مورد لطف خدا واقع می شدم.

خلاصه، آن که خوب است و به قول قرآن شریف «لعلهم یرشدون» - آن که انسان

را موفق می کند آن که به انسان تقویت اراده می دهد، آن که دل را روشن می کند، آن که انسان را در کار موفق به خودسازی می کند، دعا و راز و نیاز با خداست. اما استجاب دعا، آن حرف دیگر و نتیجه دیگری است. این دستورالعمل به ما نمی گوید که حالا نتیجه دعای تو چیست. فقط می گوید: تو برای موفقیت، دعا و راز و نیاز با خدا داشته باش.

توسل به اهل بیت

این جا یک جمله دیگری است که از همین کلمه «تبتل» به ضمیمه آیات دیگر، و روایات استفاده می کنیم و آن توسل به اهل بیت است. دعا منهای توسل هیچ فایده ای ندارد. امام صادق (ع) می فرماید: اگر در دعا، توسل قبل و توسل بعد نباشد این دعا بالا نمی رود. قرآن شریف در آیات دیگر روی این پا فشاری دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده / 35)؛ ای افراد با تقوا، توجه به این مطلب داشته باشید که در خانه خدا رفتن، وسیله می خواهد. اگر کارخانه برق بخواهد این جا را روشن کند بدون وسیله نمی شود. واسطه فیض می خواهد. واسطه فیض این عالم، اهل بیت است. مسلما بدون واسطه فیض، فیضی به ما نخواهد رسید و لذا اگر کسی بخواهد دعا و راز و نیاز با خدا داشته باشد قطعاً باید توسل به اهل بیت داشته باشد؛ یعنی از راه اهل بیت در خانه خدا رفتن، چنان که رسم پیغمبر اکرم هم چنین بود. در روایات می خوانیم از اول شب تا به صبح دعا می کرد و خدا را به حق امیر المؤمنین (ع) تا به صبح قسم می داد، امیرالمؤمنین خدا خدا می کرد و خدا را به حق زهرا (ع) و به حق پیغمبر اکرم (ص) قسم می داد، و ائمه طاهرین هم که در دعاها می خوانید خدا را به حق اهل بیت قسم می دهند. شما در مفاتیح محدث قمی دعایی پیدا نمی کنید که در آن دعا، توسل به اهل بیت نباشد. قرآن می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»

(اعراف/180)، یعنی خدا اسماء خوبی دارد و باید اگر خدا را می خوانید و دعا می کنید به آن اسماء بخوانید، با آن اسماء بخوانید، اسماء حسنی. اگر هم روایت نداشتیم معلوم بود چه بوده اند. امام صادق (ع) می فرماید: «نحن والله الاسماء الحسنی(1)»، نحن و الله الوسيله في القرآن؛ یعنی ما وسیله هستیم، آن وسیله ای که خدا می گوید با آن وسیله در خانه من بیایید.

بنا بر این، موفقیت در کار بدون توسل به اهل بیت محال است. قطعاً کسی بدون توسل به اهل بیت نمی تواند به جایی برسد این زیارت جامعه را خیلی بخوانید، حتماً شما عزیزان باید روزی یک مرتبه به حرم مشرف شوید. این نعمت بزرگ را از دست ندهید. شما خیلی نعمت دارید که اگر شبانه روز شکر این نعمتها را بکنید، یک در میلیاردش را هم شکر نکرده اید. در خدمت حضرت رضا(ع) بودن نعمتی قابل وصف نیست. این زیارت جامعه زیارت خوبی است و به قول خود حضرت ولی عصر(عج) که علامه مجلسی اول -رضوان الله علیه- می فرماید: در عالم رؤیا به خدمتش رسیدم و زیارت جامعه را مداح وار برایش خواندم. فرمود: بیا جلو. رفتم دست مبارکش را روی شانه من گذاشت. فرمود: «نعم الزیارة هذه»؛ خوب زیارتی است این زیارت. در اواخر همین زیارت است که می فرماید: «بکم فتح الله وبکم یختم وبکم ینزل الغیث وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض وبکم بنفس الهمم ویکشف الضر». اگر این آسمان وزمین عالم وجود پا برجاست واسطه فیض آن شما هستید، اگر نعمتی از طرف حق به عالم وجود می رسد واسطه فیضش شما هستید، اگر غم و غصه ای از دل کسی رفع می شود و اگر حاجتی از کسی برآورده می شود واسطه فیضش شما هستید. لذا بدون توسل به اهل بیت دعاهم فایده ای ندارد، چه رسد که انسان بخواهد سیر وسلوک

ص: 122

1- تفسیر صافی، ج2، ص254؛ ذیل آیه؛ تفسیر برهان، ج2، ذیل آیه.

بعد می فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» (مزمّل/9) یعنی اگر کسی بخواهد در کارش موفق باشد، باید خدا را داشته باشد، باید در بن بست ها توجه به خدا داشته باشد.

انسان از نظر فطرت خدا یاب است و معنای خدایابی غیر از خداجویی و خدا دانستن است. عقل ما با دلیل می گوید: خدا هست و اما گاهی ما خدا را در می یابیم، نظیر آدم تشنه که تشنگی را در می یابد. خدا یافتن است. فطرتا در بن بست ها وقتی که انسان دستش از همه چیز قطع شود ناگهان پروردگار عالم را در می یابد. اتفاقاً وقتی که او را دریافت، توحید و وحدت او را در می یابد، همه صفات و اسمای حسنی او را در می یابد و هم صفات جلال و هم جمال او را نیز در می یابد. قرآن در آیات فراوان به این مسأله اشاره دارد: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت/65). یعنی وقتی دست شما از هر وسیله ای کوتاه

شد، در آن وقت خدا را در می یابید. لذا به طور ناخودآگاه هر که باشد به مبدأ اعلی متوسل می شود و هیچ وقت در آن حال متوسل به دو مبدأ نمی شود یعنی در هر جایی که خدا را می یابد، می یابد که خدا یکی است. هم در آن وقت خدا را سمیع می داند و لذا مرتب خدا خدا می کند. در آن وقت خدا را رؤوف و مهربان می داند و لذا التماس می کند. در آن وقت خدا را مفید به حالش می داند و لذا خدا خدا می کند. در آن وقت خدا را قدير و قدرتمند می داند و لذا مرتب می گوید: خدایا، خدایا، به فریادم برس. در آن وقت در می یابد خدا را. این دانستنی نیست، بافتنی نیست، یافتنی است. صدویست و چهار هزار پیغمبر برای همین آمده اند که فطرت مردم بیدار شود و همه آن بن بست ها

برایشان یک امر عادی شود، یعنی همیشه و همیشه خود را در محضر مبدأ اعلی دیده، بالاخره وحدت و اسمای حسنای او را بیابند. وقتی چنین باشد دیگر معلوم است که پناه او چیزی یا کسی نیست، جز خدا. لذا در این جزء دستورالعمل، اول زمینه چینی می کند و می فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ آن که پروردگار جهانیان است، آن که مؤثری در این جهان به جز او نیست، «فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا»؛ او را در کارها وکیل و پشتوانه خودت قرار بده. اگر خدا وکیل انسان باشد، اگر خدا پناه انسان باشد، انسان می تواند این راه خطرناک را بیسپاید و به عبارت دیگر در کارها موفق شود، و از جمله در سیر و سلوکش.

خدا نداشتن یعنی دلهره و اضطراب

اگر کسی در این دنیا خدا را نداشته باشد در همان قدم اول می ماند. ضعف عصب، دلهره و اضطراب خاطر، نگرانی و غم و غصه از همین جا پیدا می شود. آن که خدا را دارد غم و غصه، دلهره، اضطراب خاطر و نگرانی ندارد؛ «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس/62)، آن هم با تأکید «الا وان»؛ یعنی آنهایی که خدا دارند هیچ غم و غصه ندارند، آنهایی که خدا دارند، دلهره، اضطراب خاطر و نگرانی ندارند.

اگر دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی داری، بدان خدا را نداری؛ «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، از آینده «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، از گذشته. غم و غصه مال کسی است که خدا را ندارد، ضعف عصب مال کسی است که خدا را ندارد، ماندن در کارها مال کسی است که خدا را ندارد، در ماندگی در دنیا مال کسی است که خدا را ندارد، چنان که در ماندگی در آخرت نیز مال کسی است که خدا را ندارد. یک کاری بکنید که خدا همیشه در نظر شما باشد. کاری بکنید که نه تنها در بن بست ها، بلکه در همه حال

پروردگار عالم کمک کار شما باشد. او کمک کار هست و هرچه کمی و کوتاهی هست از طرف ماست، هرچه قصور و تقصیر هست از ماست. ماییم که قهریم، ماییم که پشت کرده ایم، ماییم که باید آشتی کنیم و ماییم که باید رو کنیم. قرآن، مخصوصاً در این آیه شریفه که این جمله را تذکر می دهد، به این توجه می دهد که کسی جز خدا نمی تواند به فریاد انسان برسد. کجا می تواند انسان را سیر دهد جز خدا؟ بالأخره کجا می تواند سعادت به انسان دهد جز خدا؟ «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِبَيْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران / 26).

چهار آیه مهم

در روایات می خوانیم که سه چهار تا آیه وقتی می خواست نازل شود از نزولشان نگران بودند و می گفتند: خدایا ما برویم در میان این مردمی که گناه می کنند و خونریزی می کنند؟ خطاب شد: بروید. بعضی از بندگان هستند شما را می خوانند و به واسطه خواندن شما رستگار می شوند. آن چند آیه یکی «سوره حمد» است، یکی «آیه الكرسي» (1)، یکی «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» (آل عمران / 81) و دیگری هم آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ...». این را زیاد بخوانید و کاری بکنید که از زبان به دل برود و باور کنید که «لا مؤثر في الوجود الا الله». باور کنید که اگر عزت می خواهید باید او عنایت کند، اگر شخصیت می خواهید، علم می خواهید، دنیا می خواهید، شرافت می خواهید، مال می خواهید، و بالأخره سعادت می خواهید، او باید عنایت کند. «فاتخذها وکیلاً». دو تا دستورالعمل دیگر هم مانده که باید امروز تمام شود و امیدوارم که جلسه بعد سر بحث دیگر برویم.

ص: 125

بعد قرآن می فرماید که « واصبر». یکی صبر و در آخر کار هم می فرماید: «واهجِر»؛ یکی صبر و بردباری و دیگری سعه صدر در کارها به این دنیا مشکل دارد، این دنیا به قول امیرالمؤمنین(ع) نظیر دریاست. دریا جزر و مد دارد و موج و ... دارد. گاهی موجها آرام و گاهی بزرگ هستند و اما آرام بودن دریا بسیار کم اتفاق می افتد. نمی شود کسی برود در دریا و جزر و مد نبیند، کسی برود در دریا موج نبیند، نمی شود؟ دریا یعنی موج، یعنی جزر و مد، و یعنی طوفان. پس به قول امیرالمؤمنین(ع) این دنیا دریا است؛ «الدنيا بحر عمیق قد غرق فیها خلق کثیر». معمولا هم انسانها در این دریا غرق می شوند. در این دنیا مشکل زیاد است. کسی نیست در دنیا مشکل نداشته باشد، مشکلها رنگارنگ می باشند؛ گاهی یک مشکل و گاهی ده مشکل؛ گاهی مشکل فقر، گاهی اولاد، گاهی اختلاف خانوادگی، و گاهی مشکل مسؤولیت، و بالأخره تا آخر. هر کس هم بامش بیشتر برفش بیشتر. چه باید کرد؟ ما فعلا در این دنیا و در این دریا هستیم. با این همه مشکلها چه باید کرد؟ فقط و فقط یک راه هست، و آن این است که انسان باید اگر مشکل قابل حل است با صبر و با حوصله و تحمل آن را حل کند، و اما اگر قابل حل نمی باشد تحملش کند. اگر مشکل را تحمل نکنند زمین می خورد، و بالأخره مشکل او را زمین می زند. ضعف عصب، دلهره، اضطراب خاطر، نگرانی، از این جا ناشی می شود. حتی کفرها از این جا پیدا می شود، ناشکریها از این جا پیدا می شود، و اگر مشکل را با حوصله حل نکنند کلاف سردرگمی در دنیا خواهد شد. اگر شخص بخواهد کلاف سر در گم در زندگی نباشد، اگر بخواهد مشکل او را به زمین نزند، باید

دو چیز داشته باشد: صبر و سعه صدر؛ یعنی در تحمل مشکل دریادل باشد، برای این که آن مشکلهایی را که نمی تواند حل کند بتواند تحمل کند. انسان اگر بخواهد در کاری مخصوصا در تحصیلش موفق باشد، مخصوصا در سیر و سلوک موفق باشد، باید این

دو صفت، یعنی صبر وسعه صدر در زندگی او باشد. به حضرت موسی خطاب شد که «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه/ 43 و 44)؛ برو مقابل فرعون وبا سخن خوب و نرم با او حرف بزن، رفتن در مقابل فرعون کاری است مشکل ؛ نه عده دارد ونه عده دارد. یک چوپان ویک عصا! حضرت موسی نگفت : خدایا به من امکانات بده، نگفت خدایا به من معجزه بده، بلکه حضرت موسی اول جمله ای که دارد این است که گفت: خدا «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه / 25)؛ خدایا به من شرح صدر و سعه صدر بده . بعد جوابش را هم قرآن از زبان

حضرت موسی می فرماید: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» (طه / 26)؛ خدایا اگر سعه صدر داشته باشم کارها آسان می شود، «وَإِخْلُ عُنُقَهُ مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه / 27)؛ خدایا اگر من سعه صدر داشته باشم تقویت اراده پیدا می کنم، در مقابل دشمن می توانم حرفم را بزنم، در مقابل مشکل می توانم عرض اندام کنم، در برابر مشکل زمین نمی خورم و در برابر دشمن زبانم به لکنت نمی افتد و در هنگام حرف زدنم و در وقت حق گفتنم نمی مانم.

بالآخره در این دستورالعمل جزو دهم و یازدهم صبر، مصیبت و مشکل را حل کردن با تسلط بر اعصاب، آرام آرام ، موبه موبدون مشکل را حل کردن و آن جا که دیگر نشد مشکل را حل کردن، و سعه صدر برای همین دلیل مشکل است. اگر این جزء دهم و یازدهم در این دستورالعمل در کار همه مخصوص مورد شما جوانها باشد حتما بدانید موفقید. اگر یک کلاف سر در گم را به شما بدهند اگر حوصله نداشتی وضعف عصب داشتی، یک قدری که به آن ور رفتی و دیدی که سر کلاف ، باز نمی شود، کلاف را شوریده می کنی و می اندازی . می گویی: نمی دانم، نمی شود، و نمی توانم. این سه در قاموس انسان راه ندارد. انسان اگر بخواهد، می تواند، و می شود، و می داند، چنان که تاریخ و تجربه به ما می گوید: آن کسانی که خواستند بدانند. ، دانستند، آن کسانی که خواستند بشود،

شد، و آن کسانی که هر چه خواستند، توانستند به آن برسند. همه شما چنین هستید؛ نه استعداد شما کمتر از آنهاست و نه جریزه شما کمتر از آنها. آنها رفتند و به جایی رسیدند. شما هم باید با صبر و استقامت و سعه صدر بروید تا ان شاء الله در همه چیز موفق بشوید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: 128

*خودسازی و تجسم عمل (1)

بحث ما در جلسه قبل درباره اهمیت اخلاق از نظر قرآن، از نظر روایات اهل بیت و به طور کلی از نظر اسلام بود و دریافتیم که تهذیب نفس، خودسازی و متخلق شود به اخلاق الهی امری است واجب و بلکه از اوجب واجبات.

دریافتیم که اگر کسی سعادت دنیا، سعادت آخرت و سعادت هر دو را بخواهد باید با کوشش، با خواستن از خدا و با توسل به اهل بیت، درخت رذالت را از دل برکند و درخت فضیلت را به جای آن غرس کند و بارور سازد و از آن درخت برای سعادت دنیا و آخرت خویش بهره جوید.

بحث امروز من باز در همان باره است؛ یعنی درباره اهمیت خودسازی، درباره این که این مسأله از اوجب واجبات است و بالاخره درباره این که از دیدگاه عقل و شرع باید بکوشیم تا رذایل را یکی پس از دیگری از دل ریشه کن کنیم، هرچند می دانیم که این کار کاری است بسیار مشکل و در عین حال بسیار لازم.

در جلسه امروز به خواست پروردگار عالم، و لطف اهل بیت مخصوصاً حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا -علیهما السلام- بیشتر به تحقق این نکته خواهیم

ص: 129

پرداخت که این امر خیلی لازم و مهم است.

بحث امروز مربوط به تجسم عمل است. تجسم عمل یک امری است که از قرآن و روایات اهل بیت به خوبی استفاده می شود. معنای تجسم عمل این است که گفتارها، کردارها و افکار ما نابود شدنی نیستند.

ممکن است کسی چنین بپندارد که اگر چیزی می گوید، کاری می کند، و اندیشه ای می کند، این گفتار و کردار و پندار به مجرد گفتن و به مجرد عمل کردن نابود می شود، در حالی که حقیقت امر چنین نیست، و از قرآن و روایات چنین استفاده می کنیم که گفتار ما، کردار ما و افکار ما به تناسب خود، نوعی تجسم می پذیرند و در واقع و در نفس الامر موجودند، و دارای یک وجود واقعی هستند. اگر به گونه ای به گفته قرآن - چشم بصیرتی باشد، آن عمل را می بیند، و به همین دلیل نیز به فرموده قرآن شریف - در روز قیامت چون چشمها همه و همه حقیقت بین می شوند و پرده ها عقب می رود، انسان همه آن اعمال را می بیند؛ «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق/22)(1)

تجسم عمل از نظر قرآن و روایات اهل بیت به سه قسم منقسم می شود:

قسم اول: تجسم عمل در حوزه سعادت و شقاوت انسان در همین دنیا است. از قرآن استفاده می شود که اعمال خوب ما موجب سعادت ما در همین دنیا، و اعمال بد ما نیز موجب بدبختی، بدفرجامی و شقاوت ما در این دنیا هستند.

قرآن می فرماید: اگر کسی حیات طیب در این دنیا بخواهد و حیات طیب تر در آخرت بخواهد، باید مؤمن واقعی باشد؛ یعنی بر طبق ایمانش صد درصد عمل داشته باشد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

ص: 130

1- پس پرده از دیدگان تو برداشتم و امروز دیده تو تیزبین است.

به موجب این آیه، حیات طیب در این دنیا مرهون ایمان و اعمال خوب و حیات طیب تر در آخرت مرهون اعمال و ایمان ماست.

قرآن شریف در سوره انعام می فرماید: اگر کسی امنیت روحی می خواهد و اگر می خواهد دلهره، اضطراب خاطر، نگرانی و غم و غصه نداشته باشد، باید ایمانی که مشوب به گناه نباشد داشته باشد. قرآن می گوید: اگر رابطه انسان با خدایش محکم بوده و ایمان داشته باشد، حتما امنیت روحی دارد و حتما دیگر در دل او غم و غصه، نگرانی، ترس از آینده، دلهره و اضطراب خاطر نخواهد بود؛ «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام / 81 و 82). (2)

می دانید چقدر در این آیه شریفه تأکید به کار برده شده؟ براساس این آیه دست عنایت خدا روی سر هر کسی است که ایمانش مشوب به ظلم و گناه نباشد و هدایت یعنی عنایت خاص خدا برای کسی است که ایمانش مشوب به گناه نباشد. آنچه تاکنون درباره آن بحث می کنیم این است که امنیت روحی و آسایش دل، مرهون ایمان به خداست، آن ایمانی که درباره اش می فرماید: «وَكُمُ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ».

درباره گناه، آیات فراوانی بر این دلالت می کند که گناه موجب گرفتاری، موجب زندگی ناخوشایند و بالاخره موجب دلهره، آشفتگی خاطر و نگرانی می شود. قرآن

ص: 131

1- هر زن و مردی که کار شایسته ای به جای آورد، او را به حیاتی طیب زنده خواهیم داشت و آنان را به سان بهترین کردارهایی که انجام می دادند پاداش خواهیم داد.

2- پس آیا می دانید کدامیک از دو گروه به امنیت شایسته تر است؟ کسانی که ایمان آورند و ایمان خویش را به ستم نیالودند، آنان همان کسانی اند که ایمنی برای ایشان است و آنان همان راه یافتگانند.

می فرماید: آن افرادی که از خدا اعراض بکنند و آن افرادی که زندگی آنها آلوده به گناه باشد، در این دنیا یک زندگانی ناخوش دارند و در آخرت نیز کور وارد محشر می شوند؛ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه/ 124-126)(1).

آن گونه که در تفسیر می خوانیم یکی از مصادیق مهم اعراض از یاد خدا ترك نماز است، و بنابراین آن که نماز نخواند، آن که با خدا رابطه نداشته باشد، در همین دنیا یک زندگانی ناخوش دارد، هرچند قدرت مالی داشته باشد، هرچند جاه و منزلت و مقام داشته باشد، و هر چند شهرت اجتماعی داشته باشد، اما چون خدا ندارد، زندگی او ناخوش و با چه کنم چه کنم توأم است و به سان یک گره کور . چنین شخصی در آخرت هم کور وارد صف محشر می شود ..

قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ» (رعد/ 31)(2). کفر در اینجا کفر عملی است و در برابر ایمان توأم با عمل ناشایسته و همراه با عمل غیر صالح می باشد. در قرآن بسیاری از موارد واژه ایمان به کار رفته و از آن افرادی اراده شده است که دارای کردارهای خوب هستند، و در مقابل در بسیاری از موارد واژه کفر در مورد کسانی که فاسقند و اعمال ناشایست دارند به کار رفته است. این جا نیز از همین قبیل بوده و مراد از کفر همان کفر عملی است. می فرماید:

ص: 132

1- و هر کس از یاد من رویگردان شود برای او زندگانی سختی خواهد بود و روز قیامت نیز او را کور محشور خواهیم کرد. او می گوید: پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی در حالی که من بینا بوده ام؟ گفت: این گونه بود که آیات ما بر تو رسید و تو آنها را از یاد بردی و اینک امروز بدین گونه از یاد برده می شوی .

2- پیوسته بر کسانی که کافر شده اند به سبب آنچه کردند سرکوب می رسد یا این که در نزدیک خانه آنان فرود می آید .

آن افرادی که زندگی آنها توأم با گناه است، و در گناه فرورفته اند، اینها دایم گرفتاری و اندوه دارند، و از این غم و غصه فارغ نمی شوند که غم و غصه دیگر به سراغ آنان می آید، و از این دلهره و اضطراب خاطر آسوده نمی شود، اضطراب خاطر دیگر پیش می آید؛ «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَدَّعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ». براساس این آیه، گاه این گرفتاری نه برای خودش بلکه برای اطرافیانش هم پیش می آید.

قرآن می فرماید: زندگی توأم با گناه، زندگی منهای خدا، تاریک است و تاریک، و وحشتناک است، وحشتناک.

قرآن تشبیه معقول به محسوس می کند، و از این تشبیه در قرآن فراوان است و اصولاً هر جا نیز شخص می خواهد یک امر معنوی را تقریر کند و در اندیشه و ذهن مخاطبان خود جای دهد آن امر معنوی را به یک امر محسوس تشبیه می کند. قرآن کریم درباره وضعیت کافر تشبیهی زیبا آورده که شایسته توجه است:

دریا ذاتا تاریک است و وحشتناک. وقتی هوا ابری باشد یک وحشت دیگر بر آن افزوده می شود و هنگامی که طوفان باشد نیز تاریکی سومی به آن اضافه می شود.

قرآن می فرماید: زندگی توأم با گناه و زندگی منهای خدا، نظیر آن کسی است که شنا نداند و به دریا رود، دریا ذات وحشتناک و تاریک است و ابر نیز بر آن چتر گسترده، و طوفان نیز آن را به طغیان کشانده و موج بر روی موج در حرکت است.

قرآن می فرماید: این شخص به اندازه ای وحشت می کند که خود را هم گم می کند، و دیگر نه تنها هیچ کس را نمی بیند، بلکه خود را هم نمی بیند؛ «أَوْ كُظِّلِمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» (نور 40/1)

ص: 133

1- یا چون ظلمتهایی در دریای ژرف است که موج بر روی موج آن را می پوشاند و بر فراز آن نیز ابری است. اینها ظلمتهایی است که روی یکدیگر قرار گرفته، آن سان که اگر شخص دست خویش را بیرون آورد تقریباً آن را نمی بیند.

گرفتار گناه به اندازه ای خود را می بازد که اگر دستش را هم از آب بیرون بیاورد آن را نمی بیند.

در ادامه این آیه یک اصل کلی آمده که برای همه بویژه برای ماطلبه ها باید مورد توجه قرار داشته باشد، و آن اصل این است که « وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَأَلُهُ مِنْ نُورٍ » (نور/40) (1). اگر کسی نورانیت بخواهد، اگر کسی بخواهد دلهره، پریشانی خاطر، نگرانی، غم و اندوه نداشته باشد، و اگر می خواهید دلی چونان کوه داشته باشید که هیچ بادی آن را نمی لرزاند، باید نور خدا بردل بتابد و باید به واسطه رابطه با خدا به نور مطلق متصل شود. چیزی که در این قسم اول از قرآن استفاده می شود این است که گفتار ما، کردار ما و افکار ما نه تنها در سعادت و شقاوت ما تأثیر دارد بلکه در سعادت و شقاوت فرزندان ما نیز مؤثر است.

شما گر یک درخت گلابی بکارید، به آن آب بدهید و آن را بارور کنید، این درخت گلابی هم برای شما استفاده دارد و هم برای بچه های شما در دوران حیات شما و پس از آن. اگر هم یک آتش در خانه بیفروزید این آتش شما را می سوزاند و طبیعت آتش این است که بسوزد، و هر کس را در خانه هست هر چند بچه ای در گهواره- بسوزاند. قرآن می گوید: گناه آتش است و اگر آتش را برافروختی خانه ات می سوزد، دیگر رحمت خدا در آن خانه نیست و چنان که خود می سوزی زن و بچه ات هم در آن خانه می سوزند. در مقابل، اگر انسان مؤمنی باشی، آن رابطه با خدایت، آن نماز شب، آن خدمت به خلق خدایت، و آن دل پاکت موجب می شود که رحمت خدا بر خانه تو نازل

شود و این هم برای خودت نتیجه دارد و هم برای زن و بچه و اطرافیان تو.

ص: 134

1- هرکس خداوند برای او نوری قرار ندهد او را نور نیست.

قرآن می فرماید: «وَلْيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (نساء/9)(1)

به موجب این آیه، اگر می خواهی بچه هایت خوشبخت بشوند، تأمین آتیه فقط به این نیست که آنان را درس خوان کنی، تأمین آینده فقط به این نیست که برای آنها خانه بگذاری، بلکه مهمتر از این دو این است که باید باتقو باشی، باید زبانت کلید داشته باشد، باید شهادت ناحق ندهی، غیبت نکنی، شایعه پراکنی نکنی، تهمت نزنی و دروغ نگویی، زبان و گوش و چشمت همه باید در اختیار و تحت سیطره تو باشد، که چنین چیزی موجب می شود برای خود و برای آنان که دوستشان می داری آینده خوبی تضمین شود.

شما می دانید که چند آیه در آخر سوره کهف مربوط به قضیه حضرت موسی و حضرت خضر است. عجیب آیاتی است که به گفته استاد بزرگوار ما حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه- در درسهای اخلاقیشان تمام مسائل جبر و تقویض، قضا و قدر، و آن مسایل دقیقی که مربوط به شیعه است را حل کرده است. راستی آیات عجیبی است و ماجرابی را در بر دارد که در طی آن بنا شد حضرت موسی کلاس مخصوصی را به واسطه حضرت خضر که البته رابطی بیش نبود، ببیند.

در سفر موسی و خضر سومین کاری که حضرت خضر انجام داد این بود که یک دیوار شکسته ای را ساخت، و این در حالی بود که به فرموده قرآن موسی و خضر که قبلا وارد آن شهر شدند مردم به آنها غذا نداده بودند و آنها گرسنه ماندند.

به همین سبب حضرت موسی اعتراض کرد، و گفت: اکنون که این خدمت را خوب بود لاقلا از آنها پولی بگیری. این جا بود که سفر موسی با خضر و محضر

ص: 135

1- و باید بترسند آن کسانی که اگر پس از خود فرزندان ناتوان بر جای گذارند بر آنان بیمناک خواهند بود. پس باید از خداوند پروا کنند و گفتاری استوار بگویند.

درسی که موسی از آن بهره برد پایان یافت، و حضرت خضر به حضرت موسی گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» (کهف/78)(1). خضر پس از آن به تفسیر کارهایی که انجام داده بود پرداخت و در مورد سومین کار خود گفت: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ» (کهف/82)(2).

گفت: اما این دیوار از آن دو کودک یتیم بود، و گنجی در زیر آن وجود داشت و من می خواستم این گنج به این دو کودک برسد، و وقتی که رشید شدند آن را به اختیار خود گیرند. خضر علت کار خود را چنین بیان می دارد که «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا»؛ چون که پدر و مادر خوبی داشتند، آن خوبی پدر و مادر علتی برای این کار من شد. این آیه به ما می گوید: اگر پدر صالح باشد و اگر مادر صالح باشد، آن کارهای شایسته اش نه فقط برای آنها، بلکه برای فرزندانشان مایه خیر و سعادت خواهد بود، چنان که اگر فردی ناشایسته باشد نیز آن کارهای بدش، نه برای خودش، بلکه برای بستگان او نیز آثار بدی به بار خواهد آورد.

قسم دوم تجسم عمل: از قرآن چنین استفاده می شود که هر چه از خوبی و بدی انجام دهیم یکی صورتی متناسب به خود می گیرد که همین الآن وجود دارد، و یک چشمی می خواهد تا آن را ببیند، آن سان که در روز قیامت چون همه چشمها تیزبین و حقیقت بین می شود هم خودش می بیند و هم دیگران می بینند.

قرآن روی این قسم دوم خیلی پافشاری دارد. شاید بیش از پنجاه آیه در قرآن در این

ص: 136

1- این جدایی من و توست .

2- و اما آن دیوار از آن دو کودک یتیم در این شهر بودند، و در زیر آن گنجی قرار داشت و پدر آن دو مردی درستکار و صالح بود . پس پروردگار خواست تا آن دو بزرگ شوند و گنج خویش را بیرون آورند و این رحمتی از جانب پروردگارت بر آنان بود.

باره آمده که ای انسان مراقب باش تا در آخرت اعمال تو موجب سرافرازی تو باشد، به اندازه ای موجب سرافرازیت باشد که بگویی «هَأْوُمُ اقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ» (حاقه 19/1)؛ هان بیایید و کردار مرا ببینید. قرآن می گوید: مراقب باش که اعمال زشت تو آن جا دیده می شود و مبادا که یک وقت آن اعمال موجب سرافکنندگی برای تو فراهم آورد.

از جمله آیاتی که ظاهرا از محکمت و خیلی قوی است این آیه است که می فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران / 30)(2).

این آیه می گوید خداوند بر بنده هایش رأفت دارد و به سبب همین رأفت زنگ خطر را برای آنها به صدا در می آورد که هر کس باید بداند اعمال خوبش، اعمال بدش همه در روز قیامت مجسم است و اطراف او را گرفته است. اگر اعمال شخص خوب باشد سرافراز است و اگر اعمال بد باشد، به اندازه ای رسوا و ناراحت است که از جهنمش و از آن بدیهای اعمالش نمی ترسد، بلکه آنچه از آن می ترسد، رسوایی در روز قیامت است و پیوسته می گوید: ای کاش بین من و اعمال من فاصله زیاد وجود داشت. برای چنین شخصی در روز قیامت، غیبتها، ظلمها، جنایتها و بالاخره حق الناس ها به صورت مار و عقرب و درنده موذی در آمده و او را در محاصره خود گرفته اند.

این سخنهای چومار و کژدمت *** مارو کژدم می شود گیرد لب

از قرآن و از روایات اهل بیت چنین استفاده می شود که اگر بهشتی هست، آن بهشت موعود، نعمتهایش اعمال ماست، و اگر که جهنمی هست، آن جهنم و آن نعمتهایش اعمال بد ماست. بنابر این، آن بهشت و جهنم اکنون نیز وجود دارد و در روز قیامت برای

ص: 137

1- هان! بیایید و نامه مرا بخوانید.

2- روزی که هرکس آنچه را از خیر انجام داده حاضر شده می بیند، و آنچه را از بدی انجام داده آرزو می کند که کاش میان او و آن فاصله ای دور و فراوان بود. خداوند شما را از خویشتن بیم می دهد و خداوند به بندگان روف است.

خوبها و برای بدها مهیاست. اگر نعمت جهنم آتش است این آتش را ما فراهم کردیم، اگر نعمت بهشت نعیمی سرشار با آن همه تفصیل وجود دارد این اعمال ماست که به آن صورت در آمده است؛ «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ» (آل عمران / 182) (1).

این جمله شاید بیش از بیست بار در قرآن تکرار شده است.

آنچه میبافی همه روزه بپوش *** آنچه می کاری همه روزه بنوش

این سخن های چو مارو کژدمت *** مارو کژدم می شود گیرد لبت

اگر در جهنم عقرب وجود دارد همان زخم زبانهای ما و غیبتهای ماست. اگر در بهشت قصر وجود دارد با آن وصفهایی که در قرآن از آن شده، و اگر حور وجود دارد، با آن وصفهایی که در قرآن از آن شده، همه و همه اعمال خوب ماست. این هم قسم دوم از تجسم عمل، که این دو قسم مربوط به اخلاقیات است و نه مربوط به اخلاق.

اخلاقیات یعنی آن چیزهایی که از رذایل و فضایل ما سرچشمه می گیرد، یعنی اعمال خوب ما و اعمال بد ما.

قسم سوم از تجسم عمل، مربوط به اخلاق و اخلاقیات هر دو است.

از قرآن و از روایات اهل بیت چنین استفاده می شود که صفات رذیله ما، اگر متراکم در نفس ما شود، و اگر قوی شود و به روح ما و به هويت ما رنگ بدهد، ما را مسخ می کند. به گفته بزرگان تناسخ از نظر اسلام غلط است. این که انسان وقتی بمیرد، روح او به انسان دیگری یا هر حیوانی و یا به گیاهی منتقل شود، و آن مسأله تناسخی که در علم کلام آمده غلط است. اما از قرآن یک تناسخ لطیف و دقیقی استفاده می شود، و آن این است که اگر از صفات رذیله خود پیروی کنیم، و اگر آنها را ریشه کن نکنیم، کم کم در روح ما رسوخ می کنند و به آن رنگ می دهند، و هويت ما را به صورتی متناسب خود در می آورند. بنابراین، اگر یک انسان جاه طلب، متکبر و خودخواه دست از خود خواهی

ص: 138

1- این به سبب همان چیزی است که به دستهای خویش پیش فرستاده اید .

وتکبر و جاه طلبی بر ندارد، و اگر تابع این خصلتها شود و کم کم این خصلتها در روح او و در هویت او متمرکز شوند، هویت او را به صورت یک پلنگ در می آورند.

چشمهای تیز بین، همین پلنگ را در این دنیا می توانند ببینند، اما در آخرت چشمها همه تیز ببینند و همین شخص خود را به صورت پلنگ می بیند و دیگران هم او را به صورت پلنگ می بینند. آن کسی که در این دنیای پست منغم است، و شخصیتش، حیثیتش، دینش و خدا را به این دنیا می فروشد، این رذیله که در وجود او قوی و در هویت او متمرکز شد، هویت او را عوض می کند و او را به صورت یک خوک در می آورد، خوکی که اکنون نیز هست، و آن کسانی که اهل دل هستند او را می بینند، ولی در آخرت همه و همه، و از جمله خودش، این را مشاهده می کنند.

افراد گزنده، افرادی که پشت سر دیگران شخصیت آنها را می کوبند، و آبروی دیگران را می برند، افرادی که گزندگی در روح آنها متمرکز شده، به صورت سگانی درنده در همین دنیا در می آیند، سگانی که اکنون آن را می بینند، و در روز قیامت، همه و همه-هم خود او و هم دیگران شاهد بر آن می شوند.

آن افراد بی اعتنا، آن افرادی که در مورد، همه چیز در مورد دین خود، اجتماع خود، و مردم بی اعتنائند و چیزی که در زندگی آنها نیست خدمت به خلق خداست، و خودگرا و خودخواه هستند، به گفته قرآن، به صورت الاغی در می آیند. آدمهای لجوج، آدمهایی که تعصب قومی، تعصب حزبی و تعصبات علمی و فردی روی آنها اثر گذاشته، به گفته قرآن، در روز قیامت وارونه به صف محشر آورده می شوند، و سر آنها روی زمین و پاهای آنها به سمت بالاست.

قرآن می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ» (هود / 106)؛ افراد شقاوتمند که بی اعتناهای اجتماعی و دینی روی آنها تأثیر

ص: 139

1- اما کسانی که بدبخت شدند در آتشند، و در آنجا ایشان را ناله و آهی است .

گذاشته اند، به صورت الاغ در جهنمند. قرآن به جای این که بگوید: آنها آه و ناله دارند، می گوید: «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ»؛ در آن جا صدای الاغ در می آورند. زفیر و شهیق را می دانید، در لغت به صدای الاغ زفیر می گویند، و شهیق آن ناله ای است که در دنباله صدای الاغ شنیده می شود. در آیاتی دیگر چنین می خوانیم که خداوند به این گروه می فرماید: «قَالَ اٰخَسُوا فِيْهَا وَلَا تَكَلَّمُوْنَ» (مومنون/108)(1). بنابر آیه، در حالی که این گرفتاران آه و ناله دارند و التماس می کنند، پروردگار عالم به جای این که به اینها بگوید: گم شوید، می گوید: «قَالَ اٰخَسُوا فِيْهَا وَلَا تَكَلَّمُوْنَ»(2).

این است معنای «مَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِيْ قَانَ لَهُ مَعِيْشَةٌ ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمٰى». آن که از یاد خدا روی برتافته است کور وارد محشر می شود، و: می گوید: خداوندا من که چشم داشتم، چرا کورم؟ در پاسخ به او خطاب می شود برای این که، در دنیا کور شدی؛ «كَذٰلِكَ اَتَتْكَ آيٰتُنَا فَنَسِيْتَهَا». آن کوری دنیایت در اینجا جلوه گر شده و جلوه آن کوری آخرت است؛ «وَكَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسٰى» (طه / 126).

وقتی که دست عنایت خداوندی روی سرانسان نباشد، آن هویت و واقعیت حقیقی اش پیدا می شود. قرآن کریم می فرماید: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّا وَاٰهُمْ جَهَنَّمَ» (اسراء / 97)(3).

بعضی از بزرگان آیاتی را که می فرماید: کسانی را که براستی رابطه با

ص: 140

- 1- گفت در آن گم شوید و با من سخن مگویید.
- 2- این واژه نهیبی است که برای دور کردن سگان در مورد آنان به کار برده می شود.
- 3- و روز قیامت آنان را به روی در افتاده و کور و گنگ و کر و محشور می سازیم و جایگاه ایشان دوزخ است.

خدا ندارند، و صد در صد رابطه با شیطان دارند، از هر میکروبی و حتی از حیوان هم پست ترند، به همین معنای تجسم عمل و این قسم اخیر تفسیر کرده اند.

همین معناست که می فرماید «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال/22)(1). پست تر از هر میکروبی، پست تر از هر موزی، هر ماری و هر عقربی، پست تر از هر درنده خویی، هر گرگی و هر سگی «الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» است.

این «الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» را دو گونه معنا کرده اند:

یک معنا این است، که چنین شخصی چون «صُمُّ بُكْمٌ عَمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» و پست تر از هر درنده ای است؛ معنای دیگرش همان تجسم عمل است؛ یعنی انسان دور از خدا و بی تعقل و کر و کور از حقیقت، وارد صف محشر می شود، در حالی که چون در این جا پست تر از هر درنده ای بوده است، آن جا هم پست تر از هر درنده ای است؛ «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف/159)(2).

در این آیه را دو گونه معنا کرده اند: یک معنای ظاهری این که بعضی از مردم یا بسیاری از مردم گویا برای جهنم خلق شده اند، و راه جهنم را در پیش گرفته و در حال رفتن به جهنم هستند. اینها چشم حقیقت بین ندارند، گوش حقیقت بین ندارند، دل ندارند و از حیوانیت و بلکه از حیوان هم پست تر و غافلند. این یک معناست که دنیای

ص: 141

1- بدترین جنبنندگان در پیشگاه خداوند کر و گنگانی اند که خرد ندارند.

2- و براستی بسیاری از جنیان و انسانها را برای دوزخ بیافریدیم. آنان را دلهایی است که با آن درک نمی کنند، دیده هایی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمی شنوند. اینان چون چهارپایان و بلکه گمراهترند و اینان همان غافلانند.

غرب با آن تمدنش، دنیای آمریکا با آن علمش، مصداق آن می شود «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا».

قضیه بوسنی هرزگوین، یک گواه روشن بر این مسأله است که براستی هر کسی را جریحه دار می کند، و به فرموده امیر المؤمنین اگر انسان با غیرتی بدان سبب بمیرد جا دارد، اما دنیای غرب تماشا می کند و خوشحال است، و آمریکا با کمال وقاحت می گوید: «به من چه ارتباطی دارد؟» و بالاتر این که در پشت پرده به جنایتکاران کمک می کند.

این یک معنای آیه است، اما معنای دقیقتر آیه، آن است که دنیای غرب و این آمریکا که راه جهنم را در پیش گرفتند، و دوان دوان به جهنم می روند وقتی که وارد صف محشر می شوند و زمانی که چشمها هم تیز بین می شود، اینها گرگند، سگند، مارند و عقربند.

در روایات ما نظیر این آیات زیاد است، راوی می گوید: در مکه خدمت امام صادق - سلام الله علیه - بودم. طواف امام (ع) تمام شده بود که خدمت، ایشان نشستم. در این هنگام دیدم امام صادق (ع) به مطاف نگاه می کند، خیلی خوشحال شدم. مسجد پر بود. گفتم: «یا بن رسول الله امسال چقدر حاجی فراوان است!» حضرت تبسم کردند و فرمودند: «ما کثر الضحیح و اقل الحجیح». راوی می گوید: به امام گفتم: «نفهمیدم» و امام صادق - سلام الله علیه - به من چشم تیزبین دادند و فرمودند: «نگاه کن». راوی می گوید: از میان انگشتهای امام صادق نگاه کردم و دیدم همه موش، گاو، پلنگ، خرگوش و مار در طواف است، و در میانشان انسانهایی هم وجود دارند.

بزرگی به من گفت: من با علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - رابطه رفاقتی داشتم. روزی به علامه طباطبایی گفتم: آقا من دلم می خواهد رابطه ام با شما

همیشه باشد. اگر من مردم، رابطه برقرار باشد، و اگر شما مردید، رابطه همچنان استوار باشد. آقای طباطبایی نیز قبول کردند. علامه طباطبایی از دنیا رفت، و پس از آن این بزرگ به من گفت: من یک شب از خداوند خواستم که خدایا من دلم می خواهد در این دنیا عالم برزخ را بینم. او می گوید: علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه را در جلسه ای خواب دیدم که حضرت آیه الله میلانی هم در آن جلسه حضور داشتند. وارد آن جلسه شدم. دیدم که حضرت آیه الله میلانی بلند شدند و قصد دارند خدمت حضرت رسول الله - سلام الله علیه- بروند. ایشان رفتند، و من در خدمت علامه طباطبایی نشستم. علامه طباطبایی، با ترشروی به من گفتند: «اینها چه خواسته هایی است که از خدا می خواهی؟» به ایشان عرض کردم: دلم چنین می خواست و اکنون هم می خواهم. آن بزرگ می گوید: علامه اشاره ای کردند و گفتند: نگاه کن. نگاه کردم و عالم برزخ را

دیدم. اما دیدم بسیاری از اینها مار، پلنگ، عقرب و سگند و انسانهایی نیز در میان آنها هستند که معمولا حالتی نیم مرده دارند، و به گفته قرآن شریف عذاب را می چشند و اما مثل آن کرم زیرزمین دیگر مشاعرشان هیچ کار نمی کند، و تنها عذاب را درک می کند. آن شخص می گوید: چون چنین دیدم وحشت کردم، و تا وحشت کردم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - آن حالت را از من گرفتند، و دیگر هیچ ندیدم و پس از آن از خواب بیدار شدم.

نظیر این قضیه فراوان است. صدرالمتألهین - رضوان الله تعالی علیه- در یکی از کتابهایش می نویسد: دو نفر غیبت می کردند و من دیدم که مثل تنور، آتش از دهان اینها بیرون می آید. نمونه دیگر آن که عایشه در نزد پیامبر اکرم (ص) غیبتی کرد. پیغمبر اکرم فرمود: عایشه چرا غیبت کردی؟ استفراغ کن. پیامبر (ص) حال کشف به او دادند. او استفراغ کرد و یک مقدار گوشت گندیده از دهانش بیرون آمد. گفت: یارسول الله، من گوشت نخورده بودم. فرمود: مگر نخواندی: «لَا يَغْتَبُ

بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات / 12)(1)

عزیزان من، شما این روایت امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) را چگونه معنا می کنید، آن جا که فرمودند: «الغیبة ادم کلاب اهل النار»، یعنی غیبت نان و خورش سگهای جهنم است؟ شما این را چگونه معنا می کنید؟

استاد بزرگوار ما، مرحوم حضرت امام رضوان الله تعالی علیه- آن را چنین معنا می کرد. ببینید خوب معنایی است یا نه . امام (ره) فرمود: آن کسانی که در روح آنها غیبت روی غیبت متمرکز بشود، این غیبتها به روح آنان رنگ می دهد، و در نتیجه هویت آنها عوض می شود، و به صورت

سگی در می آیند. این سگ جهنم می رود و در آن جا غذا می خواهد. در آن جا غذایش چیست؟ آنچه که قرآن در این باره می گوید: این است که غیبتهای او، آن گوشتهای گندیده و آن گوشتهای کثیف را به جهنم می برند، و در آن جا نان و خورش این سگ می شود .

این روایات ، به رغم موجز بودن، هم تجسم عمل به معنای سوم را معنا می کند، هم تجسم عمل به معنای دوم را .

خلاصه بحث

اخلاق و اخلاقیات اهمیت دارد. ما اگر سعادت دنیا و آخرت بخواهیم، اگر تأمین آتیه برای خود و برای اولادمان بخواهیم، اگر راستی بخواهیم در این دنیا یک حیات طبیعی داشته باشیم، اگر بخواهیم در آخرت با خدا، با پیغمبر ، با شهداء و با افراد شایسته یعنی

ص: 144

1- نباید همدیگر را غیبت کنید. آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خویش را بخورد . این چیزی است که آن را خوش نداشتید.

ائمه طاهرین باشیم، باید صفت رذیله نداشته باشیم، باید خودسازی کنیم، باید گناه در زندگی ما نباشد، و باید بدانیم که اخلاق ما، نیت ما، گفتار ما و کردار ما اگر بد باشد برای سعادت دنیای ما و برای سعادت اطرافیان ما ضرر دارد، و موجب رسوایی در آخرت است. باید بدانیم گاهی آن هویتی که در روز قیامت بروز می کند توجه صف محشر را به خود معطوف می سازد.

روایت داریم که بعضی افراد وقتی وارد صف محشر می شوند، چون متوغل در انسانیتند توجه همه صف محشر را به خود جلب می کنند. این گونه افراد به جای این که به صورت سگی وارد محشر بشوند با چنین برجستگی و سرافرازی به صحنه محشر پای می گذارند. اگر می خواهیم چنین باشد، باید خودسازی کنیم و باید رابطه ما با خدایمان محکم باشد.

خدایا، به عزت و جلالت قسمت می دهیم صفات انسانی، حالت تنبه، نورانیت دل، توفیق عبادت و بندگی، و ترک معصیت، توفیق وظیفه شناسی، و عمل کردن به وظیفه، توفیق تهذیب نفس، توفیق تنبه به این گونه آیات شریفه و به همه قرآن شریف، انس با قرآن و انس با روایات اهل بیت به همه ما عنایت فرما!

خدایا، ما را به راهی بدار که رضای تو در آن است، و ما را از راهی بازدار که سخط و غضب تو در آن است!

خدایا، به عزت و جلالت علمای بزرگ، مخصوصا مراجع تقلید که از این دنیا رفتند، روح آنها را شاد فرما!.

پروردگارا، روح حضرت امام رضوان الله تعالی علیه - عالی است عالتر فرما!

خدایا، به عزت و جلالت، همه علمایی که به اسلام خدمت می کنند مخصوصا مراجع معظم تقلید را در کفایت حفظ فرما!

خدایا، به عزت و جلالت این انقلاب و مقام معظم رهبری را در پناه امام زمان(عج) از همه آفات و بلیات حفظ فرما! دست ما را در دنیا و آخرت از دامان قرآن و اهل بیت کوتاه مفرما!

ص: 146

*تحلیلی بر نظم نوین جهانی(1)

نگاهی به وضعیت جهان

پس از اضمحلال کمونیست و فروپاشی اردوگاه شرق، تحولاتی در دنیا پیش آمد که بخشی از آن قابل پیش بینی، و بخشی غیرقابل پیش بینی بود یا حداقل پیش بینی نشده بود؛ در دهه های چهل، پنجاه و شصت، پس از جنگ دوم جهانی تصور بر این بود، یا این طور تبلیغ می شد که جهان به سمتی می رود که بنیانگذاران سکولاریزم یا جدایی دین از سیاست و ساختن حکومتها براساس لامذهبی، دنیا را خواهند ساخت، و مذهب را به گوشه ای خواهند راند، و کم کم مذهب جزء تاریخ خواهد شد. دو تفکر «لیبرالیزم» و «کمونیزم»، یکی از وجوه مشترکشان ماتریالیزم و تکیه بر ماده، و جدایی از ماورای ماده است. می گفتند: مذهب یک امر شخصی است و به افراد مربوط می شود. هرکس مایل است می تواند اعتقادی داشته باشد. اگر اعتقادی دارد یک امر قلبی است، و چیزی است بین خود و خدای خودش، اما جامعه باید منهای مذهب اداره بشود. این اعتقاد هر دو اردوگاه است و از سالهای پس از 1945 تا 1985 یعنی مدت چهل سال علت این که تقریبش را میلادی عرض می کنم برای این است که آن جاهایی که این تقریب مطرح است

ص: 147

1- این سخنرانی در تاریخ 71/4/11 در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ایراد شده است .

تاریخ نیز میلادی است حاکم بود. آنهایی که سنشان مثل بنده یک مقداری بیشتر است، خاطر مبارکشان می آید که روزگار سختی بود. آنهایی که در آن سالها در جامعه بودند، اگر دانشگاه می رفتند، مذهبها حسابی در دانشگاه غریب بودند. حالا شما ملاحظه می کنید، یعنی الآن می بینید که به برکت انقلاب اسلامی نه تنها دانشگاههای ما جوش، جو اسلامی است، بلکه دانشگاههای اسلامی داریم، مثل همین دانشگاهی که الان در آن هستیم. در آن موقع در همین ایران که الآن مرکز اسلام است یک دانشجو اگر می خواست نماز بخواند خیلی باید خودش را روی هم می گذاشت تا در یک گوشه ای مثلا نمازش را بخواند؛ یعنی در حقیقت مذهبها در حالت دفاعی و منفعل بودند و ابتکار

عمل دست غیر مذهبها بود، اعم از کسانی که معتقد به لیبرالیزم یا معتقد به کمونیزم بودند و یا مکاتبی بین اینها. یک طیف گسترده ای از منتها الیه راست شروع می شد، تا منتها الیه چپ؛ مثلا دست راستهای افراطی داشتیم و میانه رو هم داشتیم، چپهای نوع مسکو، نوع چین، نوع آلبانی داشتیم و هر کدام اینها یک دکانی داشتند و هر کدام می خواستند بر دیگری سبقت بگیرند، اما همه در یک چیز مشترک بودند، و آن این که عصر مذهب گذشته است و الآن عصر جدایی دین از سیاست است، و مذهب باید از اجتماع به داخل خانه ها و به درون افراد رانده بشود. بالا-خره این حیثیتی را که اساس تقوا و پرهیزگاری و رابطه انسان و خداست، می گفتند ناشی از ترس است و آدم همیشه

می ترسیده، از دوره حجر و عصر غارنشینی، هر زمانی به شکلی می ترسیده است.

ملاحظه فرمودید آن بهشت موعودی که کمونیستها وعده می دادند درست نشد، بلکه برعکس، مبالغ هنگفتی مال خدا را ظرف سالها و دهه ها، میلیاردها دلار را حرام کردند. بر اساس آماری که روسها دادند، در طی سالهای پس از جنگ دوم جهانی کرملین حدود 90 میلیارد دلار به کشورهای دیگر کمک کرد تا آن که اینها زیر پوشش اردوگاه چپ باشند؛ یعنی برای زنده و سرپا نگاه داشتن آرمان مارکسیسم پول خرج

می کردند، حفظ مارکسیسم و کمونیسم نیاز به هزینه داشت و هزینه اش هم سنگین بود. حرف اولیه آنها این بود که حالا ما خرج می کنیم، این توده ها از زیر قید طبقاتی با استثمار طبقاتی که آزاد شدند، آن وقت دیگر این نیروها که آزاد شد، جبران می شود. اما سالها و دهه ها گذشت و هیچ تحولی رخ نداد، بلکه این غولی که اینها از شیشه در آورده بودند، سر صاحبش را خورد؛ یعنی

مارکسیسم سر حامیان اولیه اش را خورد، و حالا که ملاحظه می کنید همه باصطلاح عقلای آنها دور هم جمع شده اند که چگونه با عوارض و عواقب آن مبارزه بکنند و معالجه بکنند.

تأثیر انقلاب اسلامی ایران در جهان

همه اذعان دارند که بروز انقلاب اسلامی در ایران وضعیت را در دنیا عوض کرد. این را هم دوستان ما می گویند، و هم دشمنان ما؛ دوستان با سلیقه ای مثبت، و این را به عنوان یک عامل مهم و مثبت و تعیین کننده در سرنوشت جهان می دانند؛ و دشمنان هم این را تعیین کننده می دانند، ولی در جهت منفی. آنها ناچارند اعتراف کنند که احیای تفکر مذهبی در دنیا، ریشه اش از ایران است، و انقلاب اسلامی ایران سرمنشأ است. ملاحظه می کنید این رسانه ها، روزنامه ها، مجله ها پر است از اظهارنظرها و مقالاتی که در این باره می نویسند، و همه بر این اتفاق نظر دارند که احیای تفکر مذهبی در دنیا مرهون انقلاب اسلامی ایران و امام رضوان الله تعالی علیه است و همین طور هم هست. ما با افراد مختلف و گروههای مختلف از کشورهای مختلف جهان که مواجه می شویم، می بینیم که این انقلاب آثار بسیار عمیقی در همه جا بر جای گذاشته و کار خودش را کرده است.

در اول انقلاب بین دو گروه بحث بود بعضی می گفتند که نباید انقلاب صادر بشود. اصلا بعضی از مقامات رسمی آن اوایل انقلاب گفتند که ما در پی صدور انقلاب نیستیم. بعد امام فرمودند که ما دنبال صدور انقلاب هستیم. چند سالی که گذشت امام فرمودند: انقلاب صادر شده است؛ یعنی همان که شما دارید درباره آن دعوا می کنید که صادر بشود، یا نشود، صادر شده است. مخالفین برای این که این تفکر را زمین بزنند، حرفهای نامربوط می زدند و آن را به یک مجرای می انداختند که بتوانند آن را بکوبند و بگویند که حالا اینها می خواهند با تفنگ مثلا بروند کجا را بگیرند. اما انقلاب اسلامی

صادراتش با تفنگ نبود. صدور یک تفکر است و صدور یک آرمان است که مرزها نمی تواند جلویش را بگیرد، همان طوری که نگرفت. این طور تبلیغ می کردند که ایرانیها می خواهند بروند مثلا بزور اعتقادات خودشان را به کشورهای دیگر تحمیل کنند. این را مطرح می کردند تا بتوانند وسیله و مستمسکی پیدا بکنند که به کمک آن بتوانند برضد انقلاب وارد صحنه بشوند. در همین کشمکشها بودند که خاطر بعضی از آقایان هست که امام فرمودند: انقلاب صادر شده و آن که شما دارید دعوایش را می کنید که بشود، یا نشود، شده است.

تأثیر انقلاب در مسیحیت

انسان نگاه می کند می بیند همین طور است. انقلاب همه دنیا را، حداقل جهان اسلام را متحول کرده و من به شما عرض کنم که در جهان غیر اسلامی نیز همین طور اثر گذاشته است من با کشیشها و اسقفهای مختلفی از مذاهب و فرقه های مختلف مسیحیت تماس داشتم، در همه این جاها می بینیم مذهب دارد ابراز می شود. بنده به اوکراین رفتم و در شهر کیف با سراسقف آن جا در کلیسا ملاقاتی داشتم. همه جا دارند

گردوغبار کلیساها را پاک می کنند، کلیساها را رنگ می زنند، برج و باروها را آراسته می کنند، در حالی که چند دهه در حال رکود بود، و آقای اسقف، محلی از اعراب نداشت. اما حالا شما می بینید کسانی که رهبر کمونیستها بودند. الآن توبه کردند، و گویی که دو مرتبه می روند به کلیسا که غسل تعمید مجدد داشته باشند. این احیای تفکر مذهبی فقط منحصر به جهان اسلام نیست، بلکه در تمام دنیاست، تا این جا روشن شد که سیستم سیاسی جهان و تفکرات حاکم بر جهان به نحوی بود که با

تفکر مذهبی به صورت عام، و با اسلام به شکل خاص، مبارزه می کردند. اما حالا شما می بینید که برعکس، ابتکار عمل دست الهیون و مسلمانان، و انقلابیون مسلمان است، و نقطه مقابلش منفعل است. عرض کردیم که تفکر حاکم تفکر بی دینی، تفکرلامذهبی، تفکر سکولاریزم بود، اعتقادات الهی و اسلامی را به کنجی رانده بودند. اما حالا این مسلمان یا آن مذهبی که به زمین افتاده بود، بلند شده و ضربه های خود را به جناح مقابل و جبهه مقابل می زند، و او را به گوشه ای انداخته است اینها ابتدا حاضر نبودند نام خدا را بیاورند، بعد بتدریج عقب نشینی کردند، و مرحله به مرحله عقب نشستند، و اکنون می گویند که اسلام خوب است؛ یعنی نه تنها تفکر مذهبی را قبول دارند، بلکه همان طور که عرض کردم آنهایی که در غرب هستند در فعالیتهای انتخاباتیشان یکی از نقاطی که روی آن تکیه می کنند این است که بگویند: ما به کلیسا می رویم، ما به خدا اعتقاد داریم و ما به اخلاق مذهبی پایبندیم، در حالی که در گذشته اگر کسی می خواست رأی بیاورد، باید می گفت که به خدا و به مذهب اعتقاد ندارم. حالا نه تنها این را می گویند، بلکه شما می بینید که برخی از رؤسای کشورهای مسیحی، از باصطلاح قدرتمندانشان، در اظهاراتشان از اسلام دفاع و تمجید می کنند،

البته می گویند: نه از این نوعی که ایرانیها دارند. وزیر خارجه یکی از این کشورهای اروپای شرقی اخیر به یکی از این کشورهای حاشیه خلیج فارس رفته برای این که وامی

بگیرد. گفته بود که ما اسلام کشور شما را قبول داریم، نه اسلام ایران را. حالا هر جا که می رود می گوید همان جا را قبول دارد، ایران را قبول ندارد. در حقیقت ما این روند را که الآن در دنیا هست قبول داریم و از آن خوشحالیم، برای این که حاکی از این است که مرحله به مرحله دارند عقب نشینی می کنند، و امروز دیگر در دنیا، از آدمهایی که بالاخره سررشته سیاست در دست آنان است و اقتداری دارند کسی نیست که بخواهد با تظاهر به لامذهبی در جامعه خود نفوذ پیدا کند. دوم این که حتی مسیحیها و یا رهبران مسیحی هم برای این که از این قافله ای که این طور به جلو می رود عقب نمانند می گویند اسلام هم خوب است، و از اسلام دفاع می کنند. موقعی، عرض کردم یکی از همین رؤسای جمهور کشورهای غربی، مسلمانان را به این دعوت می کرد که شما به اسلام عمل کنید، اسلام این را می گوید، همان چیزی که ما از شما می خواهیم انجام بدهید. در قضیه کویت همین رئیس جمهور آمریکا بود که این را می گفت.

نظم نوین جهانی

یکی از مسایل عمده در طی سالهای اخیر موضوع نظم نوین جهانی است. طرح نظم نوین جهانی در حقیقت طرح جهانی است که پایه های اولیه اش در کریمه گذاشته شده بود، در سال 1945 در یالتا. این نظم چهل ساله ای بود و عرض کردم که پس از پیدایش بحران در ارزشهای حاکم بر جهان آمدند نظم نوین جهان را مطرح کردند. برای نظم نوین جهانی، چهار پایه مشخص مطرح می کنند. یکی حقوق بشر، دیگری حاکمیت دموکراسی در جوامع و حکومتها، سوم مسأله خلع سلاح عمومی، و چهارم حفظ محیط زیست از آلودگی و تخریب. در حقیقت یکی از اهداف طرح نظم نوین

جهانی توسط کشورهای غربی این است که نگذارند این روندی که در ابتدای سخن عرض کردم به صورت طبیعی پیش برود، یعنی اگر این روند بر اثر بحرانی که در ارزشها

به وجود آمده ادامه پیدا کند آنچه که غریبه‌ها در طی این چند قرن سرمایه‌گذاری کرده‌اند، و تصورشان این بود که بتوانند با تسلط بر تکنیک بر دنیا هم بیش از گذشته مسلط بشوند ثمر نخواهد داد. موقعی که مردم در مقابل بحران ارزش‌ها قرار گرفتند که حاصلش سرخوردگی اکثریت مردم جهان از لامذهبی و بی‌اعتقادی و بی‌اعتباری ارزش‌های اخلاقی بود، در عمل به دنبال بحران ارزش‌ها، و فروپاشی جهان دو قطبی، و از بین رفتن کمونیزم، نوعی خلا- به لحاظ سیاسی در دنیا و نظم موجود در جهان ایجاد می‌شود، و از دید آنها چیزی که ممکن است شکل بگیرد- همانطور که عرض کردم شکل‌گیری ارزش‌های مذهبی است که مطابق خواست آنها نیست و از همین رو نظم نوین جهانی را مطرح کردند که یک فریبی بیشتر نیست و قالبی است که همان محتوای قبلی را دارد. زمانی عصر استعمار کلاسیک یا کهنه بود، بعد شد استعمار نو، حالا هم این شکلی از بهره‌کشی است که می‌خواهند زیر عنوان نظم نوین به آن سازمان بدهند و ایجادش بکنند.

در همان زمانی که می‌آمدند کشوری را می‌گرفتند که ما می‌خواهیم این جا را آباد کنیم، از همین کلمه استعمار استفاده می‌کردند. بعد به واسطه آثار سوئی که اشغال این کشورها توسط کشورهای غربی داشته‌واژه استعمار از آن معنای مثبتش تبدیل شده به یک معنای منفی، ولذا هر کس این کلمه را بشنود یک سابقه نفرت انگیزی به ذهنش متبادر می‌شود. قضیه نظم نوین جهانی هم جز این نیست؛ یعنی ساختن جهان و نظم دادن جهان به آن شکلی که مقصود آنها و در جهت مصالح و منافع آنهاست. اینها همواره مطرح کرده‌اند که آنچه که ما می‌کنیم در جهت مصالح و منافع انسان است. انگلیسی‌ها زمانی به هند آمدند، به کشورهای مختلف آفریقا رفتند، در جاهای مختلف حضور داشتند. اگر همان زمان از اینها می‌پرسیدند، - اسنادش هست - شما آنجا چه می‌خواهید، جواب می‌دادند: ما آمدیم تمدن را بیاوریم، ترقی را بیاوریم، ولی

معلوم بود که در حقیقت در زیر دستکش زیبایی که به دستشان کرده اند چنگالهای آهنین نهفته است و واقعا کشورها و اموال و مصالح و منافع آنها را غارت می کردند. حالا هم با همان نام، ولی تحت پوشش نظم نوین جهانی با چهار مؤلفه ای که عرض کردم وارد شده اند و ما می بینیم که در عملکردشان صادق نیستند.

شعار حقوق بشر

از جمله همین عوامل و پارامترهایی که مطرح می کنند، یکی حقوق بشر است. اینها از حقوق بشر به عنوان یک ابزار برای کوبیدن کشورهای دیگر که در جهت اهداف آنها نیستند استفاده می کنند. شما ببینید، که بعضی با استانداردهای مختلف، با یک موضوع برخورد می کنند؛ همان مثال ساده یک بام و دو هواست، و کشورهایی که حاضر نیستند از آنها تبعیت کنند، همواره مارک می زنند که اینها حقوق بشر در کشورشان رعایت نمی شود، و کشورهایی که از آنها تبعیت می کنند اصلا موضوع حقوق بشر درباره آنها نسیا منسیاست. شما ببینید که اسرائیلیها به سر فلسطینیها چه می آورند، و این چیزی نیست که فقط ما به عنوان مسلمان بگوییم، اینها در رسانه های خودشان همواره خبر ایجاد فشار توسط اسرائیل، غصب سرزمین فلسطینیها، بیرون کردن فلسطینیها، بزور آوردن یهودیان از سراسر عالم، و جا دادن آنها در فلسطین، شرایط بسیار بدزیستی برای حدود یک و نیم میلیون فلسطینی در سرزمینهای اشغالی در اردوگاهها را می آورند. آیا اینها همه ستم به فلسطینیها و نقض حقوق بشر نیست؟ من با یک روزنامه نگار سوئیس مصاحبه می کردم. صحبت از حقوق بشر را می کرد و موضوع اقلیتها. گفتم که ببینید در ایران اقلیتهای مذهبی مجموعشان شاید به حدود سیصد هزار نفر برسد و شاید هم کمتر. این سیصد هزار نفر پنج نفر نماینده در مجلس شورای اسلامی دارند؛ یعنی به طور متوسط هر شصت هزار نفر یک نماینده. بعضی از این اقلیتها تعدادشان از این هم کمتر

است. اما براساس قانون اساسی ما، هر کدام از اینها نماینده دارند؛ یعنی از امانه دو نماینده دارند، آشوریها یک نماینده، کلیمیها یک نماینده، زرتشتیها یک نماینده، و رأی هر کدام از اینها با رأی نمایندگان مسلمان برابر است، در حالی که طبق قانون اساسی برای هر صد و پنجاه هزار نفر یک نماینده است؛ یعنی حقی که ما در جمهوری اسلامی به اقلیتها دادیم و قانون اساسی ما داده، بیش از حقی است که به مسلمانها داده شده. گاهی ممکن است لایحه ای در مجلس قرار باشد تصویب شود و این به یک رأی نیاز داشته باشد و یک رأی بیشتر یا کمتر سرنوشت یک کشور با بیش از 99 درصد مسلمان را تعیین کند و این قدر اثر بگذارد. ما این قدر پایبند حقوق آدمها هستیم، ولو این که آنها مذهب دیگری داشته باشند. گفتم: الان در فرانسه ظاهراً حدود سه میلیون مسلمان وجود دارد. چند نماینده در مجلس فرانسه دارند؟ جواب نداشت. گفتم: در انگلیس صدها هزار مسلمان هست. چند نماینده در مجلس انگلیس دارند؟ ملاحظه می فرمایید با اینها که صحبت می کنیم و براساس واقعیتهای موجود استدلال می کنیم، اینها حرفی برای زدن ندارند.

طرح حقوق بشر ابزاری شیطانی

طرح مسأله حقوق بشر ابزاری است برای این که کشورهایی را که حاضر نیستند از این نظم شیطانی تبعیت بکنند تحت فشار قرار بدهند. یک و نیم میلیون مسلمان در خانه خودشان غریبند و در فلسطین تحت ستم و فشار یک عده صهیونیست هستند که هر کدامشان از یک گوشه دنیا آمده اند. کسی در دنیا به اینها کاری ندارد. اگر قرار است که یک قطعنامه در شورای امنیت بر ضد اسرائیل دربارہ وضعیت حقوق بشر در آن جا تصویب شود، توسط آمریکا یا انگلیس و تو می شود. چرا؟ چون اسرائیل است. چرا؟ چون سرمایه دارهای یهودی در آمریکا یا انگلیس و در کشورهای غربی، در حاکمیت آن

سلاح فریبنده دموکراسی

اما موضوع دموکراسی و این که حکومتها باید بر اساس آرای مردم باشد، یکی از پارامترهای دیگر نظم نوین جهانی است. در بسیاری از کشورهای جهان سوم و در همین منطقه، خبری از دموکراسی نیست، اما در کشورهای غربی مطرح نیست. فقط دموکراسی را روی آن کشورهایی متمرکز کرده اند که با این طرح مخالفند؛ یعنی آن چیزی که مد نظر اینهاست دموکراسی نیست، بلکه طرح مسأله دموکراسی یک ابزار است که بتوانند بر روی کشورهای دیگر فشار بیاورند. این که در فلان کشور عرب صاحب نفت حکومت غیر دموکراسی است مشکلی برای غربیها نیست، آنچه که مهم است، این است که این حکومت هماهنگی لازم با غربیها داشته باشد، و از غربیها تبعیت نکند. اینها از دموکراسی تبلیغ کردند، و شما ملاحظه کردید که در الجزایر که بر اساس همین دموکراسی که غربیها

تبلیغ می کنند، کار پیش رفت، آن جا که دیدند اگر قرار باشد یک فرد الجزایری یک رأی داشته باشد و یک رأی بدهد، آن که در نهایت حکومت را می برد مسلمانها هستند، جلواش را گرفتند و کودتا کردند و غربیها، آمریکاییها، انگلیسیها و فرانسویها از آن حمایت کردند؛ یعنی باز این جا شما قضیه یک بام و دو هوا را می بینید متأسفانه با همین وقاحت، عملکردشان براساس استانداردهای متفاوت برای یک موضوع واحد است؛ یعنی همان قضیه یک بام و دو هوا.

خلع سلاح عمومی ابزاری برای سلطه صهیونیسم

عامل سوم، موضوع خلع سلاح است و بر اساس آن کشورهایی که نباید سلاح داشته باشند آنهایی هستند که با نظم دهندگان نظم مطلوب غربیها هماهنگ نیستند. اما

اگر کشوری هماهنگ است اشکالی ندارد سلاح داشته باشد.

سیاسیون غربی روی این تکیه کرده اند که خاورمیانه باید فارغ از سلاحهای انهدام جمعی باشد. منظور تان از خاورمیانه کجاست؟ اسرائیل را هم می گویند؟ می گویند: نه، اسرائیل مستثنی است. اسرائیل الان انواع سلاحها، رادار، انواع موشکها، سلاح شیمیایی و سلاح هسته ای دارد ولی کسی متعرض آن نمی شود، اما دایم تعداد مشخصی از کشورهای خاورمیانه را اعلام می کنند که اینها دارای سلاحهای کشتار جمعی هستند، و یا در آستانه این هستند که دارای آن بشوند، و غالبش هم به دروغ، و تنها برای این که باز ابزاری باشد برای فشار بر روی این کشورها. معنایش این است که در یک منطقه بسیار نزدیک به هم در خاورمیانه اغلب کشورها کشورهای کوچکی هستند، مرزها به هم نزدیک است، با این موشکهای دور بردی که چند صد کیلومتر یا بیش از هزار کیلومتر، و یا حتی با موشکهای برد کوتاه و متوسط براحتی می توانند از این طرف خاورمیانه تا آن طرف خاورمیانه را هدف قرار دهند - همه نباید چنین سلاحهایی داشته باشند، مگر اسرائیل

اصطلاحات سیاسی و علمی بازیچه دست استعمار غرب

حتی جالب است که مثلا از میان کشورهای خاورمیانه کشوری که نزدیکی خاصی با پیمان ناتو دارد، در تعریفی که (در ترموفولوژی، در اسم گذاری) از خود لفظ خاورمیانه می کنند، می گویند: این کشور جز خاورمیانه نیست؛ یعنی حتی اصطلاحات علمی، سیاسی هم بازیچه دست آن کسانی است که اینها را وضع می کنند؛ یعنی می گویند: خاورمیانه عبارت است از اینها، و بعد تعدادی کشور را نام می برند. خوب، این اصطلاح، یک اصطلاح جغرافیایی بر اساس جغرافیای سیاسی است. این اصطلاح ژئوپلتیکی است، چطور ممکن است که چند تا کشور در کنار هم باشند، همه شرایط

مساوی به لحاظ جغرافیایی و سیاسی داشته باشند، یکی از اینها، دوتا از اینهایی که مثلا عضو فلان پیمان نظامی غربی هستند، اینها را می گویند جز آن خاورمیانه ای که ما می گوئیم نیستند؟ خاورمیانه باید عاری از فلان سلاحها باشد. می گوئیم : خوب، این کشورها را هم می گوئید؟ می گویند: نه، اینها جزو خاورمیانه نیستند؛ یعنی اصطلاحات علمی هم ملعبه دست آن کسانی است که دنبال حاکمیت و ایجاد سلطه کامل بر دنیا هستند .

محیط زیست ابزار دیگر استکبار

موضوع بعدی، مسأله محیط زیست است. این هم یک شمشیر بر کشیده شده است، بر سر کشورهای مخالف طرح نظم نوین جهانی.

موضوع محیط زیست! دیگر از این ساده تر نمی شود. حالا یک وقت مسأله خلع سلاح است و می گویند که خوب، بالأخره نباید دوستان ما سلاح را بر زمین بگذارند؛ زیرا توسط دشمنان ما بلعیده می شوند. شما ملاحظه کردید که بیشترین تبلیغ را کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا دوره قبلی و در حال حاضر درباره محیط زیست می کند؛ یعنی آقای رئیس جمهور آمریکا در تبلیغات دوره اول ریاست جمهوری خودش این طور وانمود می کرد که یک محیط زیستی (اینوایرنتر میست) و طرفدار حزب محیط زیست است. اما همینها موقعی که قرار شد، سازمان ملل تصویب کند که اجلاسی در سطح سران از همه کشورهای عضو در برزیل تشکیل بشود تا اینکه دور هم بنشینند و

مشورت بکنند که چگونه می توانند از ادامه تخریب محیط طبیعی جلوگیری کنند، و پیش نویسی با همکاری سازمان ملل متحد، توسط کشور میزبان تهیه شد و قرار شد در اجلاس سران به عنوان یک قانون بین المللی تصویب بشود تا در مورد تبعیت کشورها قرار بگیرد، آمریکاییها قبل از تشکیل اجلاس، شروع کردند به تبلیغ که ما این را قبول

نداریم. چرا؟ برای این که اگر قرار باشد این طور بشود اشتغال را در آمریکا مورد خطر قرار می دهد؛ یعنی بگذار محیط زیست تخریب بشود. همین دیروز من یک خبری را از یکی از رسانه های بیگانه گوش می کردم. که فلان نوع سرطان در آمریکا زیاد شده، و این به واسطه آلودگی آبهای آشامیدنی به بعضی از مواد شیمیایی است. فلان نوع سرطان گوارش در آمریکا زیاد شده، به واسطه این که آب آشامیدنی اینها آلوده به بعضی از مواد شیمیایی است که محصول بعضی از کارخانه هاست؛ یعنی تخریب محیط طبیعی زندگی انسان. خود اینها که بیشترین تبلیغ را کردند- کم پیدا می شد کشوری که به اندازه آمریکا درباره محیط زیست تبلیغ کرده باشد- آن جایی که به آن نقطه ای رسید که با مصالح مقطعی حکومت آمریکا در تعارض افتاد با آن مخالفت کردند. پس ملاحظه می فرمایید این عامل دیگر هم جزو عواملی است که در دنیا به عنوان یکی از پایه های نظم نوین جهانی روی آن تبلیغ می شود یک ابزار برای اعمال سیاستهای خود آنهاست.

چکیده بحث

نظمی بعد از جنگ جهانی دوم در دنیا شکل گرفت که پس از گذشت حدود چهار دهه متزلزل شد و در حال از بین رفتن است و بخش مهمتر از بین رفت. نظم جهان دوقطبی که بعضی از مشترکات را داشت، و بعضی اختلافات، آن نیز به هم خورد.

نکته دوم آن که بر اساس تفکرانی که بتدریج از قرن شانزدهم میلادی به این طرف شکل گرفت و اوجش در این چهار دهه بعد از جنگ جهانی دوم بود، مذهب به گوشه ای رانده و منفعیل شده بود، وافکار ضد مذهبی ارزش شده بودند؛ مذهب ضد ارزش، معروف منکر و منکر معروف شده بود.

نکته سوم آن که با توجه به افزایش ارتباطات در این دنیا این موج لامذهبی در دنیا فراگیر شد و در تمام زندگی، بخشهای مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسانها از شرق

تا غرب، مؤثر افتاد، به طوری که ما در این کشور اسلامی و پایگاه اسلامی در جهان، دوره ای بر ما گذشت که اگر جوان ما می خواست فرایض خودش را انجام بدهد دچار مشکل بود؛ یعنی این موج تا درون این جوامع ریشه دار و عمیقاً مذهبی نفوذ کرده بود .

این دوره گذشت و یکی از نقاط برجسته این تغییر و تحول و گذر از آن دوره قبلی ورود به دوره فعلی، وقوع انقلاب اسلامی در ایران بود که به اقرار دوست و دشمن، مهمترین علت احیای تفکر مذهبی در جهان امروز، اعم از اسلامی و غیر اسلامی و یاسنی و یا شیعی گردید.

در آغاز سعی کردند آن را مخدوش کنند و بگویند این اصلاً اسلامی نیست، این مخصوص شیعه است، و یک ملغمه ای است از اسلام، تشیع، ایرانیت، اما بعدها که دیدند اصلاً نمی توانند آن را مهار کنند، حالا دیگر این حرفها را نمی زنند و شما کم می بینید کسی در دنیا بگوید که انقلاب، انقلاب اسلامی نیست ؛ یعنی کاری است که شیعه ها در ایران کردند. می گویند: اسلامی که ما طرفدار آن هستیم، اسلام نوع ایرانی نیست، آن نوع دیگرش است.

بحران ارزشهای حاکم بر چهار دهه پس از جنگ جهانی دوم، نه تنها با انقلاب اسلامی تشدید شد، بلکه جهت را عکس کرد، یعنی نتیجه اش این شد که جهت بر عکس شد، آنهایی که لامذهب بودند منفعل شدند، یا مکاتبی که بر اساس لامذهبی مبتنی بود یا سکولاریزم - سکولاریزم با لامذهبی تفاوتی دارد، حالا شاید نزدیکترین معنی فارسی اش همین بی دینی و مذهبی باشد و شاید جدایی دین از سیاست آن معنایی را که ما لیبرالیزم می بینیم نرساند منفعل شد. چنین شد که بالاخره در این دنیایی که این طور به هم پیوسته است و به هم مرتبط است بر اثر تحول و تکاملی که در وسایل ارتباط جمعی و همچنین ارتباطات ایجاد شده می بایست نظمی جایگزین نظم قبلی بشود. لذا نظم نوین جهانی را مطرح کردند. عرض کردم، آنها صداقت ندارند و این که طرفدار

می توانیم با عربستان رابطه نداشته باشیم؟ این به آن معنا نیست که سیاست ما با سیاست عربستان صددرصد بر هم منطبق است .

پرسش: سؤال کرده اند که روش ضدانقلاب در عصر کنونی دور کردن مردم از نظام و ارکان آن با توجه به نارضایتی تراشیهایی است که در سطح بسیار وسیعی در ادارات دیده می شود . در این باره چه می گوید؟

پاسخ: ببینید، ما و شما با هم فرقی نداریم، هر کداممان یک گوشه کار را باید بگیریم یا گرفتیم. نباید بعضیها خودشان را از مسؤولیت جدا کنند. بخواهند یا نخواهند این مردم ایرانند که باید کشور را اداره کنند. همین شما یک عده وکیل را انتخاب کرده اید و به مجلس رفته اند، اینها دولت را تأیید می کنند، و دولت حکومت می کند . پس خود شما این دولت را به وجود آوردید، ونمایندگان را انتخاب کردید، و چهار سال به چهار سال هم فرصت این را دارید که نماینده انتخاب کنید، با رئیس جمهور

انتخاب کنید . بنابر این همه مسئولند. اگر یک عده ای خودشان را کنار بکشند بعد به بقیه بگویند: شما بفرمایید، این درست نیست. به هر حال، مسؤولیت همه ماست. اگر یک جا نابسامانی هست همه باید تلاش کنیم که حل بشود. اما این که یک عده ای در ادارات ممکن است کار مردم را دچار مشکل بکنند یا کار مردم را راه نیاندازند، این یک حرف واقعی است، بلی هست، اما آدم از این مقدمه چه نتیجه ای باید بگیرد؟ باید نتیجه بگیریم که باید کار را اصلاح کنیم. معلوم است اگر نظارت و مراقبت نباشد انسان در معرض خطاست. همه باید ناظر و مراقب باشند . چند نفر آدم را بفرستند به داخل گود که با مشکلات زورآزمایی کنند و خودشان بیرون بنشینند و آنهایی را که توی گودند مثلا هو کنند، این از عهده کسی بر نمی آید که با آن مشکلات کشتی بگیرد و پشت مشکلات را به خاک بسپارد . فرض بر این است که باید اینهایی که بیرون گود نشسته اند کسانی را که به داخل گود فرستاده اند تشویق بکنند. اغلب مسئولین و آنهایی که کار می کنند بار سنگینی

مردم نامه ای را امضا کردند و از دولت خواستند که این اسم را عوض کند و به همان اسم اصلی خودش برگرداند.

پرسش: رابطه ما با مصر و مراکش چگونه است؟

پاسخ: ما با مصر، مراکش و اردن به عنوان کشورهای اسلامی روابط فرهنگی را از مدتها قبل شروع کردیم. با بعضی از اینها رابطه سیاسی را از سر گرفتیم، مثل مراکش و اردن در مصر هم دفتر حفاظت منافعمان را باز کردیم. همان طور که عرض کردم نمی شود با کشورهای اسلامی رابطه نداشت و بعد ادعا کرد که می توان با مسلمانها رابطه داشت. راه ورود به کشورها، اعم از اسلامی و غیر اسلامی این است که شما رابطه رسمی داشته باشید، والا راه نمی دهند، مگر این که آدم قاچاقی وارد شود. ما هم که چنین قصدی نداریم. بعد هم شما که یک جایی سفارت دارید، این به معنای تأیید حکومت آن کشور نیست.

زمانی موضوع کمپ دیوید مطرح بود که باعث قطع رابطه ما با مصر شد. بعد متأسفانه این تعمیم پیدا کرد، و تعداد بیشتری از کشورهای اسلامی رفتند با اسرائیل صحبت کردند. ما این را محکوم کردیم و می کنیم. ما کمپ دیوید را محکوم می کنیم. ما مذاکره با اسرائیل را محکوم می کنیم. ما مخالف این هستیم که موضوع فلسطین به مذاکره و سازش گذاشته شود. موضع ما معلوم است.

اما داشتن رابطه با مردم مصر و با کشور مصر چیز دیگری است، یا با مراکش و با کشورهای دیگر اسلامی. این به معنای تأیید سیاستهای آن کشورها نیست. همین اکنون ما با ترکیه، پاکستان، عربستان و کویت رابطه داریم، با همه اینها. این معنایش این نیست که ما سیاست این دولتها را تأیید می کنیم. رابطه داشتن یک چیز است و موافقت یا مخالفت کردن با سیاستهای کشورهای دیگر یک چیز دیگر. ما با عربستان سعودی رابطه داریم، ما سفارت داریم، آنها هم سفارت دارند، هر دو سفیر داریم. مگر ما

مستشرق بیاورند و ببیند این کجا بوده است؟ می شود اسمهای بی ریشه گذاشت؟ مگر می شود با تاریخ و تمدن و فرهنگ یک ملتی بازی کرد، و هر روز اسم عوض کرد؟ شما اجازه می دهید که اسم یک ده از استان خراسان را باسانی یک کسی عوض بکنند؟ اسم یک شهر را که تمام فرهنگ و شخصیت اجتماعی و تاریخی و سیاسی این مردم بستگی به همین چیزها دارد، یک اسم ریشه دار که با تاریخ یک ملت آمیخته است، این را برای چه باید عوضش بکنیم؟ کلمه باختران نیز کلمه بی ریشه ای بود، اصلا همچنین چیزی ما در فرهنگ منطقه، و کتابهایمان نداریم و باختران یعنی چه؟ چرا باید اسم را براساس سلیقه اشخاص عوض کرد؟ شما کتاب سعدی و گلستان را می خوانید: مهمان پیری بودم در دیاربکر . دیاربکر همین حالا هم بروید ترکیه دیاربکر است. یا در جامع کاشغر جوانی

را دیدم که می گفت ضرب زید عمروا. کاشغر را بیابند عوض کنند، این کاشغری که سعدی در گلستان آورد؟ یا: در جامع کوفه بودم. کوفه ، کوفه است. می خواهم عرض بکنم که تمدن یک ملت، تاریخ تمدن یک ملت، مجموعه فرهنگ یک ملت، مجموعه به هم بافته ای مثل یک ساختمان است. مگر می شود کسی بیاید یک آجرش را از آن وسط بیرون بکشد و یک پایه اش را بردارد؟ یک وقت هست نامهای طاغوتی، مثلا به اسم فلان شخص از خانواده پهلوی گذاشته اند، یک جایی را نامگذاری کرده اند، یک شهری را، یک خیابانی را، خوب، این باید عوض بشود. حالا- یک کسی مثل رضاخان، آدم انگلیس که این کشور را به باد فنا داده است ، اسم یک کوچه ای را، اسم یک خیابانی را، اسم یک میدانی را به نام خودش یا بچه هایش کرده ، حال که طاغوت رفته آن اسامی هم باید عوض بشود. اما این اسامی تاریخی که سابقه چند قرن یا بعضا چند هزار ساله دارد، برای چه ما بیایم عوض کنیم و به خودمان صدمه زنیم؟ صد و چهل نفر از نمایندگان مجلس نامه ای را امضا کردند و از دولت خواستند، همین نمایندگان همین ملت. صد و چهل نفر اکثریت نمایندگان مجلسند. نمایندگان همین

اینها خودشان به ما گفتند که آمریکاییها از آنها خواسته اند که با ایران خیلی گرم نگیرند. وزیر خارجه آمریکا در منطقه بود که سران این کشورها به تهران آمدند و در اجلاس اکو شرکت کردند. این نشان دهنده آن است که چقدر حرف آمریکاییها روی اینها اثر داشته است. خود وزیر خارجه آمریکا، همین آقای بیکر در کنگره گفته بود: ما هر جا می رویم، در هر نقطه ای از این منطقه خاور میانه - و منظورش کشورهای اسلامی، شمال آفریقا و جاهای مختلف است - هر جا می رویم می بینیم ایران هست. او در کنگره چنین اظهار عجز کرده بود. به هر حال، ما بیش از حد به آنها اهمیت ندادیم. در حدی که شایسته است اهمیت دادیم، و من نمی دانم منظورتان از این حرف چیست. ما تلخی نمی کنیم. ذوق زدگی هم نشان نمی دهیم. بعید می دانم که نظر اغلب آقایان که این جا هستند این باشد که ما زیاد شتابزدگی می کنیم. نه، ما سیاستمان را با متانت پیش می بریم، بی جهت تلخی و سردی نشان نمی دهیم و خیلی هم عجله نداریم که حالا کاری که باید به مرور و بموقع انجام بشود زودتر از موقع انجام دهیم.

پرسش: سؤال دیگر این است: دلیل تغییر نام استان باختران به کرمانشاهان چیست؟

پاسخ: اسمش کرمانشاهان بوده و بیخودی اسمش را باختران گذاشته اند، یک اسم بی ریشه و بی ربطی که در هیچ فرهنگی نبود. گذشته از این، اسم قبلی اسمی بود که شاید نزدیک به دو هزار سال سابقه دارد، شما در تاریخ اسلام و در تاریخ ایران کلمه قرمسن را می بینید. این کتابهای تاریخی ما، کتابهای متن ما در تاریخ پر است از این اسم. کلمه قرمسن معرب کرمانشاه که از همان اوایل دوران اسلام این شکل معربش بوده و قبلش هم به همین نام برد. اسم تاریخی را عوض کردن برای چه؟ ضرر بسیاری دارد و نفعی هم برایش متصور نیست. بخشی از تاریخ تمدن ما، بخشی از تاریخ اسلام است؛ یعنی تاریخ اسلام که جدا از مسلمانان نیست. یعنی کار باید به آن جا برسد که

اگر فرزندان ما آمدند و در تاریخ خواندند کرمانشاه یا قرمسن، بپرسند و یا بروند

پاسخ: ببینید، هم افغانستان و هم این جمهوریها همسایه های ما هستند و بالاخره شما بخواهید یا نخواهید همسایه های مشخصی دارید که نمی توانید عوضشان کنید؛ یعنی نمی شود که آدم بگوید من این همسایه را نمی خواهم، یک کشور دیگری جایش بیاید. پس باید با هم زندگی کنیم، اما این که بعضی از مسؤولین افغانستان اظهاراتی می کنند که چندان دوستانه نیست، خوب اشکالی هم ندارد هر کسی آزادانه حرف خودش را بزند. اما تعدادی دیگر از مسؤولین افغانستان هستند که اظهاراتی غیر از این دارند. بعد هم اگر قرار باشد که در همکاری بین ایران و افغانستان یکی بیشتر از دیگری

از این رابطه دوجانبه، منتفع بشود حتما آن طرف ما نخواهیم بود. در طی این سالهایی که گذشت جمهوری اسلامی ایران جز کمک به افغانستان کار دیگری نکرده، بلکه بار سنگینی را هم به دوش کشیده و از حالا به بعد هم افغانستان اگر بخواهد کشور خویش را بازسازی کند و بخواهد یک کشور مستقل و قدرتمندی بشود بدون این که یک رابطه خیلی دوستانه با ایران داشته باشد، نمی تواند. ما برای این که کشور خودمان را بسازیم امکانات کافی داریم، کشور وسیعی داریم، امکانات زیرزمینی فراوانی داریم، امکانات پرسنلی و نیروی انسانی خوبی داریم، دسترسی به آبهای گرم داریم، موقعیت ژئوپلیتیک خوبی داریم. ما مشکلی نداریم برای این که کشورمان را بسازیم، ولی حتما افغانستان اگر بخواهد کشور خودش را بسازد، بدون کمک ایران نمی تواند. حالا- کسانی می آیند حرفهایی می زنند، خوب بزنند. کشورداری سعه صدر می خواهد، این که کسی در یک گوشه ای حرفی زده و آدم زود برآشفته شود، در شأن کشور قدرتمندی مثل ایران نیست.

در مورد جمهوریهای تازه استقلال یافته هم همین طور است. آنها هم همسایه های ما هستند، و آنها با هیچ کشوری به اندازه ما مشترکات ندارند، و دیدید که از آن طرف دنیا مثل وزیر امور خارجه آمریکا بلند می شود، می آید و در این جا گشتی می زند،

چنین فرصتی نداریم و لذا ما باید تلاش بکنیم .

واقع بینی و آرمان خواهی

می خواهم عرض کنم که آن قسمت اول قسمت تئوری و نظری قضیه بود روشن است، اما به صرف نظریه پردازی و تئوریزه کردن آنچه که اتفاق افتاده ، مشکلات حل نمی شود. حتما ما باید در صحنه عمل هر آنچه را که به آن معتقدیم عملی کنیم، یا اقلا به بخشی از آن عمل بکنیم. اما پیاده کردن آن نظریه ها و تئوریهها احتیاج دارد به این که ما مقداری واقع بین هم باشیم؛ یعنی حتما اگر عنصر واقع بینی در کنار آرمان خواهی نباشد، ما برای پیشبرد آرمانمان دچار مشکل می شویم. من عرضم را همین جا خاتمه می دهم و به تعدادی از سؤالها پاسخ می دهم که ان شاء الله بتوانیم با استفاده از اظهاراتی که مستمعین، آقایانی که تشریف دارند و مکتوب کردند یک نتیجه گیری مناسبی در انتهای وقت داشته باشیم .

پرسش و پاسخ

ایران و افغانستان

پرسش: در مورد رابطه ما با افغانستان پرسیدند و همچنین رابطه ما با جمهوریهای تازه به استقلال رسیده ؛ با توجه به این که به نظر می رسد دولت افغانستان نمی خواهد رابطه چندان مطلوبی با جمهوری اسلامی ایران داشته باشد و این از اظهارات برخی از مسئولین افغانی معلوم است، موضع ایران در این خصوص چیست؟ برقراری روابط با جمهوریهای تازه به استقلال رسیده شوروی امری خوب است. اما آیا فکر نمی کنید ایران بیش از حد به آن اهمیت می دهد؟

ص: 166

جمهوریهای مستقلى که تازه بوجود آمده اند، یادداشت تفاهم امضا کردیم. قراردادهایی که امضا کردیم، توسعه اکو، همکاری با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و تشکیل شورا یا سازمان کشورهای ساحلى دریای خزر، تشکیل مجموعه کشورهای فارس زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان، اینها از مجموعه تلاشهایی است که ما در جهت پیشبرد سیاست خارچیمان داشته ایم. فکر می کنیم که با توجه به نیازهای متقابل بین ما و دنیای خارج عملی ترین شکل همکاری با کشورهای دیگر در حال حاضر همکاریهای منطقه ای است. همکاریهای منطقه ای، در دنیا در جاهای مختلف امتحان خودش را داده است. مشخص ترین آنها در همین منطقه خودمان است. اینهایی که در شورای همکاری دور هم هستند، در آسیای جنوب شرق پیمان آ، س، آن و جاهای دیگر.

رابطه ما برای حضور انقلاب اسلامی ایران

البته ممکن است بعضی ایراد بگیرند که مثلاً ما با فلان کشور مشترکات زیادی نداریم، چرا با هم همکاری می کنیم. خوب، آن قدر که مشترکات داریم همکاری می کنیم، وافزون بر این، با یک کشور همکاری کردن به معنای این نیست که ما تمام سیاست آن کشور را قبول داریم یا سیاست خارجی ما بر سیاست خارجی آن کشور منطبق است. هر قدر مشترکات داریم همان قدر همکاری می کنیم. توسعه رابطه با کشورهای اسلامی کمک می کند به این که بتوانیم در کشورهای اسلامی حضور داشته باشیم و با کشورهای اسلامی رابطه داشته باشیم. بدون داشتن رابطه امکان به عمل در آوردن آرمانهایی که ما داریم و مقدمات اینها در طی سالهایی که گذشت فراهم شده عملی نیست؛ یعنی اگر این فرصتی که به وجود آمده از آن استفاده نکنیم و پایه های آن چیزی را که بالاخره به برکت انقلاب اسلامی به وجود آمده محکم نکنیم برای همیشه

حقوق بشر اند، طرفدار دمکراسی اند، طرفدار خلع سلاح اند، طرفدار حفظ محیط زیست اند، به دلایلی است که گفته شد.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

امنای سیاست خارجی ما بر اساس مصالح اسلام و جمهوری اسلامی ایران طراحی می شود. اینک در قبال نظم نوین جهانی که آنها تبلیغ می کنند و در حقیقت تبلیغ می کنند که، با توجه به بحران ارزشهای حاکم بر جهان سیاست و تزلزل در نظم موجود در جهان جایگزین آن قبلی خواهد شد، می خواهیم ببینیم که آن چیزی که به مصلحت بوده چه بوده، و ما چه چیزی را دنبال می کنیم و آیا آن چیزی را که ما دنبال می کنیم متناسب با این تحولات هست یا نیست. از اصول سیاست خارجی ما، داشتن روابط با همه کشورها به جز دو سه کشوری است که مشخص است. رابطه ما با کشورها بر

دو پایه استوار است: یکی حفظ مصالح متقابل، یعنی ما به دنبال حفظ مصالح خودمان باید با کشورها رابطه داشته باشیم؛ و دوم کسب منفعت و دفع ضرر. این طور بگوییم: خیلی از اوقات ما رابطه مان برای کسب علم، تکنولوژی، مبادله اقتصادی و تجاری است، و بعضی از اوقات روابط ما بر اساس دفع ضرر و دفع خطر از جمهوری اسلامی است. حالا کشورهایی که در این دو امر موثرترند و بهتر می توانیم مصالح و منافع متقابل را حفظ کنیم رابطه مان با آنها نزدیکتر است. یکی از چیزهایی که در دنیا به وجود آمده همکاریهای منطقه ای است و ما هم این را با مصالح خودمان همسو می بینیم. ما طرفدار همکاری منطقه ای با کشورهای مختلف، در همسایگی مان هستیم و تبلیغ می کنیم؛ با کشورهایی که در جنوب ما هستند، حاشیه خلیج فارس، کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، با کشورهایی که در شرق و غرب ما هستند، مثل پاکستان و ترکیه و افغانستان. ما با کشورهای نوحاسته وابسته به شوروی سابق، نوعا کشورهای مسلمان و

روی دوششان است. من براحتی می گویم: بسیاری از آنهایی که مسئولیت به عهده دارند، اگر از مسئولیت بیرون بیایند هم وضع مادیشان بهتر می شود، و هم راحت ترند. اما واقعا بسیاری از کسانی که دارند کار می کنند، این را تکلیف شرعی خودشان. می دانند. حالا یک عده ای هم ممکن است که بد کار کنند. این باید حتما اصلاح شود. البته بدون کمک مردم نمی شود و این نیز روشن است که کمک مردم هم باید سازنده باشد.

شما ببینید، ایران یک کشوری است با این همه مشکلات، اما به عنوان یک کشور مقتدر در دنیا سرپای خودش ایستاد. شما هر گوشه ای را نگاه می کنید، می بینید در دنیا آشوب است، همین نزدیک خودمان در کشورهای عربی چه گذشت؟ در کویت چه گذشت؟ الان بین تعدادی از این کشورها در حاشیه خلیج فارس سر مرز وچه وچه اختلاف است. در افغانستان چه خبر است؟ در پاکستان، ایالت سند و کجا وکجا و... در این جمهوریها، آذربایجان و ارمنستان، در یوگسلاوی، در گرجستان، در جاهای دیگر، در عراق در ترکیه، خود حکومت ترکیه با کردها چه مشکلی دارد؟ امور نسبی

است و همان طور که عرض کردم، ما اگر قرار باشد آنچه را که گفتیم از مرحله حرف به عمل دریاوریم باید کار کنیم. کار هم از نتیجه اش معلوم می شود. بالاخره شما مقایسه کنید که وضع این کشور چگونه است و وضع بسیاری از کشورهای دیگر چگونه است. اصلا بسیاری از کشورهای جهان سوم وضعشان از هم گسیخته شد. پس از نفروپاشی آن نظام، آن کشتی جهان همین طور بی صاحب رها شد و بسیاری چون تکیه بر ملت نداشتند، چون یک پشتوانه درست و حسابی نداشتند، پایگاه درستی در بین مردمشان نداشتند، چون یک انسجام و اساس درستی در ملیت آنها نبود، از هم پاشیده شدند. بنده می توانم یک فهرست طولانی از کشورهایی که در حال گرسنگی و قحطی هستند ارایه دهم. در قلب اروپا در یوگسلاوی حاضر دچار مشکلات عجیب و غریب

ما مشکلات هشت ساله جنگ داشتیم، مشکلات بحران کویت بر ما هم سایه انداخت، یک روز زلزله، یک روز سیل، یک روز آواره افغانی، یک روز مشکلات شمال، در عین حال این کشور سرپاست. حال ممکن است یکی بلند شود و بگوید: فلان چیز گران است، یا آن یکی از فلان جار شوه گرفته است اینها هست، اصلا کجاست که مدینه فاضله است و این خبرها نیست؟ یک جایی را در دنیا مثال بزنید. در کجای تاریخ و در کجای جغرافیا بوده و هست که یک مدینه فاضله ای باشد که حتی یک

نفر هم پیدا نشود که کوچکترین خطایی نکند؟ خوب، آدم بیاید ایرادی بگیرد از یک گوشه ای، بعد همین را یک چماقی کند بر سر حکومتی که این طور یک کشوری را ظرف سیزده سال با این همه مصیبت این طوری اداره کرده است، این درست نیست. ممکن است کسی بگوید: بهتر از این نمی شود اداره کرد؟ خیلی خوب، هر کسی فکر می کند می تواند، این گوی و این هم میدان. بالاخره راه بر کسی بسته نیست. هر کسی می تواند در انتخابات شرکت کند، نماینده مجلس شود و حرفش را بزند، و در حکومت مشارکت کند.

در موضوع قره باغ و ارمنستان، ما راه دیگری جز این که رفتیم نداشتیم. به شما بگویم در بین کسانی که در این زمینه کار کردند، به اقرار همه، ما موفقترین بودیم. آقای پطروس غالی دبیر کل سازمان ملل به ایران آمد و در اظهاراتش گفت که شما نسبتا موفقید و ما آماده ایم که کمکهای سازمان ملل را در اختیار شما بگذاریم تا شما به میانجیگری ادامه بدهید. مشابه همین را دیگران نیز گفتند. اخیرا در اجلاسی در کرانموتانا در سویس بنده هم بودم، موضوع آذربایجان و ارمنستان مطرح شد و در آن جا، هم نماینده ارمنستان، هم نماینده آذربایجان و هم نماینده ترکیه اقرار کردند که ایران در کار میانجیگری نسبتا موفق بود. هیچ کس دیگری جز ما نمی توانست این مقدار کار

ناقص را هم انجام دهد، یعنی ما الآن توانستیم چند هفته آتش بس برقرار کنیم و قراردادی را به امضای دوریس جمهور و سپس امضای رئیس جمهور خودمان برسانیم، دوریس جمهور به تهران آمدند و از رئیس جمهور ما خواستند که میانجیگری را انجام بدهد و ایشان این کار را کردند و قراردادی را امضا کردند. در لیست کارهایی که شده، از آتش بس موقت و امضای توافق نامه، اگر الآن بخواهیم بین آنها مقایسه کنیم، مهمترینش همان است که در تهران امضا کرده اند. ملاحظه کنید کار نسبتاً موفقی بود. اما این که کاملاً موفق نبود، ما اگر قرار باشد دنبال این باشیم، یا یک کاری صد درصد انجام شود یا اگر نشد رهاش کنیم، اصلاً باید کار را تعطیل کنیم. شما ببینید در یوگسلاوی تمام غریبها، سازمان ملل، آمریکاییها، اروپاییها توانشان را گذاشته اند و هنوز درست نشده است و طول می کشد. خود آقای میتران آمد در همان ساریوو آن جا گیر افتاد، و به زحمت از آن جا بیرون رفت؛ یعنی صربهایی که آن جا شلیک می کنند به کسی رحم نمی کنند. با این حال می بینیم غریبها دست برداشتند؛ یعنی این طوری نیستند که اگر یک حرکتی کردند و صد درصد موفق نشد رها کنند. نفس تلاش موضوعیت دارد، هرچقدر هم که به نتیجه برسد خوب است. ما باید یاد بگیریم که عملی تر فکر کنیم.

پرسش: در مورد قطعنامه 598 ایران و عراق آخرین وضعیت چیست؟

پاسخ: در مورد پیگیری مسایل قطعنامه 598، ببینید از محدودترین قطعنامه های سازمان ملل متحد که بخش مهمش اجرا شده قطعنامه 598 است. اگر قطعنامه های مربوط به فلسطین، قطعنامه های مربوط به لبنان، قطعنامه های مختلف مربوط به عراق در جریان اشغال کویت و بسیاری از قطعنامه های دیگر را نگاه کنید می بینیم که 598 نسبتاً موفق ترین بوده است؛ بند یک و دو و سه و چهار و پنج اجرا شده، بند هفت در حال اجراست و بند هشت هم در حال گفتگوست. الآن آقای نیازی در تهران است که از

طرف دبیر کل سازمان ملل آمده برای پیگیری بند هفت، بند هفت می گوید که سازمان ملل متحد از کشورهای مختلف دعوت می کند برای بازسازی دو کشور ایران و عراق، فقط اجرای متن بند هفت این است. بعضیها اشتباه می کنند و خیال می کنند که بند هفت مربوط به این است که یک کشور به کشور دیگر غرامت بدهد. متن بند هفت که در سازمان ملل تصویب شده این است که سازمان ملل از کشورهای مختلف بخواهد مثلاً یک میز گرد بین المللی درست بکنند که اینها در بازسازی دو کشور، هم ایران و هم عراق، شرکت کنند. لذا آقای دکوئیبار در سال گذشته به دو کشور نامه نوشت، هم به عراق و هم به ایران و از هر دو خواست خسارتهایی که فکر می کنند در جنگ دیدند لیستش را بدهند. عراقیها پاسخی ندادند و ما پاسخ دادیم و مأموری بنام آقای آبی فرح که دستیار آقای دبیرکل و سومالی الاصل بود دوبار به ایران آمد، و خسارت ما را به دلار تخمین زدند. چیزی نزدیک صد میلیارد دلار می شود. این مرحله گذشت، گزارشش به شورای امنیت داده شد. حالا آقای نیازی برای پیگیری بند هفت به تهران آمده است. بند شش را هم ما پیگیری کردیم و ملاحظه فرمودید که بالاخره گزارش دبیر کل به شورای امنیت، حاکی از این بود که عراق متجاوز است. شما یادتان هست در سالهای جنگ، یکی از مهمترین اهدافی که در سالهای جنگ همواره توسط امام-رضوان الله تعالی علیه- ذکر می شد، این بود که دنیا این متجاوز را محکوم کند. ما الآن پیگیر قضیه بازسازی هستیم. بسیار متشکرم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته »

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

